۱۷۰ ورق

۲۱

۱۹

میکرو فیلم تهیه شد

۲۶ /۲/ ۱۳۷۲

فهرست شد

کتابخ[illegible] قدس

اسم کتاب زاد المسافرین

مصنف محمد مهدی بن علینقی شریف

مؤلف

خطی نستعلیق ۱۱ سطر

چاپی

سال چاپ یا تحریر ۱۲۹۲ ۱۲۶۱ — ۱۲۱۰ عدد اوراق ۱۷۰

جزء کتاب طب شماره

شماره عمومی ۱۰۵۰۹ شماره قبض

واقف خریداری آستان قدس تاریخ وقف مرداد ۱۳۴۹

طول ۱۵ عرض ۱۰

بازبینی شد
۵۴/۱۳ خ

٦٣٢

کتب بین صحبت جلمشی ازاو ینت
بیچاره دربلا کزن خزینی عجول

کتابخانه آستان قدس
ویژه

بحر عشقده ملک ملکدر گزردو
خبردار عشقده بیلمز هنر گزردو
گزر ... غنچه
ملک ملک ... دین بر گزردو

وقف بین شه
٥٣ ١٢ خ

٢٦ /٢/
اسم
مص
مؤ
خط
چا
سال
جز
شما
واق
طو

واگر سبب بلغم باشد ٢٥ — واگر سبب سودا بود ٢٧ — سرفه ٢٨ — واگر سبب حرارت — واگر سبب ... ٢٩
مزاج نفس و علاج نفس ... — واگر سبب نفس رطوبتی بود ٢٩ — ذات الجنب ٣٠
ذات العرض و شوصه و ذات الصدر — ذات الجنب خالص ٣٥
اگر سبب ورم بلغم باشد ٣٣ — اگر سبب ورم سودا باشد ٣٣ — لا ذات الجنب صحیح ٢٣
لا ذات الصدر و ذات العرض ٣٥ — ذات الریه ٣٥
فرق میان ذات الجنب و غیر ٣٥ — ضعف قلب ٣٧ — تقویه بدل ٣٨
طریق استعمال دواء الجبن ٤٠ — ضعف ... استعمال چوب چینی ٤٢
هیضه ٤٩ — درد معده که درد دل است ٥٠ — قولنج ٥٣
که عبارت درد شدید روده است و سبب آن احتباس ریح و براز است
زحیر که در عرف عام پیچش گویند ٥٤ — بواسیر دانه چند است ٥٦
تدبیر کشودن خون بواسیر ٥٩ — تدبیر بستن خون بواسیر ٦١
هر اسکه استعمال آن خون بند کند ٦١ — تدبیر اسقاط و انهای ... ٦٢ — تدبیر قطع

تدبیر قطع ٦٥ — حرقة البول ٦٦ — ضعف باه ٦٨ — اغذیه باهیه ٧٠
مفاصل و نقرس و عرق النسا ٧٠ — تدبیر افعال مهیج ٧١ — ادویه مسهله ٧٣
حمی یوم — حمی یوم حری ٧٤ — حمی یوم ٧٥ — حمیات ٧٥ — دلیل
حمی یوم ... حمی یوم تخمی — حمی یوم سهری — حمی یوم تعبی — وجعی
تب دموی سونوخس ٧٨ — تب دموی ٧٩ — اسباب عفونت ٧٧ — تبهای خلطی
تب دموی که بسبب — تب دموی که از عفونت خون باشد حادث
آن عفونت خون خارج عروق باشد — تب صفرائی — علامت محرقه ٧٩
تب صفرای دایره که ماده آن خارج عروق مثل معده — تب بلغمی ٨٠ ٨١
لا لثقه ٨١ — اگر سبب بلغم مالح ٨٢ — حمیات سوداوی ٨٣ — الربع دایر ٨٤
اگر ماده احتراق بلغم ٨٧ — حمی غشیه ٨٨ — اگر سبب آن بلغم علامت ...
دفع ماده مرض طریق آن — اگر سبب آن صفرا باشد — ضعف غیر خالص
شطر الغب ٩٠ — اگر از صفرا و بلغم حد یوم است و رق ٩١

علامت تب وبا ۹۲ ... ۹۳ تب دق ۹۴ ادویه نفع ۹۷

فرص کافور ... اورام و بثور ۹۹ دنبل ۱۰۰ مداوای سموم ۱۰۱

تدبیر عام انفع در سموم مشروبه ۱۰۲ سموم ملدوغه ۱۰۳ گزیدن مار ۱۰۳

گزیدن عقرب ۱۰۴ گزیدن رتیلا و عنکبوت ۱۰۴ گزیدن زنبور ۱۰۴

بجهة سرما زده مرهم سیاه ۷ مرهم دیگر که در این جراحت ۶

و جراحت دیگر نافع است مرهمی که در سوختگی آتش سودمند است ۹

... مرهم سفیداج است ... مرهم دیگر مرهم نوره است

مرهمها بجهة بواسیر مرهم کلس ... مرهم کندر مرهم [illegible] تخم مرغ مرهم ...

مرهم سفیداب مرهم روغن [illegible] زردالو مرهم مقل مرهم روغن گل

سرخ مرهم [illegible] اکحله دروری ۶۵ و ورق ۵۹ مرهمها ... قرار

قطع بواسیر ... ۶۳ مرهم زنگار ۶۴ مرهم سفیداب ...

مرهم کافوری ۶۴

قرص [illegible] ۱۱ قرص ... برای ... ۱۷

قرص [illegible] برای رفع صفراوی ۱۹ قرص ... ۲۹ قرص طباشیر ۳۲

ذات الجنب ۳۲ قرص [illegible] بادر ... ۶۱ قرص کاکنج ... ۶۲

قرص کافور ۷۹ قرص زرشک ۸۳ قرص ورد صغیر ۸۳ قرص طباشیر ... ۹۸

کتابخانه ... قدس

[illegible]

فهرست

شربتها | شربت نیلوفر ۱۳ | شربت اسطوخودوس ۱۴

شربت خشخاش در زکام ۱۶ | شربت بزورا در سرفه ۲۹ | شربت زوفا ۳۵

شربت سکنجبین ۳۹ | شربت [illegible] ۳۹ | شربت [illegible] ۴۹

شربت فواکه ۵۱ | شربت تمر ۵۸ | شربت اصول ۸۳

شربت دینار ۹۱ | شربت [illegible] ۹۸ | شربت [illegible] ۴۸

شربت الملک ۵۷ | شربت [illegible] ۵۲

[illegible]

حبوب | حب [illegible] ۱۳ | حب [illegible] ۱۶

حب سورنجان در دندان ۲۲ | حب [illegible] ۳۸ | حب [illegible] ۴۲

حب [illegible] در [illegible] سودا ۸۶ | حب طباشیر ۹۹ | حب [illegible] ۵۷

طبایع

[illegible]

اطریفل صغیر ۱۴

[illegible]

[illegible]

حوالی جو ... عذاب کند امر فرهم منکه ... که بمقدار ... اکثر ...

بمقدار ...

[illegible]

ایارج فیقرا

١٥

[illegible]

[illegible]

مستحیل نشود و در صورت یکدیگر [illegible] و بندند تا رعد و برق که در ظهور [illegible] اند

[illegible]

[illegible] کنند و رعد و برق بهم رسد [illegible] آنچه در جواب [illegible] مذکور

[illegible]

از کلمات حکما و احادیث این مستنبط می‌گردد و آنچه در این باب از اخبار و احادیث و اقوال مفسرین

[illegible]

و [illegible] ریح باران نمی‌بارد و در حدیث دیگر آنکه باران در ابرهای سیاه تیره می‌باشد

[illegible]

و از این وجه که مذکور شد ظاهر می‌شود که در بعض اوقات که رعد و برق و باران و ابرها
در وسط روز بهم رسد علامت لطف و رحمت است و [illegible] ظاهر [illegible]
این حکمت است که از اخبار مستنبط می‌گردد والعلم عند الله سبحانه

سه وزن ده زاج

سه وزن زاج مازو

سه سفیداب وزن ده و صمغ

ده مازو وزن ده و ده جوان صمغ عربی

شنگرف کم آب مازو بجوشاند ... و تعلیم امتحان کنند همی که ... دیگر بریزد
و قدری لاجورد داخل کنند ... اگر ... صمغ ... از ده جوان
... مازو و اگر مازو بسیار ... یک بار ...
و گر ... هر کدام یک ... که ... لاجورد ... ۱۲

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس افزون از حوصلهٔ بیماران شفا و ستایش متجاوز از شوق دردمندان لقا شایستهٔ بارگاه طبیب رحمت مهربان جهان جان خسته دلان است بمعالجت **وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ** که داروی دل دردمندان از نوید **وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ** مداوا فرموده است و درود نامحدود و صلوة نامعدود بر نسخهٔ نفوس عطر رحمت **وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا** و درد شفاخانهٔ خستگان بیمارستان عصیان **وَهُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا** سید انبیا و ملاذ اهل ارض و سما محمد مصطفی صلی الله علیه واله و بر سید اوصیا و امام اتقیا معجون مادة الحیوة اولیا و تریاق فاروق سعدا و اشقیا

و اشقیا قسیم جنت و لظی مخدوم ملائکه سما و بر ذریه ابرار و اهل بیت اطهار آن در عالم مقدار که هر یک در معالجه سمیت نیش افعی ضلالت و معاصی جدو ارحم صلوات الله علیهم اجمعین **و يرجع المريض الى الطبيب و انس الطبيب الى الحبيب** و بعد چنین گوید گم گشته و بار سرگردان وادی ضلالت بن محمد حسین بن الواثق بالله الطبی محمد مهدی ابن علی تقی الطبیب عفی عنهما که حکیم جسمانی و روحانی و برادر ایمانی صاحب نسب شریف و حسب منیف مستجمع کمالات صوری و معنوی الصدیق الحمید میرزا محمد اسمعیل حفظه الله العزیز الجلیل در سنین و آن نفس وحدت نشان از وطن مألوف کرمان و اکثر اوقات مصروف سیر در بلدان است لله اراده اقتراح این کمینه نمود که رساله ترتیب دهد متعلق با آنچه مسافر را در حفظ صحت در سفر و تدبیر در احتراز در حضر ضرورت و اشعار بمعالجه بعضی امراض که به وقت حدوث مرض حاجت بطبیب متشخص آن بعید و در وقت سر در دفع آن میسر است نماید و بخصوص بعضی از امراض که اکثر اوقات مزاج آنرا

انحراف از اعتدال بجانب انها واقع میشود بحکمه الطبع و لهذا در ذکر اسباب علامات و معالجات انها بهتر اسامی انها

که بدن و مزاج و طبایع با تواتر تدبیر نمود لهذا با عدم استطاعت و قلت بضاعت در رشته ... و نوشتن جایی

و توزیع بیان و استملای بهر خوان و فن زبان که هر کس را و باید نداند سبب ان شان

ومنه المشتکی الی الله المنان امثال امر ایشان نموده تسوید

ورقی چند نموده بزور حوصله است **بیت** اگر عذرم نپذیری سست پرداز که مشهور

است الماموره معذور امول از ناظرین انکه بعض اصلاح ملاحظه فرمایند

غلطی که لازمه طبع انسان خصوصا این ... است مطلع شوند در اصلاح ان کوشیده

بعین انصاف بپوشند اگر اظهار انها شده از ناسازگاری روزگار و هر جور که گاه و بار داشته

دارای ساله مسمی است بر دو مطلب **مطلب اول** در تدبیر مسافر و قوانین حفظ صحت ایشان

و تدابیر اموری که مسافر را غالبا اتفاق می‌افتد **مطلب دوم** در معالجه صنف چند از بعضی

امراض که بدون مراجعت بطبیب توان معالجه نمود **مطلب اول** در تدبیر مسافر

و قوانین حفظ صحت

و قوانین صحت ایشان و تدابیر اموریکه مسافر را غالبا اتفاق می‌افتد آنکه

مسافر باید قبل از حرکت اگر در بدن غلبه خون باشد فصد کند و اگر اخلاط دیگر غالب باشد

مسهلی بیاشامد و بدن را از اخلاط فاسده پاک سازد بجهه آنکه بسا باشد که حرکت سفر

تحریک اخلاط فاسده نماید و در طی مسافت مرضی حادث شود محتاج رجوع بطبیب شود و نیابد

لهذا قبل از حرکت باید که بتجویز طبیب بدن را از اخلاط فاسده تنقیه نماید و دیگر باید که قبل از حرکت

خود را عادت دهد باغذیه که در سفر برای او میسر شود و همچنین قبل از حرکت بتدریج

بزحمات سفر از پیاده و تعب حرکت و اگر سفر در تابستان است بگرما و اگر در زمستان است

خود را عادت دهد تا آنکه بحکم ... انها و دفعتا بر او و ... **اما تدبیر غذا** غذا

در سفر باید که غذای مسافر حسب المقدور از اغذیه معتاده در حضر باشد و چیزی چند که غذائیت

غالب باشد از قبیل گوشت و تخم مرغ چرا که تحلل سفر قوتها ضعیف میسازد لهذا باید که بدل ما

یتحلل حسب الواقع رسانند **اما تدبیر** ... ان باب که ... منزل

باید داشته که باب منزل اگر ممزوج نموده بیاشامند رفع ضرر خفیف آلات آبهای بی گوهر نیز
و همچنین ممزوج نمودن آب با قلیلی سرکه رافع ضرر آن است و همچنین اگر مسافر قدری از خاک
خالص خصوصا از بلدها با خود داشته باشد که در هر منزلی با آب آن منزل بر هم زده لمحه‌ای بگذارند
ته‌نشین شود بیاشامند دفع مضار آن آب می‌نماید و همچنین خوردن پیاز و سیر و سرکه و کاهو
هر یک که باشد مضار آبهای ناگوار را دفع می‌نماید و در رفع ضرر آب شور ممالطه با سرکه می‌کند رفع
و تغییر طعم و در رفع ضرر هر دو سکنجبین و در رفع ضرر و در رفع طعم آب تلخ ممالطه قدری
شکر و اگر آب غلیظ باید بوشانند رفع ضرر آن بجوشانیدن و ممالطه با کاسنی که
چنانچه مذکور شد می‌نماید **اما تدبیر کم آب** و در رفع ضرر عطش پیش از آنکه
هنگام در طریق خوف کم آب باشد باید غذایی که احداث تشنگی کند نخورد و از غذای کم
شور و تند و شیرین بلکه هر غذایی که می‌خورد کم از اشتها بخورد و دیگر آنکه آب کم
مخلوط با سرکه بدل آب خالص بسیار می‌تواند شد پس هرگاه آب کم باشد قلیلی از آن
باسرکه مخلوط

۳

با سرکه مخلوط نموده بنوشند که کفایت می‌نماید و باید که در جایی که خوف باشد از ابتدا از هر
عطش باید احتراز کنند از عالم حرکت به سرعت و سخن بسیار گفتن خصوصا آواز بلند
و غذای حار خوردن و لا اقل رفع تشنگی می‌کند مغز ترش و شیره تخم خرفه که در روغن
خیار ممزوج شده باشد و شیره تخم خرفه با اندکی سرکه و در دهان داشتن آلوی بخارا یا تمر هندی
یا قراقروط یا ناردان رافع تشنگی است و همچنین در دهان داشتن بلور یا صدف یا نقره
خالص و لبها بر هم که داشتن که هوای خارج داخل دهان نشود نیز رافع تشنگی است و دیگر آنکه
لبها از تشنگی مفرط همین که مسافر بآب رسید دفعتا بقدر سیراب شدن نیاشامد بلکه اول مضمضه
کند و دست و پاها را در آب کند و صورت شسته بود بعد از آن کم کم بیاشامد که عطش بتدریج
برطرف شود و اگر دفعتا بعد از عطش مفرط آب بسیار بیاشامد خوف هلاکت است **اما تدبیر کوهها**
در سفر البته هر که مسافرت کند باید بر اخص خصوصا سر را از آفتاب بپوشاند و در پیری حرکت نکند و اگر
لابد باشد غذای کم بیرون بخورد و البته ناشتا نباشد خصوصا اگر مسافر در بدنش لاغر باشد یا مزاج

حارّ باشد و در آب سرد سر و بدن بشویند و از میوه‌ها و ترشیها انچه بسیار ترش نباشد بخورند و اگر باد گرم
سر و سینه را بروغن بنفشه بادام یا روغن تخم کدو چرب کنند و قبل از حرکت از منزل اگر قدری
ارد جو یا کعک با قدری نبات بخورند با آب سرد و بیاشامند مناسب است یا بزر قطونا با آب سرد
هر گاه باشد و بعد از فرود آمدن در منزل از میوه‌های بارده و غذاهای ترش یا روغن انچه بادام باید
شامه و در منزلها هر جا که مرتفع باشد و در روی خیمه یا مسکن لطیفه باشد که باد شمال وزد
باشد و خیمه‌ها از هم دور باشد و دواب و مراکب حسب المقدور دور باشد و از الحواله‌ها باشد و اگر
در رباط فرود آیند قرار بودن باشد که از شمال سموم نوزد باشد امّا تدبیر از
سموم آن است که در مجمع که حیوانات و وزیدن سموم باشد دهان و بینی را باید بست بجهت آنکه از سر دیگر
الصه باید بست ازان جا که زهر حسب المقدور در استنشاق هوا نکنند و در بیابانها عفت مرضی باید
شوید و اگر آب سرد باشد مکرر بیاشامد و سر و سینه را بروغن تخم کدو یا بنفشه بادام چرب نمایند
و سیر و سرکه بخورند و قدری تریاک و اگر قدری روغن تخم کدو بیاشامند البته رفع ضرر سموم میکند و طریق
طریق گرفتن روغن

و طریق گرفتن روغن تخم کدو و بنفشه بادام در صفحه ... مذکور میشود و اگر روغن ... سرد بیاشامند
نافع است و اگر قدری پیاز را در روغن پخته و قبل از حرکت بیاشامند البته دفع ضرر سموم
میشود و اگر در طی راه هوای سموم را قبل از وزیدن استشمام نمایند و علامتش تیرگی و کدورت
حرارت و بدبوئی هوا است و سایر علامتها که مسافرین در هوای سموم به تجربه معلوم کرده اند باید
باید که اگر در برابر آن بار را کرده و دهان و بینی را به بندند و سر را بپوشند بلکه بر کنار
العه در پس ... و اگر نزدیک آب ... و در آب بنشینند تا آنکه بر روی ...
نجوابند تا آنکه هوا بگذرد و اگر هوای مذکور به دماغ رسد و حالت متغیر شود و کرب و اضطراب
قلب و غشی حادث شود اگر تریاق فاروق دستیاب شود قدر نیم مثقال با قدری جدوار
یا فادزهر معدنی فرو برند و قدری سیر و سرکه با کافور بخورند و کافور و صندل سفید بر هم زنند
در سینه و بینی بمالند و روغن بنفشه ... و با آب سرد فرو ریزند و روغن تخم کدو در بینی بچکانند و پاها
و دستها را با آب سرد گذارند و در مقام خنک مقام کنند و غذاهای خنک و میوه‌های رطب و غذاهای

ترسی نخوابد تا بجای نیاید لاتد بسر سردی هوا و برف در سفرها و قبل از حرکت از منزل غذای حار
تبرید استها بخورد و بعد از آنکه حرارت غذا در بدن منتشر شود حرکت کند و بینی و دهان را ببندد و اگر
در اطراف سرمای سخت باشد قدری افیون فرو برد و اگر قبل از حرکت غذائی که گرم و سیر و پیاز داشته
با سیر و روغن داشته باشد بخورد ضرر دفع می‌شود یا آنکه قبل از حرکت قدری عسل بشربت کند با آنکه
فلفل یا سیر الیه رفع ضرر سرما می‌شود لکن بعد از فرود آمدن بمنزل دفعه نزدیک آتش نرود بلکه اول
هوای پوستین یا خیمه که فرود آمد گرم کند و بعد از سکون شدت سرما نزدیک آتش رفته و خود را
بپوشد و دست و پا را با آب گرم گداخته و در زیر جامهای بسیار خواب کند تا بحال آید و در منزل
سرد باید که نزول در مغارها کند و در رباطها و خانها و اگر در خیمه باشد رو بجنوب و مشرق و خیمه نزدیک بهم
زنند و مراکب و چهار پایان نزدیک بخیمها باشد **اما تدبیر** حفظ چشم از ضرر سرما و برف
آنست که پارچه سیاهی با خود داشته باشد که نظر با او بیکرده باشد و اگر بغلط که از دم اسب جمع می‌باشد بکذارند که مانع
دیدن برف باشد با خود داشته باشد و در اطراف است در برف برود البته چشم هیچ ضرر نمی‌رسد و سنگ
بچشم کشد

بچشم کشد من بعد از ضرر برف **اما تدبیر** وجع و کوری که بعد بسرما در چشم بهم رسد
باید که گاه گندم بخورند و سر و چشم را بخار آن بدارند که با صلاح مراید و سر چشم
گرم پوشند و حب المقل و دیگر در سرما حرکت نکنند تا چشم بحال آید و اگر درد چشم بهم رسد
معالجه بخوبی کنند که مذکور خواهد شد **اما تدبیر** محافظت دستها و پاها از سرما باید که قبل از سوار
شدن از منزل بروغن حار مثل روغن زیتون یا روغن شیرگرم یا روغن بادام تلخ با روغن
دنبه که خوب چرب کنند و با هم انگشتها را به پشم نرمی بپیچد و جوراب نرمی یا کهنه در موزه کنند
و اگر روغنهای مذکور نباشد بقطران آلوده کنند و دیگر حب المقل در کار آنکه موبا تر کرده و بعد از آن
تر شده اگر تو اند از موزه و جوراب تر شده انبد بکشد و اگر در اطراف است سرما اگر شد قرار
نشد بسیار طی کند و با هم از جوراب سرد و که قدری با بار بر بار افتد **اما تدبیر** آنچه بسر
سرما بعضه باشد همین که از بیرون سرما ظاهر شد علامتش آنست که حس عضو کم شود و رنگش متغیر
گردد و در زخم برودت پوست عضو تبدیل کند و در آن ایام گرم کردن بکذارند و باشند و گاه گندم بخورند

و عضو سوخته در میان کلاه نهند یا کته شلغم یا قرص یا بابونه یا تخم شنبلیله یا برگ انجیر که کرم
شده باشد مگر ریش آتش هم از نهد یا آنکه قطران بمالند و اگر عضو سیاه شده باشد زیرک
باید که آن موضع را تیغ بزنند و در میان آب گرم نگاه دارند تا خون مرده رفع شود پس از آن
بابونه که خالی مخلوط طلا نمایند و اگر عضو سیاه شده و فاسد شده باشد و بر روی آن ها
بلند با مرهم برگ کلم و برگ سفیداج بر روغن و تخته ضماد نمایند تا آنکه گوشت های فاسد شده
یا آنکه برگ خطمی و خبازی تخته ضماد نمایند یا پس خطمی سوده با شیر گاو و تخته ضماد نمایند تا که گوشت ها
شسته شود و اگر به این ضماد گوشت ها فاسد شده تجویز نشود جراح صاحب وقوف باید
فاسد شده قطع نماید که مبادا اسرایت بگوشت ها صحیح کند و بعد از رفع گوشت های فاسد مرهم
صفت آن استعمال نمایند مردار سنگ چهار مثقال زفت رومی یازده مثقال
که عبارت از سقز باشد چهار مثقال روغن زیتون ۹۰ مثقال موم ۲۰ مثقال
هر کدام جدا سوده و مردار سنگ نرم ضماد که با سم مخلوط نمایند
صفت آن که
اخرت مخصوصا

است خصوصا بعد از آنکه چند روز مرهم سفید استعمال شده مردار سنگ ده مثقال سرب سوخته
با موم ده مثقال روغن ...[illegible] مثقال ... مثقال ... ساخته بعد از استعمال این مرهم مرهم سفید
صفت در سوختگی آتش مذکور است خصوصا آنکه قدری مردار سنگ ... استعمال نمایند
و بالجمله هر یک از این مرهم ها که مذکور شد نافع و مصلح جراحات است اگر باشد
استعمال نمایند اولی است مرهم دیگر که در آنجا ... همه جراحات دیگر نافع است و گوشت سیرو
نرم ... اصلاح ... معروف و مشهور است ... نقیه قلع و موم ... مثقال
دم الاخوین انزروت که عبارت از کندر باشد صبر مر کندر از هر یک ... مثقال روغن گل
و اگر نباشد روغن بادام با روغن کنجد ده مثقال ... مرهم ... استعمال ... و هر گاه ... سر ...
سردی هوا ورم مکند و جمع بهم برسد ... کلاغ ... را از ... عضو سرایت کند ... طلا نماید
که ورم و جمع عضو که ... رفع مرض ... اما اگر آبله ... سفر ... که مسافر ... قبل از سوار
بجای چند روز بعد اکثر ... و در روز اول سوار ... باید ... و ... با

یا ریباس یا حبوبی که بهم ساده باشد بخورند انها و اشهار ریش ساق و بارد آنی مکروه باشد

واکر هیچ یک نبود مانع نشود کرده که بعد از اطلا روغن با ترازان اسپوب و آبها کوبد

مالند اما تدبیر دفع تولد شپش از بدن و جامه که برون بکنن و در بیضه کوری شود

در زیر جامها می پوشند اکر کتان باشد منع تولد شپش میکند و اکر جیوه با پیه و حنا بکشند

و بر ریسمان مالند و بر کردن اویزند شپش بمیرد و دیکر متولد نمیشود و اکر جامها را

کنند با تریس بدارند و بپوشند یا کنه برک خرزهره را کوبیده با یک روغن سنک از روغن

با دام مخلوط نموده و بر بدن بمالند مانع تولد شپش میکند و پیه دنبه درحام بر بدن

مانع تولد شپش میکند و مجربست اما تدبیر که شتره از پا یا بیا بسیار نشوال ان که درد

حرکت کثیر اوست و صمغ عربی و کعابه داره و کعابه رقطونا مجموع یا بعضی انها را با

تخم مرغ بصورت و بسیار نرود امدن ترال بشود اما تدبیر رفع ان حکاکه

بسیار است که پیه مرغ را با موم کداخته و با آرد نخود بصورت و با کرم بشد اما تدبیر

رفع ... ...

رفع ریش ... بدن از سواری و مونده است که بعضی از ریشها طاهر شده علامت حرارت و سوزش و سرخی

ان عضو است اول باید که کتان را با آب بسیار سرد که ترکرده بر ان عضو مکرر بکذارند تا آنکه سوزش و حدت فرو نشیند

مرو سیکر و کلاب و اکر بنهند با آب بسیار سرد اما تدبیر بعد از ان که از خون کفش یا فراز بهم رسیده از ان

بفارس اول میکویند با مرکه انها با خار بر کذاشته و بعد از ان مار رو با آب سرد بمالند که کمتر کرم

کوبیده بر ان مالند اما تدبیر رفع ترکیدن دستها و پاها که بعلت سرما و هواها

و کوه و غبار از برای مسافر اتفاق می افتد با مرکه اول از چرک خوب پاک نموده شیر در ان کرم

کنند و بعد از ان کتیرا را مثل غبار ساییده بر ان پاشند و از کف و چرک ... قطعه ... و اکر از ان شیر

بشوید بر ... خمه و ماز و ... غبار ساییده مخلوط کرده و کرم نموده میان ترکها ... از ان ... و ...

فرو ... باشد ... روغن نرم ساییده با روغن بزرک بجوشانند تا غلیظ شود کرم در ان ... کنند

بجکانند اما تدبیر فالج از سرما کوفته بدن و ... بعضو رسیدن ... کدر جهاز

باصد ... سنک با چوب و اسباب انها ... اکر ... ارا ... ان عضو ... سرد ... و ...

رسیدها یا کله بهر عضو رسیده باشد فصد باید کرد که مواد بدن میل بآن عضو ننماید و نکند
و نقد عظیم رسد پس اگر موضع باز نبود و ضماد نهند پس بقیه گل ارمنی اقاقیا صبر
سقوطری با آب برگ مورد و اگر موضع صدمه ورم کرده باشد گل سرخ عدس پوست [illegible] گل
ارمنی افسنتین مامیثا صندل سرخ فوفل گلنار [illegible] و اگر این ادویه یافت نشود بهر حال برگ
مورد با زرده تخم مرغ ضماد کنند یا پنج حلیمون با زرده تخم مرغ یا زیره سبز و صبر سقوطری
و مرزنگوش با زرده تخم یا یکی از اینها را با زرده تخم و اگر هیچ یک نباشد زرده تخم و نمک مقشر
و اگر یکی از اینها تنها یافت شود هم خوب است و اگر یافت نشود قدری مومیای معدنی فرو برند و بر عضو
ماوف نیز طلا نمایند و غذا آش برنج یا آش عدس و بهتر آش ماش با دام [illegible] و اگر تب
بهم رسد از حبوب احتراز نمایند بهر حال از ترشیها و [illegible] و چرب و آب سرد پرهیز کنند و عضو
از هوای سرد محافظت نمایند و حاصل کرم در کیسه کرده بر عضو ماوف بندند و حب المعدن [illegible] کنند
تا تمام باصلاح آید و اگر بعد از این تدابیر دفع نشد رفته رفته گرم کرده و دیگر [illegible] کشیدها
براو چسپانم

براو چسپانند که تمام باصلاح مراد الهی آید **اقاقیا تدبیر جراحتها** که از آلات جارحه بهم رسد
کارد و شمشیر و امثال آنها که بر بدن واقع شود این مرهم مجرب است و از اسرار است و جراحت را
ملتئم میکند و حاجت بهیچ دوای دیگر نمی‌شود روغن زیت [illegible] زرده تخم مرغ [illegible] مرداسنگ
تخمها [illegible] دم الاخوین [illegible] مثقال [illegible] کوبیده با روغن و زرده تخم مرغ ممزوج نمایند
استعمال نمایند و دوای دیگر که سهل المأخذ و از اسرار است و [illegible] مذکور برگ درخت
سنجد را بر جراحت ضماد نمایند [illegible] بجز که او [illegible] ملتئم کرده و بهیچ تدبیر دیگر
محتاج نیست مکرر بتجربه رسیده و اگر برگ تازه نباشد خشک آن نیز مؤثر است **اقا**
تدبیر سوختگی عضو از آتش یا آب گرم یا روغن گرم آن است پس از آنکه عضو
آبله کند سفیده تخم مرغ بر آن نهند [illegible] با آب یخ و برف ترکه بر آن گذارند تا آنکه آبله
[illegible] یا [illegible] باشند یا گل ارمنی و سرکه و آب طلا نهند یا آنکه سفیداب قلعی
و مرداسنگ [illegible] با سرکه بسایند یا سفیداب قلعی و گل ارمنی و سفیده تخم مرغ نهند و اگر

و مجروح شدن و وجع و تورم نشود زیاده و اگر ناخن نباشد قصد کنند و از حوالی بیرون روغن

جهت آنکه مرهم سفیداج که **صفت** آن بیاید استعمال کنند سفیداب قلعی موم

کافوری از هر یک دو مثقال روغن گل سرخ تخمینا ده مثقال این روغن با دوا بریزند موم را

در روغن گل حل کرده و سفیداب را مرهم سازند از آنها باشد استعمال کنند **مرهم دیگر** که معروف است

بمرهم نوره و از جمله سوختگی آتش مجرب است و بهترین مرهمها در این باب آهک آبی و نیم در

آب [illegible] ریخته بخورد و نشسته و خوب بر هم زنند چنانچه نشین گردد ساخته گردد

این آب ریخته و تجدید آن کرده باز بر سر آن ریزند و [illegible] باز تجدید کنند

پس این آهک سوخته کهنه با روغن گل سرخ و اگر نباشد روغن بادام شیرین مخلوط

استعمال نمایند و اگر موم کافوری را با این مرهم اضافه نمایند بهتر و اگر مرداسنگ [illegible] مرهم

که با سه زرده استعمال نمایند نافع و مجرب است نهایت استعمال مرداسنگ در صورت

جایز است زیرا که اثر سیاهی از آن در جلد میماند **تدبیر**

در سفر هرگاه

در سفر هرگاه بیمار از حرکت بار چیزی تو [illegible] روغن خسته و دیگر را از حرکت نا خنهای

از هر روغنی که بهم رسد چرب کنند رفع آن میکند و در هوای گرم با تا زانو در آب

گذاشتن و نشستن و در هوای سرد آب گرم نافع است و رافع خستگی است [illegible]

آن بهر قدری که خواسته باشد حرکت می تواند کرد **و تدبیر** هر که مرکوب او خسته

از موضع این رساله نیست چه بسا در سلسله ضرور می کرد و ذکرش لازم است

اسب و شتر هرگاه از حرکت وا ماند و دیگر قدرت بر رفتار نداشته [illegible]

افیون که آتش گم [illegible] و بعد از آن سعات [illegible] با هر علف که تواند رفتار بهم

رسانیدن [illegible] و این تدبیر از سیر از [illegible] و دهستان [illegible] فرمان مکتوبات است

مطلب در معالجه صنفی چند از بعض امراض که بدون مراجعه بطبیب توان معالجه

صداع هرگاه از سبب سخنه خارجه از بدن اتفاق افتاده سر [illegible]

یا از زرفشن در آفتاب یا نزدیک آتش بسیار مقام کردن با جراء و غذای گرم یا قهوه نا بیا

خوردن یا در حمام بسیار ماندن و بالجمله آنچه از خارج سبب حرارت راس گردد
بدن گردد و باعث بسیار [illegible] دماغ و بخارات بسر سبب صداع گردد **علامتش**
وجود یکی از اسباب مذکوره یا تقدم یکی از آنها و حرارت ملمس سر و خشکی اندرون بینی
و تشنگی و صداع [illegible] و تخفیف یافتن صداع از استعمال مبردات بالفعل
یا بالقوه و عدم تسکین در سر و اعتدال در سایر حالات بدن علاج آن نوشیدن
صندل و گلاب و کمی بنفشه و کمی [illegible] فوراً [illegible] با آب سرد و گلاب و [illegible]
و مالیدن روغن گل سرخ با سرکه بر سر و روغن تخم کدو و روغن بنفشه یا بادام و روغن
تخم کاهو و روغن تخم خشخاش مالیدن تخم کاسنی کوبیده با گلاب و [illegible] از گلاب
و سرکه و صندلین و آب کشنیز و آب خیار و کدو [illegible] کرده و خیار و [illegible]
هلیله زرد با آب کشنیز و [illegible] قرص [illegible] آب کشنیز و [illegible]
کرم کدو و [illegible] آب [illegible] و آب غوره و آب الوجه و بزر قطونا با
با عرق کاسنی

با عرق کاسنی
با عرق نیلوفر یا آلو [illegible] و زرد آلو [illegible] و تمر هندی با شربت [illegible]
یا مرغ سرد که هر یک از این ادویه و اشربه مذکوره که یافت شود و غذا [illegible] و
و مغز خیار و الوجه [illegible] و آلوی زرد [illegible] و اسفناج و خرفه و [illegible]
و قلیه [illegible] زرشک و تمر و ناردان و آلو [illegible] و لیمو و نارنج و ترنج و ریباس [illegible]
و مرغ و قلیه کدو با حلوا [illegible] و [illegible] هر یک از اغذیه مذکور
که یافت شود **طریق ساختن** روغن گل سرخ آن است که روغن کنجد [illegible]
گل سرخ [illegible] چند روز در آفتاب [illegible] روغن تخم کدو
و بادام و [illegible] آن است که هر یک از اینها نرم کوبیده و اندک آب گرم [illegible]
[illegible] روغن [illegible] و روغن بنفشه بادام آن است که مغز بادام [illegible]
با هم [illegible] در میان کیسه [illegible] از آن [illegible] روغن [illegible] **صفت**
قرص [illegible] [illegible] زعفران [illegible] لعاب [illegible]

او پیدا باشد که همچون قرصهای مسکن زهره با قرصهای دیگر مسکنه بدهد بسیار
استعمال باید **صداع بردی** باشد که از خارج رسیده باشد مثل هوای سرد یا غسل با
آب سرد یا خوابیدن جای یا غذای سرد و علامات آن تقدم یکی از اسباب مذکوره است
وکندی حواس و ثقل وجع سر بی سبب سرگه و درد از استعمال مسخنات ساکن شود باشد که این نوع از
صداع زایل شود بالکل بدر ازان نزله بهم رسد **علاج** آنست که سبوس گندم با سیاه دانه با
تخمه یا نمک یا گل سرخ یا خاکستر را گرم کنند و در کیسه کرده بر سر نهند یا بوییدن مرزنجوش و اکلیل
الملک و گل سرخ و بطیخ و شبیه بعضی از اینها یا مجموع را جوشانیده سر به بخاران بدارند
و بوییدن مشک و عنبر نافع است و غذا کم باید خورد و شیرینی و شوربا با دارچینی و نبات
و زرده بیضه نیم برشت و از هوای سرد و آب سرد و ماست و ترشیها احتراز نماید
سبب صداع غلبه خون باشد علامات آن سرخی چشمها و رخسار و زبان است
وسنگینی سر و جستن رگهای جهنده سر و میل بخواب و پری رگهای بدن و سرخی
وغلظ بول

و غلظت بول و آمدن خون از بینی و دندانها یا بواسیر و خارش بدن جای رگ فصد و حمیت
و شیرینی طعم دهان و حلو کودن چیزهای سرخ در پیش چشم با آنکه در خارج وجود
نداشته باشد و در خواب چیزهای سرخ بسیار دیدن علاج فصد قیفال است یا حجامت
پس از تنقیه و از دواها و غذاهای که در نوع اول صداع مذکور شد نخواهد صانیه
ترشی باید میل نمایند و بعد از فصد این مسهل میل نماید عناب بستانی از هر یک ده
دانه آلوی بخارا بیست دانه تمر هندی ده مثقال شیرخشت و ترنجبین از هر یک ده مثقال
پوست هلیله زرد سه مثقال و اگر محتاج بتکرار مسهل باشد به یک روز فاصله باز همین مسهل
بدهند و اگر سبب **صداع** غلبه صفرا باشد علامتش مجموع علامات که در نوع
اول صداع مذکور شد سوای اعتدال در سایر حالات مگر آن با زردی چشم
و صورت و تلخی دهان و التهاب و خشونت زبان و تجلب و التهاب و زردی
بول و تخیل چیزها زرد و شعلهها و در خواب دیدن شعلهها و زردیها و آتش علاج مجموع

انچه در نوع اول صداع مذکور شد و این ملین سازد خوردن آب عناب و سپستان از هر یک ده دانه

بیخ کاسنی رشته بتره و تخم کاهو از هر یک دو مثقال تخم کشنیز ده مثقال شیر خشت و ترنجبین

از هر یک ده مثقال بعضی شیرخشت و ترنجبین شربت بنفشه یا نیلوفر از هر یک چهار مثقال

میتوان داخل نمود **طریق ساختن** شربت نیلوفر و شربت بنفشه آن است که [illegible]

آنها یک ساعت جوشانیده صاف نموده باشند و وزن آن شکر صاف نموده بقوام آورند و در روز دیگر این

مسهل میل نمایند گل بنفشه گل نیلوفر هر یک [illegible] بیخ کاسنی خیار شنبر عنب الثعلب از هر یک

ده مثقال عناب سپستان از هر یک ده دانه آلو بخارا بیست دانه پوست هلیله زرد سه مثقال

اجزا را جوشانیده صاف نموده شیرخشت و ترنجبین و ملوس خیارشنبر از هر یک ده مثقال

روغن بادام شیرین یک مثقال میل نمایند و اگر از یک مسهل دفع نشود همان ملین اول

روز دیگر بخورند و بعد از آن باز مسهل تا دفع ماده نشود و با هر یک از انواع مذکور صداع

که باشد حجامت [illegible] لازم [illegible] **صداع بلغمی** باشد علامتش [illegible]

[illegible]

١٣

سرخ و میل و جمع به هم شدن سر و خفت و جمع و سفیدی رنگ و رخسار و برآمدن

و عدم تشنگی و کسالت و سفیدی و غلظت بول و بسیاری خواب و تخیل چیزهای سفید

و در خواب دیدن چیزهای سفید و ابرها و نهرها و باران و برف و یخ و سنگین شدن

اعضا خصوصا پاها [illegible] علاجش خوردن گلقند [illegible] است بقدر چهار مثقال

با [illegible] مثقال سکنجبین تا سه روز روز چهارم اطریفل صغیر با ده مثقال

[illegible] درست [illegible] بیست مثقال [illegible] بسیار [illegible] عنب [illegible]

اندک [illegible] بنوشند و اگر به یک مسهل دفع نشود باز [illegible] روز [illegible]

و حب شبیار [illegible] رفع علت شود صحت حاصل نگردد و [illegible] روز مسهلی

نخوابند و در سایر ایام [illegible] مربای [illegible] قیمه [illegible]

[illegible] **حب شبیار** است صبر سقوطری ده مثقال [illegible]

مثقال پوست هلیله زرد [illegible] سقمونیا سه مثقال و نیم [illegible]

از هر یک دو مثقال زعفران نیم مثقال اجزا را نرم کوفته حب سازد و این حب را حب الذهب

نیز گویند و در انواع صداع نافع است و اگر تنقیه بنحوی که در تبهای بلغمی مذکور

خواهد شد کنند هم شاید و باقی علاج صداع بلغمی همچنین است که در نوع

دوم صداع مذکور شد **اگر بسبب صداع** غلبه سودا باشد علامتش تیرگی

رنگ و درشتی است و بسیاری فکر و وحشت و خوف بی سبب ظاهر و بیخوابی و خیالات

و تخیل چیزهای تیره و سیاه و در خواب دیدن چیزهای سیاه مهیب و ترسیدن

در خواب و علاجش همچنین است که در صداع بلغمی مذکور شد و اگر باعث صداع

تنقیه علاجش تنقیه بدن و دماغ است از ماده سوداوی بعد از آن اصلاح مزاج

دماغ و طریقش به نحوی است که در ضعف قلب تفصیلا مذکور خواهد شد باید بسوی رجوع کند

در تب ربع مذکور است معالجه نماید جمع کثیری مبتلا بصداع مزمن بودند

و اکثر آنها سوداوی بود و اطبا انواع معالجات نموده نفع نبخشید آخر بمداومت

حب الشفا که در ربع

حب الشفا که در ربع مذکور میشود علاج نمودم که هر روز بقدر نخودی میدادم

تا ربع مثقال و بعد از آنکه ایشان از علت خلاص شدند ترک کردم و در صداع بلغمی که گذشت

بنحوی که مذکور شد اگر تنقیه از شاهتره شربت سطوخودوس نافع است طریقش

که روز اول یک مثقال دوم یک مثقال و نیم سیوم دو مثقال و بعد دیگر هر روز نیم مثقال از آن

اجزا با شیره تخم کاسنی و بادیان از هر یک دو مثقال بنوشند یا که عرق بید مشک

و گلاب المناسبه با عرق بادیان یا عرق گاوزبان بنوشند تا چهل روز

و اگر حب از چهل روز زیاده شود هم مضایقه نیست **طریق** ساختن شربت سطوخودوس

آنست که سطوخودوس بسفایج پوست بیخ بادیان که و نان اصل السوس سپستان

از هر یک دو مثقال پوست بیخ کرفس تخم کرفس تخم خطمی ... گل سرخ

از هر یک سه مثقال مویز منقی سپستان از هر یک سی دانه اجزا را بجوشانند

و بجوشند و صاف نمایند و با ... مثقال شکر یا قند سفید بقوام آورند و اگر بعد از سی روز

از خوردن شربت اسطوخودوس با ایارج فیقرا با حب بسیار نافع است از سهولت

که در تنهای [...] گر خواهد هر یک بهان دستور مسهلها بر هم

بخارات معده باشد و علامت او این است که تشنگی و ضعف صداع تابع حال معده

است اگر قوت تنهای معده بر جای خود است صداع تخفیف یابد و اگر ضعف از هضم

باشد قوت تنهای معده از شدت مرض باهر و بالجمله هرگاه خوش در معده است صداع هم

شدید باشد مرض باهر و هرگاه حال معده بر مجری طبیعی است ساکن هست علاج آن

خوردن اطریفل صغیر است هر روز تا چهار مثقال در آخر شب و خوردن اطریفل پرورده

با طباشیر با مصطکی بحسب مزاج و اگر هاضمه بسیار ضعیف باشد قدر یک مثقال جوارش

هندی بر روی غذا میل نمایند و مراعات حال معده باشد و اگر خلط [...] در معده [...] باشد

یک مثقال نیم ایارج فیقرا با نیم مثقال اطریفل صغیر میل نمایند و اگر محتاج بتکرار باشد

یکروز در میان بهمین دستور میل نمایند و طریق ساختن اطریفل صغیر این است

پوست هلیله کابلی

پوست هلیله کابلی پوست بلیله املج مقشر هلیله سیاه اجزا برابر کوبیده بروغن

بادام شیرین چرب کنند با دو برابر مجموع عسل کف گرفته بقوام آورده سرشته [...]

طریق [...] ساختن نوشدارو که پیش اطبا مشهور است معجون مفرح است ورق

[...] مثقال [...] قرنفل مصطکی [...]

دارچینی از هر یک سه مثقال فادزهر معدنی و کهربا زرنب [...] جوزبوا [...]

زعفران از هر یک [...] مثقال املج [...] نه مثقال قند و عسل هر یک [...]

مثقال املج [...] در [...] و [...] در آب بجوشانند تا [...]

بجوشد [...] غربال سرون کنند قند و عسل [...] بقوام آورده [...]

کوفته و بیخته با ادویه مخلوط نموده با هم سرشته [...] طریق ساختن ایارج فیقرا مصطکی

سلیخه دارچینی سنبل الطیب عود [...] حب [...] زعفران از هر یک

[...] مثقال صبر سقوطری شانزده مثقال اجزا را بکوبند و با هم مخلوط نمایند و با عسل

باب مقل حب زهر است انچه در معالجه بعضی از انواع صداع بیان نمود

و دیگر انواع را رجوع بطبیب **زکام و نزله** که عبارت از فرود امدن

فضول رطبه دماغ از راه بینی یا حلق یا رسیدن الفضول باعضای مجاوره مثل سینه

و گوش و چشم و غیر انها اگر سبب ان یکی از اسباب متحنه خارجه باشد از عالم نشستن

در افتاب یا در دیگ اتش یا غیر انها از انچه در نوع اول صداع مذکور شد

علامتش تقدم یکی از اسباب مذکوره است و حرارتش و سوزش اندرون بینی و حدت

و رقت انچه سیلان میکند از بینی و سرخی چشمها و سایر علامات که در نوع اول صداع

مذکور شد و علاج اگر علامات غلبه خون باشد چنانچه در صداع دموی مذکور شد

فصد قیفال بکنند یا حجامت ساق نه بکنند و اگر علامات غلبه صفرا باشد چنانچه

در صداع صفراوی مذکور شد در روز اول [illegible] بدهند عناب سپستان

از هر یک ده دانه بدهند دو مثقال شیره تخم کاهو دو مثقال شیره تخم کشنیز یک مثقال

خاکشیر

خاکشیر سه مثقال شربت [illegible] سه مثقال و اگر همین نسخه صبح در دموی میل نمایند نفع ا

و تا سه روز از چربی و سردی و اب سرد و ترشی احتراز نمایند و اگر تب باشد از خوردن گوشت

احتراز نمایند و غذااش عدس یا پنیر ماش و چلاو و زرده تخم مرغ میل نمایند و اگر تب نباشد

[illegible] از هفته نیلوفر عنب الثعلب خار زنج کاسنی شاهتره از هر یک دو مثقال عناب

سپستان از هر یک ده دانه بر کشیدن شربت از هر یک هفت مثقال فلوس خیار چنبر ده مثقال

روغن بادام [illegible] مثقال [illegible] ازچهارم شربت خشخاش [illegible] جهت [illegible] افیون [illegible]

و طریق ساختن شربت **خشخاش** این است که صد دانه خشخاش با پوست و تخم را با ب

[illegible] روز [illegible] و صاف نمایند و با [illegible] درم قند سفید بقوام اورند **حقنه نزله**

مجرب این است [illegible] صمغ عربی رب السوس تخم خشخاش افیون از هر یک [illegible] مثقال

کتیرا [illegible] دانه از هر یک [illegible] مثقال زعفران نیم مثقال لعاب بذر قطونا [illegible] **نسخه دیگر**

که نیز مجرب است [illegible] رب السوس صمغ عربی [illegible] لعاب تخم کاهو [illegible] افیون

زعفران بذر البنج اجزا مساوی کوبیده حب سازند **حب نزله دیگر** کثیرا صمغ عربی رب السوس

تخم خشخاش افیون از هر یک سه ماشه کثیرا نیم دانه بوده از هر یک دو مثقال زعفران

نیم مثقال حب سازند **نسخه** معجون حب الشفا که در ربع مذکور است و در نزله حار و بارد چهارم

خوردن نزدیک حار نیست و رفتن حمام معتدل و آب گرم بر سر ریختن نافع است و چرب

کردن مغز سر و اندرون بینی بروغن تخم کدو و روغن تخم کاهو و روغن تخم خشخاش و روغن

بادام هر یک شده مناسب است و اگر علامات غلبه **خون و صفرا** باشد بر سر سهل است که مذکور شد

سوای فصد و جولاب مسهل و اگر **سبب نزله** برودت خارجی باشد مثل رسیدن هوای سرد

و یا اغتسال در آب سرد علاجش تقدیم نیاز از استاد مذکور و کدورت حواس و انقطاع

از نشستن بالفعل و عدم حدت ماده و عدم سوزش اندرون بینی **علاج** آنکه در نوع

اول مذکور شد میل نکنند و پرهیز از آنچه نوع اول گفته شد و سر را بیشتر بپوشند و اگر

سبوس گرم در کیسه کرده بر سر نهند مناسب است و در این نوع اگر آنچه دفع مرض بسیار غلیظ باشد

و دفع مر

و دفع می‌شود بوییدن نسخه در نزله حب [illegible] مناسب است و اگر بطول کشد این نوع نزله

خوردن ایارج فیقرا یا اطریفل مناسب است خصوصاً هرگاه علت رطوبت بر مزاج و دماغ

یا معده یا تمام بدن باشد و خوردن اطریفل صغیر در انواع نزله نافع است **رمد چشم**

که آنرا بعرف اطبا رمد میگویند و آن عبارت است از ورم طبقه ملتحمه که طبقه محیطه است از طبقات

چشم است لیکن اگر سفیدی که در چشم بزرگ می‌شود همگی ورم کند آنرا رمد میگویند و غالبا

پلکهای چشم نیز بسیار کلفت ورم می‌کند پس آن اگر خون باشد علامتش سرخی چشمها و بزرگ شدن ورم

و پری رگها و بسیار حرکت آنها و سایر علامات غلبه خون چنانچه در صداع دموی مذکور شد

علاج فصد قیفال از جانب چشم علیل چنانچه در شرح اسباب تصریح نموده و حجامت

ساقین و بر نقره و امثال زالو بر پشت [illegible] و فصد سر [illegible] در شقیقه

تجویز در علاج و حجامت نیز [illegible] و جلاب مبرد آب [illegible] تخم کاهو [illegible]

تخم کشنیز [illegible] دو دانه [illegible] قطونا [illegible] کثیرا [illegible]

باشد نفع نماید فراز هر یک سه مثقال واگر وجع و ورم شدید باشد با این ملین مسهل سازد اهتمام

عنب الثعلب تخم کاسنی ... از هر یک ... مثقال ... از هر یک ده دانه آلو

دانه پوست هلیله زرد ... سرخ ... از هر یک ده مثقال واگر تخم ...

ملین ... ملین ... از این نماید و هر یک ... هر یک سه مثقال اطریفل صغیر

فرو برد و غذا آش برنج و آش عدس و بهتر آش ... و بازرده تخم مرغ ... وجع

و ورم سکون یابد ... در ... اصندل سرخ ... حضض ... افیون ... الثعلب

و ... سبز و ... روان ... بر هر یک ... بر روی چشم ... بالیدن

... که ... کدام ... در چشم ... مجرب است و ...

... علاج ... دیگر

کدام وصفه ... زرد ... حضض ... عدس ... از هر یک

... صندل سرخ هلیله زرد از هر یک ... مثقال ...

کافور

کافور ورق ... سرخ از هر یک ... مثقال زعفران ... مثقال ... گوسفند با آب ...

قرص ... و ... همین ... زعفران ... زرده تخم مرغ

... چشم ... روی چشم ... سفیده تخم مرغ و ...

... با ... چشم رسد ... اگر ... تخم ... واگر ... رسد به

یا با سفیده تخم مرغ و ... در چشم ... و ... ترنج

... چشم ... گوشت ... تخم مرغ

در ... چشم ... که در ... وجع مجرب است و اگر

وجع ... سفیده تخم مرغ با شیر دختر اگر ... در چشم

و ... انتشار سفیده ... تخم ... دیگر

و ... از هر یک ... گوسفند با سفیده تخم مرغ ... بند

که ... سازند و ... از ... وجع و ... مرخ ... استعمال نمایند

علاج رمد و داروی رمد صفراوی

اندرون چشم مقشر نشسته بر قطونا آخر الامر سادی و بعضی بدل بزر قطونا در شیر پستان زنان
نبات سفید حل کنند و این دارو در رمد حار و جهار دارو و داروی سفید می‌نامند
وطریق استعمال آن چنان است که قدری دارو را بر دو انگشت ابهام و سبابه بگیرند و بر پلکها
بپاشند و چشم را بر هم گذارند و بعد از آنکه آب آید تمام شد چشمها را بشویند رمد
سبب صفراوی علامتش آن است که ورم و سرخی و امتلا حرکت و رنجش آن
کمتر است و درد و سوزش و التهاب بیشتر است و سایر علامات غلبه صفرا چنانکه در صداع
صفراوی مذکور شد موجود است علاج همان چیزی است که در رمد دموی مذکور شد غیر آنکه
در رمد دموی فصد از جانب مخالف کنند و در صفراوی از طرف وجع زیرا که در دموی
غالبا محتاج بفصد دیگر می‌شود و آن فصد از جانب وجع باید کرد و در صفراوی
یک فصد کافی است و احتیاج بنوشیدن مسهل در صفراوی بیشتر است و همچنین احتیاج
در مبرد و اگر فرصت نوشیدن مسهل نباشد در رمد صفراوی بقدر ده مثقال آلو بخارا تا ده مثقال
داب کرم

19

واب کرم بر آن ریزند مسهل که در دموی مذکور شد مناسب است صفت قرص بنفشه
این است گل بنفشه ده مثقال ورق گل سرخ پنج مثقال رب سوس کتیرا
از هر یک دو مثقال ترنجبین و روغن بادام چرب کنند و بعد از آن ترنجبین را تخم بقمونیا
که در میان آن کرده است و جمیع را کوفته و در زیر کاسه گرم باش ملایم که انسته باشد تا بحدی
پخته شود تا این سقمونیا را اولا با هم و آن سقمونیا را به کوب و بسته مثقال اجزا
کوبیده قرص سازند و سایر تدابیر تا ماه به نحوی است که در دموی مذکور شد و کم
رمد بلغمی
باشد علامتش شدت ورم است اگر سرخی و بسیاری حرکت سبب ارکان
ریختن آب و چسبیدن پلکها در وقت خواب و سنگینی و سایر علامات غلبه بلغم چنانکه در
صداع بلغمی مذکور شد و تعدیل علامات دموی و صفراوی علامتش خون است اما بقی صغیر است
با ایارج فیقرا بدستوری که در صداع بلغمی مذکور شد با حب صبار و همان دستور و
باشد که محتاج بیک فصد شود تا تنقیه کنند و حلبه نصف روز در آب حنظل و جوش

شده و باده برابر آن از عنب بجوشند تا بنصف رسند و صاف کنند و صاف آنرا با لعاب بزرکتان سکم

در حلق چکانند و حب السلام باید که طین الملک است دراو جوشانیده باشند بکوبند و حضض مکی و صبر زرد

و مرمکی و اقاقیا و زعفران با آب عنب الثعلب و حی العالم بسایند و بعد از سکون ورم و وجع درد گوش

ابیض در حلق کنند و پرهیز و ستا برند اهر نهج است که در درد موی مذکور شد **ا کوا**

دودا باشد علامتش تیرگی رنگ چشم است و خشکی و فتور چرک یا کمی انها و سایر علامات

سوداست که در صداع سوداوی مذکور شد و علاجش مثل علاج رمد صفراوی است و تنقیت بیشتر

با هلیله و ایارج فیقرا و بسفایج نافع است و سایر تدابیر از فصد و غیره مثل صفراوی است

دودکو سبب آن خون باشد علامتش مجموع علامات است که در صداع و رمد دموی

مذکور شد و فصد قیفال و حجامت ساق نافع است و چکانیدن شیر دختر و سفیده تخم مرغ و لعاب

به دانه و لعاب بذر قطونا در گوش و اگر وجع شدید باشد شیاف ابیض افیونی با سفیده تخم مرغ

حل کرده بچکانند و بمالند که افیونی با ... بقیه کتان الهه که در گوش کنار نهد و صندل

سرخ

سرخ و حضض مکی و پوست درخت بید و زوفا با سرکه و کافور با آب سبز کاهو با خیار بادرنگ کوکنار

با عنب الثعلب با همه بهار بر دور گوش طلا کنند و اگر **از صفرا شد** علامتش آنچه در رمد صفراوی

مذکور شد و علاجش بدستور علاج درد گوش دموی است مگر آنکه در اینجا احتیاج بمبردات

و مسهل بیشتر است و اگر وجع شدید بسیار باشد احتیاج بفصد نیست و سایر تدابیر از

حقنه و نطول و مالیدن بهمان طریق است که در درد گوش دموی و دوا و غذا بنحویکه در رمد صفراوی

مذکور شد **دوا از نوع درد گوش** روغن گل سرخ را با سه برابر سرکه بجوشانند تا سرکه

بر طرف شود و روغن مروارید و روغن بنفشه در گوش بچکانند نافع است **سبب آن بلغم**

باشد علامتش عدم علامات دموی و صفراوی است و خفت وجع و سنگینی سر و سایر علامات که

در صداع بلغمی مذکور شد و علاجش بدستور صداع بلغمی و در این نوع درد گوش

چکانیدن آب مرزنجوش در گوش مجرب است و روغن بادام تلخ هم با آب ترب نافع

و مجرب است **سبب آن سودا باشد** علامتش همان علامات بلغمی است سوای سنگینی سر و ظلمت

دهان و علاج نیز همان است مگر آنکه درین نوع حقنه نکنند روغن بادام بر
در گوش مناسب و شربت انار ترش نافع است و اگر علامات غلبه حرارت باشد چنانکه
در صداع دموی و صفراوی مذکور شد و در معالجه ضعف گوش و آواز مذکور خواهد شد
فصد قیفال درین نوع از درد گوش که خون آمدن از بینی که از ابتدای افراط
رعاف گوید ما دام که بحد افراط نرسد و از آمدن خون ضعف بهم نرسد معرض علاج
نشود پس اگر سبب آن حدت خون باشد علامات غلبه صفرا است چنانچه در صداع صفراوی
مذکور شد و حدت و حرارت مزاج در وقت خون آمدن علاج فصد قیفال و خون گرفتن چنانچه در نوع
اول صداع مذکور شد از جرات و غذا او قبل از فصد و تدبیر هرگاه خون بازماند اقرام ابتدا باشد
بیجیدن آب بسیار سرد بر سر و بستن برف و یخ بر پیشانی سر و نیشته بقدر طاقت و بستن بازوها
درانها نافع است و انتفاع تر آب سرکه الاغرا با کافور یا کافور بر پیشانی گذارند
با آنکه مار و کرده هیبا کند بر سر و دم الاخوین نیز گرم کوبیده در بینی قیلم کنند در بینی نهند
باکافور

باکافور را با آب سرد تر در بینی حقنه کنند یا آب برف و یخ در بینی حقنه کنند با گلی سرکه
بر سر ضماد نهند و ... آب بسیار سرد و نشستن در آب بسیار سرد و اگر هوا بسیار سرد
نباشد نافع است و اگر رعاف بسیاری خصوصا در بدن باشد علامات غلبه خون است چنانچه
در صداع دموی مذکور شد و با افراط آمدن خون علاج فصد قیفال است و حجامت ساق
و سایر تدابیر که در نوع اول مذکور شد و خوردن نوع ترش بسیار نافع است در این نوع
احتیاج علیه بفصد و حجامت بیشتر است و در نوع اول حاجت نیست دندان
هرکه بیمی که خواهد دندان و لثه او از آفات محفوظ باشد باید که مراعات چند چیز بکند
اول آنکه احتراز کند از آنکه غذا در معده فاسد شود دوم آنکه از جاییدن چیزها سکه بدندان
فرو بندد خصوصا از شیرینی مثل انجیر خشک احتراز کند سیوم آنکه از هر چیز که دندان را
کند کند مثل میوه های ترش و از هر چیز که بسیار سرد باشد خصوصا بعد از چیزی که بسیار گرم باشد
یا بالعکس احتراز کند چهارم آنکه چیزهای بسیار صلب بدندان نشکند پنجم آنکه

دندانها همه پاک شود و نیز شسته حاجت که بعد از سحری خوردن بر فور مسح خلال کند ششم اینکه هر بار
مسواک کند خصوصا بعد از خواب و در مسواک کردن مراعات کند که شدت نشود که دندان
حرکت کند و بیخ دندانها ستالم شود و مبالغه در مسواک کند بحدیکه اثر دندان بر طرف شود
بلکه هر روز مسواک کند برفق تدبر که حرکت دندان پاک شود و بهترین چیزها برای مسواک
چوب اراک است و اگر نمک ترکی را سوده با عسل ضم نموده در هر ماهی دو بار بر دندان
بمالند در حفظ و صحت دندان والله نافع بسیار است پس بدانکه اگر درد دندان
از حرارت باشد علامتش علامات غلبه خون و صفرا است و سایر علامات غلبه حرارت چنانکه در انواع
صداع مذکور شد و اینکه وجع با سرد گرفتن در دهان ساکن شود و اکثر غالبا
بن دندان با ورم باشد و اگر با ورم نباشد با سرخی و شدت حرارت بن دندان باشد علاجش
فصد قیفال و حجامت و بعد از آنها فصد چهار رگ و نیز تدبیرات [illegible] و غذا آنست
چنانچه در صداع مذکور شد و اگر محتاج به مسهل باشد مسهلی در صداع صفراوی
مذکور شد

[illegible]

مذکور شد مناسب است و سرکه و گلاب سرد با هم ضم نموده در دهان نگاه دارند و اگر وجع
شدید باشد اندکی کافور نیز با سرکه و گلاب ضم نمایند و اگر وجع از اینها ساکن نشود اندکی
افیون سوده نرم ساخته با روغن گل [illegible] ضم کرده در دهان نگاه دارند و اگر سبب درد دندان
غلبه رطوبت و بلغم باشد علامتش خفت وجع است و سکون آن با شیاف حار و اینکه سرخی و ورم
گوشت بن دندان هم نباشد و سایر علامات غلبه حرارت [illegible] باشد علاجش خوردن
اطریفل صغیر است با [illegible] و غرغره کردن سرکه که [illegible] و عاقرقرحا در آن جوشیده
باشند و عاقرقرحا کوفته بمالند و اگر فلفل کوفته و عاقرقرحا آب آن را در دهان نگاه دارند
نافع است و همچنین مویزج را با سرکه جوشانیده مضمضه کنند یا پوست بیخ کبر با سرکه
جوشانیده مضمضه کنند و اگر سبب درد دندان متعفن شدن [illegible] آن باشد
سوراخ شدن و تهی شدن میان دندان علاجش این است که عاقرقرحا و افیون
و کندر [illegible] با شیر مخلوط کرده میان آن [illegible] کنند یا [illegible] را با عسل معجون کرده در میان دندان

نگاه دارند یا سوراخ دندان را با حضض مکی و زاج یا بازو و مصطکی و سعد یا بکافور پر کنند
وکافور را شیح الرس مجرب نقل که یا موی زنج و حلتیت و بوره ارمنی یا بوره ارمنی
و بزر البنج از هر یک جزو عاقرقرحا و فلفل از هر یک جزوی افیون سه جزو جمع را
نرم کوبیده با هم ضم کنند میان ثقبه دندان را پر کنند و مضمضه بسرکه که پوست بیخ کبر در او
جوشانیده باشند بحدیکه نصف سرکه به تحلیل رفته باشد نافع است و مضمضه کردن بسرکه که
برگ مورد و کنار و نبات در او جوشانیده باشد منع ریزیدن دندان می کند وگاه که سبب
سوراخ دندان کرم در میان آن بهم میرسد و وجع از ان جهت است علاجش مضمضه با آب
برگ شفتالو و قدری زراوند طویل کوبیده و اگر با ان رفع کرم نشود بزر البنج تخم تره از هر یک
چهار مثقال تخم پیاز دو مثقال نیم اجزا را نرم کوبیده و با پیه بز سرشته حبها ساخته وقت درد
حاجت یکی را در آتش انداخته قیف یا نیچه را بجوی بران نصب کنند که دود آن بدندان کرم
خورده برسد و لوبیه که در سوراخ شدن مذکور شد برای کرم زده نیز نافع است و همچنین

دندان

دندان که اطبا ضرس و در عرف کرسی دندان گویند و اگر آسیب از خوردن ترشی بهمرسد علاجش
خائیدن سماق و تخم خرفه و همچنین خائیدن مغز بادام مقشر و مغز فندق و همچنین خائیدن موم و خمیر
نان گرم و زرده تخم مرغ گرم بحدیکه از گرمی آنها آسیبی بجسم نرسد هر یک از اینها نافع است
و مجرب است قوی از مذکورین شعیر است و نمک و اگر با عسل ضم کنند اقوی است **ورم بن دندان** اگر از علامات
غلبه خون باشد حسابکه در صداع دموی مذکور شد علاجش فصد قیفال است و حجامت میان
شانه و فصد چهار رگ و تبرید بر بیرون آب به و غیره و خوردن مسهل صفرا حسابکه در صداع
مذکور شد و بجهت انفجار ورم تخم مرو کتیرا مغز بادام شیرین مقشر از هر یک دو مثقال بوره چوه
سرشته بیخ جلیمون کمی خطمی بصری مجموع اینها را نرم کوبیده بسایند و اگر احتیاج تمر هندی
با اینها داخل کنند روتر منفجر کند بدر قطونا و که عدکی بود اگر نرم کوبیده و بورم بن دندان
بپاشند زود منفجر کند **ورم گوشت بن دندان** اگر علامات غلبه خون باشد حسابکه مذکور شد
علاجش فصد قیفال و حجامت میان شانه و فصد چهار رگ و تبرید بر بیرون آب به و غیره و خوردن

مسهل صفرا حاجت در صداع صفراوی مذکور شد و اگر علامت غلبه خون و صفرا هر دو باشد اول فصد و بعد تنقیه مسهلات

ساق [illegible] در کلاه حب [illegible] بر مضمضه [illegible] و پوست [illegible] زرد و مازو و فوفل از هر یک [illegible] نیم سوخته نرم کوفته

توتیا [illegible] از هر یک [illegible] این مجموع را با سرکه [illegible] سبز با آنکه ساق [illegible] در آن [illegible] اگر

دندانها را بشویند و شب در وقت خواب [illegible] باشند طباشیر تخم گشنیز کرباز عدس دم الاخوین

کهربا فوفل تخم [illegible] پوست بیخ درخت زرشک تخم خرفه [illegible] ساق ورق گل سرخ کات هندی

مروارید سوخته و اگر [illegible] بیخ مرجان سوخته و اگر مجموع این ادویه [illegible] از آنها کافی است

و اگر با اینها علاج [illegible] و گوشت بن دندان [illegible] باشد کندر زراوند مدحرج دم الاخوین

گرسنه [illegible] که بیخ [illegible] نرم کوبیده با سرکه عنصل [illegible] کهنه

در وقت حاجت بسیار دندانها بشویند **طریق ساختن سرکه عنصل** [illegible] عنصل

با کارد چوبین ریزه کنند و با نه برابر سرکه خوب در ظرفی کنند [illegible] لاقل تا چهل روز در آفتاب گذارند

پس صاف نموده استعمال نمایند و اگر سرکه عنصل بهم نرسد همان ادویه با سرکه [illegible] با سرکه که ریزه

دراو

در او [illegible] باشد [illegible] که اکثر [illegible] دندان [illegible] که در آن [illegible]

[illegible] باشد و مجرب [illegible] بهتر از همه [illegible] و اگر [illegible] استعمال نمایند

که مجرب است [illegible] عاقرقرحا از هر یک [illegible] مازو

[illegible] از هر یک [illegible] کوفته [illegible] بن دندان [illegible] دو دانه [illegible]

ضعف و اگر [illegible] برطرف [illegible] علاج [illegible] نفع [illegible]

از فصد و تنقیه [illegible] علاج [illegible] باذن الله تعالی و اگر [illegible] شود

و با این ادویه رفع [illegible] استعمال نمایند **وصفه** [illegible] پوست [illegible] ریشه [illegible]

از هر یک [illegible] مثقال [illegible] عاقرقرحا از هر یک ده مثقال [illegible] ساق

[illegible] در وقت حاجت [illegible] کوفته

[illegible] دندانها [illegible] با سرکه مضمضه کنند و اگر [illegible] دندان

[illegible] علاج [illegible] که [illegible] علاج [illegible] استعمال آن

این است که قدری از آن را ابتدا بر دندانها نهاده باشند و لحظه صبر کنند و بعد از آن با سرکه یا آب بسیار و مضمضه کنند
و اگر از این علت محکم باشد با گوشت سینه‌ها رفع شود و اگر بعد از استعمال این وجع شدید بهم رسد روغن
گل سرخ مضمضه نمایند تا وجع و سوزش فرو نشیند و بعد از برطرف شدن گوشهای فاسد لعوق
که جهت ناسورین نسبت نوشته شد بمالند **فصل خناق** که آن را در عرف درد گلو
نامند عبارت از ورم اجزای اندرونی یا بیرونی حلق سبب این ورم اگر **خون** باشد علامت
سرخی رنگ و درد و پری رگها و شیرینی طعم دهان و سایر علامات غلبه خون چنانچه در صداع دموی مذکور شد
علاج حبس و فصد قیفال از جانب مخالف و ترک شیرینی و حیوانات و حلوا ... چنانچه در
در صداع دموی مذکور شد و بعد از فصد منضج و مسهلی که در صداع صفراوی مذکور شد و اگر
فصد کفایت نکند اعاده فصد از جانب موافق بکنند تا حمی ... و اگر بعد از فصد موافق این نسخه
استعمال کنند آب خیار ... مسهلات ... عنب الثعلب خیار ... کاسنی بنفشه نیلوفر برگ سفید ...
از هر یک ... مثقال ... از هر یک ... شیره ... حب ... از هر یک ... مثقال
ترکیبی

ترنجبین فلوس خیار چنبر از هر یک ده مثقال روغن بادام شیرین شش مثقال ... طعام
درشت ... و دفعه اول ... روغن بادام و دفعات دیگر سایر ... آب
چغندر ... در دفعه آخر و در این ... **غرغره** بسرکه و گلاب یا آب کشنیز سبز یا آب ... نبات
و بقلة الحمقاء و عدس و جو مقشر و کنار و ... و پوست خشخاش و تخم کاهو و تخم کشنیز و ...
که باقی ... مناسب است و بعد از فصد و اندک سکون ورم و وجع ... از غرغره اجزاء اخراج
و فلوس ... باشند و از خارج ... کشنیز سبز ... و اگر ورم از خارج
ظاهر باشد و بعد از فصد معلوم شود که ورم جمع و ... غرغرهای مذکور ... او ... کشنیز سبز
... پخته گرم ضماد سازند یا ... خطمی ... برگ سفید تخم مرو ... و با ...
یا آب برگ ... پخته گرم ضماد سازند و بعد ... قرحه انفجار ... تخم ... بسته کرده
... باشند ... و بعد از انفجار ... اسهال ... از ... **و اگر**
سبب بلغم باشد علامت ... وجع ... و بزرگی ورم و دشواری ... فرو بردن

وبسیاری لهات و درد و ورم و ثوران و سفیدی رنگ و درد و تهیج صورت و سایر علامات حار

این است که اولاً حقنه کنند از علت الشلبک و ناخنک اکلیل الملک بابونه هیچ یک کل سنا زیکا

از هر یک دو مثقال عناب بستان افروز و سوس نیم از هر یک پانزده دانه کاسه تمر هندی

ده مثقال سبوس گندم ترنجبین فلوس خیار چنبر از هر یک ده مثقال روغن بادام

نمک طعام نیم مثقال روغن بادام تلخ نیم مثقال در یک دفعه بکار او برند و اگر

علت الشلبک و ناخنک تخم خطمی تخم کاسنی از هر یک دو مثقال عناب سپستان از هر یک ده دانه

هفت مثقال ... و غرغره درین نوع از خناق ... جوز ... صفت

آب ... که پوست ... گوسفند ... آب ... بجوشانند

... مجموع آب ... و ... ازان ...

و در وقت حاجت ... در شرح ... که غرغره ...

در معالجه او ... کمان ... که در خناق ... صفراوی ... بسیار ...

هم نافع

نافع است ... ظاهر کلام ... هم ... و اگر ... غرغره با رب و ...

با عسل با سکنجبین ... و ... و عسل و اندک زعفران در او جوشانیده باشند غرغره کنند

که ... و ... جوشانیده باشند غرغره کنند و بعد از سه روز انجیر بجوشانند و ...

در انجل که غرغره کنند ... در خناقهای ... طباشیر ...

تجربه رسیده است ... و طریق استعمال آن این است که ... روز

انجوان ... روز چهارم ... مضمضه و ... غرغره ...

با ... و ... با ... و ... سکنجبین ...

و ... نافع است و ... از خناقهای صعب ... علاج ...

... و از انواع خناق ... خروس و کرم از ...

... بسیار نافع ... و کرم ... نافع ...

و ... بسیار ... عارض شد ... غرغره بسیار ...

را نفع بسیار کند که بجهت معروف شد از صفت صحیح و حروف سکنجبین که به نصف او سماق

شراب سکنجبین صحیح مرتبه رسید که مثل نفس صحیح نبود و نفس با هر جهت سکنجبین فاکهه

بر حرارت غلبه نمود بعد از آن غرغره باید کرد که کل نفخه و الحزوران جوش باید با ملوس خیار چنبر

و تا جایی اندک تغیر شد و قطعا با شعر فرو برد بار بر زیر ابیر علاج جها کدام باید

و بستن ... یعنی با خرخره که ... بر لوح خناق نافع و مجرب است و در خناق

بلغمی غرغره به ... عسل بسیار نافع است و همچنین غرغره سکنجبین عنصلی و آب ... و عاقرقرحا و سوسن ... دل

و در او خر که ماده نضج یافته باشد و منفجر شود در ... در نخجه که در حلق ... کرده

منفجر می شود و ... فارسی آن را لکامه می گویند و ... باشد که ... می گویند در اصفهان

و لکامه می گویند ... که باشد هر که **وصفت اشنابنه** که از آرد جو

گندم را با نمک و خمیر کرده مایه در آب خمیر کنند و در ... اخگر بپزند

پس بخورد ... نانی که از آرد جو و ... باشد و هم در آن نمک و ربع آن

را ...

۲۷

را ... مجموع ... که با ... خمیر که در ... روز ... و ... که ... بسیار

و آب ... بر او ... و بار ... و ... روز ... گرم ... و آن ... که

با سرکه ... روز ... که ... اکثر ... می گویند و اگر ... ترکیب ... معروف است

بگویند و ... سرکه باشد ... برای ... و ... هم ... و ... و ... در غرغره

خناق ... و ... آن ... که ... ادرسرکه ... نافع است

و سکنجبین عنصلی آن است که سرکه عنصل ... که ... آن در ... گوشت ... آن

مذکور شد ... جاب ... کف کرده ... **و اکثر خناق**

سودا ... علاج ... و خار ... و ورم ... و سایر ... علیه سودا

... در ... سودا ... مذکور شد علاج ... علاج خناق ... صفرا

است و در غرغره خناق سودا ... نافع است و در او ... لعاب ... آب

... که ... باشد و ملوس خیار چنبر و سایر ... **غرغره**

کهنه خناق دموی و صفراوی است اما زرشک که با به سرده شده باشد با رب توت و آب کشنیز سبز

آب برگ بارتنگ و آب عنب الثعلب و آب مطبوخ سماق و به از چند روز که ماده نضج

یافته باشد الخیار زرد حلبه تمر هندی لعاب اسپغول جوشانیده صاف نموده با فلوس خیار شنبر غرغره

نمایند و اگر درد گلو با آتش باشد غرغره بعدس و تمر هندی و گل سرخ و تخم مرو که جوشانیده

و صاف نموده باشد با رب توت نافع است و در انواع درد گلو غرغره بعصاره عدس

و گل سرخ و گزمازج که صاف کرده شده باشد چون مذکور نافع است [illegible]

صفرا باشد علامتش وجع و عطش و خشکی و تلخی دهان و سایر علامات غلبه صفرا است

حیاتحه در صداع صفراوی مذکور شد علاجش سهال علاج خناق دموی است

سوای آنکه فصد درین نوع کمتر است و احتیاج بمبرد او بسهال صفراوی درین

نوع بیشتر است و خوردن سکنجبین و ماء الشعیر اکثر مطلقا نافع است [illegible]

[illegible] آنست که ده مثقال حب [illegible] را با دو مثقال آب [illegible] نرم

علاج

ملایم بخورند هشت مثقال تمر هندی با آب [illegible] صاف نموده هر روز بیست مثقال از آن باده سکنجبین ساده با سه مثقال شربت

نیلوفر و شش مثقال شیرخشت بنوشند و بعد از آن مرضیح و مسهل و غرغره و ضماد [illegible] که در

مذکور شد و ورم حار خارج گلو اگر خواهند منفجر شود باید فلوس خیار چنبر و روغن بادام تحلیل ورم

بنمایند **سرفه** که آن را بعربی سعال نامند و الحکم [illegible] از سینه و شش که بسبب آن

رفع موذی از خود میکند پس آن اگر [illegible] خشک باشد که از دماغ [illegible] یا اعضای سینه [illegible] باشد

علامتش خشکی سرفه است بی آنکه چیزی دفع شود و آنکه سرفه در وی بسیار باشد و سوزش

با خارش گلو و اعضای سینه علاجش آن است که منع نزول ماده [illegible] که در [illegible] گویند

نمایند و از [illegible] و [illegible] و آب سرد [illegible] و اگر [illegible] لعاب

سفوف و بذر قطونا و شیره تخم کاهو و شیره تخم کدو و سفوف سعال [illegible] و طریق سفوف

سعال این است تخم خشخاش [illegible] ده مثقال از هر یک [illegible] صمغ عربی از هر یک

دو مثقال و نیم رب السوس نبات سفید از هر یک [illegible] مثقال و نیم [illegible] نرم کوبیده سفوف سازند

هر روز یک مثقال شربت خشخاش سه بار با یکمثقال از این سفوف مالی بهاء و شیرها که مذکور شد سه روز دیگر
خشخاش سه روز در دو طرف آخر روز بخورند بکارش همون فرو برند و شب در وقت خواب
این حب دوا درد دهان بکار آید لذیذ است کثیرا صمغ عربی گل ارمنی از هر یک سه مثقال
مغز بادام شیرین باقلی مقشر تخم خشخاش پوست از هر یک یکمثقال ارمنی مرهم کوبیده
با لعاب به قطونا حبها بقدر نخود ساخته مکرر در دهان نگاه دارند و حبی که در زیره مذکور شد
اول درین نوع نافع و مجرب است حب دیگر که درین نوع و بسیاری از سرفه نافع
و مجرب است و نفس و سرفهای مزمن و قرحه سل را بعد از آنجا علاج که ام دار اسرار است
سفوفه کثیرا نشاسته سفید اقاقیا مقشر مویز از هر یک سه مثقال اصول مثقال
اجزا را کوبیده با لعاب دانه حبه ساخته و بدستور در دهان نگاه دارند لعوق دیگر درین نوع
سرفه و دیگر انواع خصوص صالحه از بقیه بسیار نافع و مجرب است صفت لعوق خشخاش
تمام مثقال نحو است و نحو ساده و صاف کنند و بسرشند هر مثقال قند نحو است با قوام آرند و بعد از
آن ربسوس

آن ربسوس مقشر تخم کدو بادام شیرین از هر یک یکمثقال کوبیده با مربوح ساخته در شربت
یا مثقال هر روزه اخراج کنند ببینند که نافع و در انواع سرفها مجرب است صفت لعوق
درین نوع از سرفه بسیار نافع و مجرب است صفت لعوق این است خشخاش سفید پوست و تخم
بیست مثقال تخم خطمی کثیرا صمغ عربی تخم خبازی به دانه از هر یک دو مثقال اصل السوس یک مثقال قطونا
ده مثقال آب را ده روز در آب باران بخیسانند و بجوشانند و صاف کنند با قند سفید یا عسل مصفا
سه مثقال به قوام آورند و در شربت سه مثقال اعز روز بلیسند و آیه صفت ... اگر مزاج
نشینند و بعد حس شد علاج حرارت نفس است و سنگ و سرخی رنگ و روی و بعضی علامات
حرارت بر مزاج حادثه در انواع صداع مذکور شد علامت نفس با پیش و هر روز
خولان ... مثقال الشعیر با یکمثقال شربت بنفشه و یکمثقال ... مذکور و گاه ... و بعد قطونا
و اگر نبض ضعیف و تیره شود روز از بن ... تا ... از هر یک ده دانه
خبازی به دانه از هر یک سه مثقال شیره تخم کدو و تخم کاهو از هر یک مثقال شربت بنفشه مثقال سفوف

سعال کودکان و بوزنه سیم **ابن سبیل** ... عناب از هر یک ... به دانه ... خبازی

تخم خطمی علک البطم از هر یک ... سعال ... رب السوس از هر یک ... سعال ملوس خیار چنبر ده

روغن بادام شیرین ... سعال اگر محتاج ... بگیرد ... کرده باشد و غذا اسفیدباج ...

و جلد و بازرده تخم مرغ و ... باشد ... بادام و شیره خشخاش و بدانکه در این نوع

و نوع اول سرفه که با حرارت مزاج باشد بعد از سعال مذکور اگر سرفه تمام شد ...

شیر الاغ به نحوی که در ... مذکور خواهد شد نافع است و اگر هر روز با شیر الاغ ... سعال ...

... نافع است **وصفه قرص خشخاش** این قرص گل سرخ صمغ عربی از هر یک ... سعال ...

کثیرا رب السوس از هر یک ... سعال خشخاش سفید ... از هر یک ... سعال ...

با آب ... قرص ساخته ... سعال و اگر ... شعیر ... مذکور شد ...

هم نافع است ... **الرسوب** ...

باشد که ... است ... غلیظ ... علاج

علاجش خوردن

نفث الدم ... سرخ ... زوفا ... لعاب ... بزرگ ... و طلق ...

زوفا ... پرسیاوشان از هر یک ... سعال ... تخم خطمی ... از هر یک ... سعال ...

... از هر یک ... با ... هر روز ...

... سعال ... **ذات**

الجنب و ذات الریه و ذات الصدر ... و ذات الجنب ورمی است در پرده که در

اندرون سینه است بر استخوان ... و تب ... کنند و ...

استخوان ... از هر طرف ... که ... اطبا ... را ... گویند با ... [illegible]

با آنها ... دل و پرده سینه ... اعضای ... و جگر و غیر آنها که این ...

... که ورم ... پرده باشد ... ذات الجنب صحیح گویند و اگر ورم در پرده ... باشد

که ... پرده که ... بر استخوان ... ذات الجنب ... غیر صحیح

گویند و اگر ورم در پرده باشد که ... بر استخوان ... که ... اطبا

اضلاع خلف گویند و آنها ده استخوان است از هر طرفی پنج از آن قصیره گویند و بعضی شراسیف

هر یک از آنها و ذات الجنب را شوصه و برسام گویند و بعضی بر خلاف این گویند و در اصطلاح که از آنها [illegible]

مناقشه در اصطلاح نیست و ثمره نزاع در علاج ظاهر است بدانکه آنها نه پرده حجاب بیمار را

بسیار مهر رگ است و ورم در پرده میباشد که سینه را دو قسمت کرده پس اگر در طرفی باشد از پرده

که متصل است با استخوانهای سینه ذات الصدر گویند و اگر در طرفی باشد که متصل است بمهرهای کمر

ذات العرض گویند **اما ذات الجنب الخالص** علامتش تب دایم است و درد از عالم آنکه گویا خنجر در عضو میخلد و تنگی نفس و سرفه با درد و نفس زدن

پی هم و با سرفه زرد رنگ و در خلط رو بریدگیها و چسبیدگیها چند باشد و اگر این است که باشد و خشکی

دهان و خشونت زبان و تحلب و هذیان نیز میباشد و آمدن علامات در وجه است ذات الجنب نیست

که اگر بسرفه دفع میشود که اطبا آنرا نفث میگویند مخلوط بخون شده **علاج** فصد باسلیق از طرف

مخالف وجع بکنند و اگر قوت قوی است خون بقدری که رنگ کند بگیرند و الا کمتر بگیرند و فصد تا سه بار کنند در

ابتدای مرض

ابتدای مرض بعد از آن زیرا که در فصد منتظر نضج ماده ضرور نیست لهذا فصد باسلیق در اول مرض مستوفا کنند

و صاحب خلاصة التجارب میگوید که من فصد باسلیق در روز دوم انفع از سایر ایام دانسته ام و در روز سوم و چهارم

بد نیست و اگر از اول تا چهارم فصد بعمل آمده باشد در هفتم بسبب شدت بیماری و الا در هفتم فصد نکنند

و در هشتم بسبب شدت درد و اگر در هفتم نیز بعمل نیامده باشد البته فصد باسلیق از بعضی کند که اگر

بعضی کند در دیگر فصد از جانب مخالف نیز بعمل آید بلکه از جانب وجع تا که هر چند اطبا اکثر

از جانب وجع فرموده اند نهایت بعضی از ایشان هرگاه ماده در هویدا باشد از جانب مخالف فصد کرده ام و بسیار

نافع یافته ام هرگاه فصد از جانب مخالف قبل از بعضی بعمل آمده فصد باسلیق دیگر از جانب وجع در زمان

بعمل بیاورند در نهم و الا در یازدهم و اگر بعوض فصد از جانب وجع حجامت بساق بکنند

در حالیکه اعراض مرض بسیار نباشد هم شاید و اگر بعد از فصد تا سه اعراض مرض باقی باشد

بکم کردن خون باید حجامت معمول باشد و مسح الرأس بحو بر حجامت بساق سینه که و اگر یا لقا

خون بگیرند یا آنکه میخواهند خون گرفته باشد و بار از اعراض مرض ارشد و وجع و تنگی نفس بسیار افتادن

خون باشد در روز دهم یا چهاردهم یا آنکه نشتم اگر سحج حصر نکرده باشد فصد باسلیق از جانب وجع
و اگر حصر کرده باشد حجامت ساق کنند و اگر علامات سل باشد به هر نوع از زهر با کفش سمار و سهوی
باشد فصد صافن از جانب وجع یا حجامت ساق از بهر آنجا بکنند هر چند این رکر در
حاوی کبیر منع از حصر کرده ولیکن ارباب تجربه دیده ام که نهایت شیخ الرئیس ما حجت تجویز
کرده لادوا و در اول منضج از عناب سپستان از هر یک پانزده و آب دانه جهار مثقال خوشتان و صمغ
با شیره تخم کدو سه مثقال و شربت بنفشه یا شربت نیلوفر هر یک که باشد چهار مثقال صمغ طباشیر نیم
مثقال بدهند و در آخر روز لعاب به دانه و لعاب بذر قطونا و خاکشیر و عرق بید نیم گرم بدهند و در
تجربه ایشان سهل بدهند این دستور عناب سپستان از هر یک پانزده دانه مغز تخم کدو تخم
خطمی خبازی از هر یک ده مثقال ترنجبین … خیار چنبر از هر یک ده مثقال روغن بادام
در مثقال و … مسهل … و دهم و … نیز بدهند و … اگر سرفه شدید
… یا وجع و سرفه شدید باشد … و … اگر نفث
منکر باشد

منقی شده و باقی نیز اما باشد در سهل و منضج دو مثقال شربت کتان اضافه نموده بدهند و بعد از دو سه مسهل
اول و در مرض ما الشعیر است که بعوض دوا و غذا و آب میتوان خورد هر روز بعوض منضج
مذکور سه مثقال ما الشعیر با چهار مثقال شربت بنفشه و نیم مثقال قرص طباشیر بدهند مسهل آنچه شد
یا آنکه منضج مذکور را بدستور مذکور بدهند و ما الشعیر بعوض آب هر چه تشنه شود بدهند و اگر …
از ما الشعیر و برنج و اسفاناج با کدو یا با کدو و ترشی دهند هم شاید و غذا تا چهارم مقصور بر اینها
باید … اسفاناج و کدو و شیره بادام و اگر … شیره تخم خشخاش سفید …
و بهی دانه مثقال با شیره بادام طرف شام بدهند و بعد از چهارم اگر وجع ساکن شده باشد
… خروس بچه بدهند و اگر ضعیف زیاده باشد بعد از چهاردهم یا …
و بعد از چهاردهم اگر وجع و سرفه و تب باقی باشد اگر … منضج مذکور … روز
و بعد از آن بار مسهل دیگر بدهند و اگر تب تخفیف یافته و وجع و سرفه باشد و نفث خلط …
… کافور … واحد سوس از هر یک … مثقال … و قرص طباشیر … کنند …

با نخفه اصل السوس و گاوزبان و پرسیاوشان و از هر یک چهار مثقال مویز منقی پانزده درم بدهند و اگر از

آب سرد و میوه‌ها لازم و تشنه باشد و جمع و سرفه و تب رفع شد اصلح حاصل گردد

اما ضماد باین نوع استعمال باید که در هند دارد چو کفک بنفشه تخم با روغن

بادام شیرین استعمال نمایند و اگر قلیلی کتیرا و موم کافوری نیز اضافه نمایند و شیخ الرئیس ضماد از

در ابتدا اکلیل الملک وارد جو پوست خشخاش تعیین نموده و بعد از ضماد بر ضماد اول

اکلیل الملک و تخم کتان و بعد از آن قسم این چیزها را قلیلاً با بوره استعمال نمایند و در آخر

عوض روغن بادام روغن بابونه بکنند **صفت قرص شیرا** است طباشیر سفید چهار درم

رب السوس سه درم مغز تخم خیارین مغز تخم کدو کتیرا صمغ عربی تخم خشخاش بنفشه کثیرا از هر یک

یک درم بلعاب به رقطونا سرشته اقراص سازند و اگر سبب ورم صفرا باشد علامتش تب دائمی و درد

خلط و سوزش و سرفه شدید و تنگی نفس و زردی بول و قلق و اضطراب و در صفراوی تشنگی

و خشکی دهان و خشونت زبان و تلخی دهان بیش از دموی و در دموی تنگی نفس بیشتر است و زردی بول

ازانور

ازانور علامات صفراوی تب زیاده است علاج آن بدستوری است که در دموی مذکور شد سوای آنکه

در صفراوی اول مسهل باید داد بعد در حصه دوم فصد باسلیق از طرف وجع باید کرد

در معالجه و اگر وجع رسته شده باشد و تنگی نفس شدید حمی ثابت نه در مسهل کنند و بسیار

که حاجت بحجامت نمی‌شود و سایر تدابیر تمام همچنانکه در دموی مذکور شد و تبرید در این نوع بیش از دموی باید

کرد و مداومت شعیر در این نوع از لوازم است و در موضع که مذکور شد تخم کاهو و اگر تخواه

بسیار شد با شیره تخم خشخاش اضافه نمایند **و اگر سبب ورم بلغم** باشد علامتش سنگینی تب است

و خفت وجع و سپیدی بول و غلظت آن و سوای علامات دیگر که در دموی و صفراوی مذکور شد و از

علامات بلغمی سپیدی نفث خلط است با اندک سرخی علامتش قریب است بعلاج هر نوع سابق

سوای آنکه در این نوع بزرگ فصد کم است حاجت چنانکه در صفراوی مذکور شد و بسیار باید که احتیاج

بیک فصد هم نباشد حاجت فقط این نوع مکرر بدون فصد معالجه نموده ام و در موضع مذکور در دموی

گاوزبان اضافه نمایند و در مسهل گاوزبان و اصل السوس و بعد از آن قسم پرسیاوشان خرا

مدکوره و تا علاج بدستور دموی است و تبرید درین نوع بسیار کمتر باید بعمل آید **و سیم ورم**

سوداوی باشد و این بدترین انواع است چنانچه اکثر اطبا گفته اند که این نوع فنا است

علامتش سده ... علامات است که در صفراوی مذکور شد و سیاهی روی زبان و اراوی علامات

سیاهی نفث است و دیر بهم رسیدن نفث و بعد از آنکه بهم رسید لب بآسانی کنده

میشود علامتش همچو است که در صفراوی و دموی مذکور شد بتر هر درین نوع پس از همه

انواع باهرکه و فصد درین نوع در مرتبه از جانب مخالف وجع و بعد از ان از جانب موجع

بنحوی که در دموی مذکور شد و درین نوع بعوض سهل مشروب حب قوقایا بعلت او رز

باین دستور که در پنجم باشد علت الثعلب سالخم حنظل خیار زن کدر بنفشه کل سنبل خطمی تخم

کتان از هر یک سه مثقال غاریقون از هر یک یازده و آن شیره جوشانده ده مثقال سرخشت

برگهای ملوس چهار چیز از هر یک ده مثقال روغن بادام سرشته مثقال آب برگ چغندر

هفت مثقال نمک طعام نیم مثقال اول ... یک مثقال روغن بادام ... سایر اعراض

چهار لحس

۳۴

چهار لحس بمعه چهار دفعه بر بر بر واب جعفری را در آب اخر و اصل بمعه و محاس در بستهم بهای

دستور حقنه است و در سایر انواع حقنه صفراوی کراریست اصل مشروب جفتی اکثر بیماران

و مخولات و سکنجبین مسهل بعضی با بعضی بعد او بر بهتر است و درین نوع سوداوی منضج

سایر ایام و ضماد و مداوات ... السعیر و فصد و حجامت نهی است که در دموی مذکور شد

و نقص در این ایام واجب بود او را معالجه کرده ام باین نحو که در پنجم رجوع نقص کرده

منضج و لعوم و در ششم مسهل مشروب و در هفتم فصد باسلیق از جانب مخالف کرده ام نفث و در اول

بسیار ارد بود و در هفتم سیاه باشد و در هشتم حقنه فرموده ام و در نهم اعاده فصد از جانب موجع

کرده ام و در دهم و در ... ام با حقنه فرموده ام و در چهاردهم حجامت ... کرده ام اکثر امراض

تخفیف یافت و منضج و ضماد نهی بود که در دموی مذکور شد و تا چهاردهم ماء الشعیر بعوض آب

میداده ام بعد از چهاردهم چون اندک بهتر در صورت ... بود و اعراض و اتحقیف

ساکن شده باشد سیاهی نفث برطرف شده ماء الشعیر را قطع کرده ام و در پانزدهم مسهل

۲۰ مسهل

شیر و نبید و زیر بوره لعاب و خروس بچه شیر دلاعم و حب لبقه و جمع و نبات در شکم
مسرور و لعاب تب و وجع و سرفه بالمره رفع شد و صحت حاصل شد باذن الله تعالی **اما ذات**
مخالط غیر صحیح در سن آثار و علامات و معالجات ذات الجنب صحیح متحد است الا آنکه
اعراض آن عالم شد و وجع و حدت تب و بیهوشی و سایر ناخوشیها و علامات از صحیح کمتر است و سل باشد
که در غیر صحیح ورم در ظاهر شد و انتفاع اضمحه در غیر صحیح بیشتر است و نفث در این نوع
بسیار کم است و علامات و علاج هر یک در دموی و صفراوی و بلغمی و سوداوی مذکور است
که در صحیح مذکور شد **اما شوصه** علامات شوصه سوای علاماتی است که در ذات الجنب مذکور شد
سوای آنکه در شوصه وجع در استخوانهای دنده ها است و اینها هم بر سبیل اشتراک است و دیگر
آنکه علیل از شدت وجع حرکت نمی تواند کرد و هیچ سرفه نمیتواند خواهد و نفث نیز بسیار کم
میباشد علامات جنس نیز در هر یک از دموی و صفراوی و بلغمی و سوداوی با ذات الجنب متحد است
مگر اینکه در شوصه است فصد ننمایند بلکه در جای ورم بایستی حجامت کنند بد سر زیر کنند در
ذات الجنب

ذات الجنب سوداوی مذکور شد و بعوض مسهل نسخه شربت و دواء که با مسهل دارد و احتقان بعمل آورد
و باقی علاج از فصد و منضج و تبرید و غذا و ضماد اینها علاج ذات الجنب است و بعضی ضماد
در شوصه کمتر از ذات الجنب **اما ذات الصدر و ذات العرض** علامات هر یک از دموی
و صفراوی و سوداوی و بلغمی مذکور است که در ذات الجنب مذکور شد سوای آنکه در ذات الصدر
وجع در استخوانهای گردن است تا آخر استخوان سینه و علیل نظر بهم نمی تواند کرد و سر را بالا
نمی تواند کشید و در آخر و در آن نیست که بر پشت به پهلو نخوابد و در ذات العرض وجع در مهره های
پشت میباشد و علیل بر پشت نمی تواند خوابید و بجهت دوری است نظر نمی تواند کرد و مهره ها سرفه میکنند
از شدت وجع مضطرب میشود علاج انواع هر یک از اینها بعینه همان علاج انواع ذات الجنب است
سوای آنکه ضماد در ذات الصدر بر سینه و در ذات العرض بر پشت بعمل آید و حجامت وجع در
هر یک از ذات الصدر و ذات العرض در وسط است و جانب موافق و مخالف باید و فصد در ابتدا
از طرف راست و بعد از آن از جانب چپ کند **ورم کبد** را بر آن بستیم در هر یک از امراض کبد

سرفه و امثال خلط غلیظ تلخ باشد و علامات ... و آنچه باشد خصوصا در بلغمی مزاجان اکثر امراض
مذکوره اشربه ... که در سرفه مذکور شده با شیره تخم کدو و لعاب بهدانه از چهار مثقال
تا هفت مثقال می‌بخشند و اگر از سفوف سعال که باز در سرفه مذکور است بقدر سه مثقال با شربت زوفا ضم باشد
نهایت نافع و اگر به آب سیستان ... تب ... باشد خصوصا در صفراوی و خلط چسبنده
غلیظ باشد با لعاب بهدانه و شیره تخم کدو و شیره تخم خیار از هر یک سه مثقال با شیرخشت چهار مثقال
با لعاب بهدانه و نیم مثقال از سفوف سعال مذکور ... تا ... نافع باشد و بعد از آن اگر ...
شربت زوفا باشند بخوبی که مذکور شد بدهند و بدانکه آنچه مذکور شد بعضی امراض مذکوره که
از هر جهت ابهام توان شد مثل جمیع ذات الصدر و ذات الجنب و غیر ذلک از بسیاری ...
مجموع با اکثر آنها جمیع ... و علامات ... و جمیع اکثر با جمیع مواضع مزبوره است علاج
بسیار نفع است چنانچه اکثر اطبا تصریح نموده به هر حال علاج مرکب ... علاج مفرد است
با نهایت اهتمام و ستر تمام ضماد اکثر جمیع مواضع که وجع دارد للعلاج **ذات الریه** ورمی است حار

که درشش بهم رسد

٣٦

که در شش بهم رسد از خون یا صفرا یا بلغم شور متعفن و گاه هست که بسبب نزله حاره از دماغ
نازل و اگر از نزله باشد خناق ... و گاه از نزله و ذات ... سلام بهم رسد
و به هر حال علامات ... صفراوی یا بلغمی است پس اگر از آن خون باشد علامتش تب دایمی و سرفه ... تنفس
شدید و درد در سینه ... چنانچه گویا سنگینی بر سینه ... آورده ... آن است که درد در استخوان
چنبر گردن کشنده است تا آخر استخوانهای سینه ... ناخنها ...
خصوصا گونه‌ها چنانچه گویا گونه‌ها ... سرخ رنگ ... و سرخی چشمها و ورم و برآمدگی تمام صورت
خصوصا پلکها و سنگینی حرکت چشمها و عطش شدید و خشکی زبان و گرمی نفس و سرخی بول و درد
و بعد از آن ... و سرخی بول غلظت با جمله مجموع آنچه از علامات ... مذکور
مذکور شد و اگر از صفرا باشد علامتش تب دایمی در نهایت حدت ... و وجع ... و زرد
و سرخی رنگ و زرد ... و سرخی چشمها ... و خشکی زبان ... و تلخی ... صفرا
و عطش و ... مجموع ... آنچه در ... و زردی بول ... با جمله مجموع آنچه

از علامات ورم ... اصغر او و ورم ذات الجنب صعب ... رسد و اگر ... [illegible] ... علامات ... [illegible]

با علامات که در ... لازم ... مذکور شد ... و جمع ... [illegible] ... نفس ... [illegible]

... علامات ... [illegible] ... ذات الجنب و ذات الصدر ... ذات الریه

بحدت ... اول ... و جمع ... ذات الجنب و ذات الصدر از علامات است که گویا ... [illegible]

فرو ... و ورم ذات الریه از علامات است که ... [illegible] ... که در ذات الجنب

و ذات الصدر ... و ورم ذات الریه ... از علامات خاصه ذات الریه ... [illegible]

است ... [illegible] ... ذات الجنب ... [illegible]

علاج ... الراس ... که ... ذات الریه ... علاج ... ذات الجنب ... [illegible]

ذات الریه ... [illegible]

... ذات الجنب ... و ورم ذات الریه ... [illegible]

... روغن ... بادام ... [illegible]

و موم کافوری

[illegible]

و موم کافوری و اگر ... [illegible] ... و با بونه با روغن بادام

و ... الراس ... مرغ ... ذات الریه ... [illegible]

معالجات ... و فصد ... که در ... ذات الجنب ... و تشخیص ... هر کدام ... [illegible]

که فصد از ... اول ... [illegible] ... و جمع و دیگر

... [illegible] ... و جمع ... [illegible]

از طرف ... اول ... [illegible] ... ذات الصدر ... کنند

و ذات الریه سوداوی کم اتفاق می‌افتد ... [illegible] ... سوداوی ... [illegible]

سوداوی ... ذات الریه آن است که ... [illegible] ... حرارت ... [illegible]

و ... بسیار ... علاج لعاب ... و ... روغن بادام ... روغن

با دام و ... مرغ ... خطمی و تخم خطمی ... [illegible] قلب ضعف

باعتبار ... بخار سوداوی ... حرارت مزاج ... علامت

ملاحت غلبه صفرا آمده که در صفحهٔ اصفر او مذکور شد **علاج** آن جو لعل شربت و شربت سکنجبین لیمو
و شربت ریباس و شربت انار و شربت غوره و دوغ و [illegible] و **طریق ساختن** شربه مذکور با این آب
که اب به یک ایشان را گرفته [illegible] قند [illegible] با شکر صاف نموده بقوام آورده و در غوره و ترنج
اگر شربتی از آنکه کشیده شده [illegible] صندل سفید [illegible] بر محل قلب و جگر [illegible] مفرحات [illegible] که
صفت آن بنویسیم قلیل الدواء کثیر النفع است تخم خرفه [illegible] تخم کشنیز [illegible] از هر [illegible] مثقال
صندل سفید [illegible] طباشیر و ورد سرخ از هر یک [illegible] مثقال با شربت [illegible] و اگر [illegible] شکر سفید [illegible] اجزا
بسرشته و از [illegible] مثقال با چهار [illegible] عرق بیدمشک و تخم [illegible] وقت [illegible] میل [illegible] و طریق [illegible] شربت میل
شربت است که در صفحهٔ مذکور شد **مفرح دیگر** اقوی از مفرح اول [illegible] اجزای مفرح
اول [illegible] مروارید ناسفته کهربا ابریشم مقرض زرشک [illegible] تخم خشخاش سفید از هر یک [illegible] مثقال
[illegible] مثقال [illegible] ورد سرخ [illegible] سفید از هر یک [illegible] هم مثقال ورق
نقره [illegible] مثقال [illegible] برابر اجزا شربت [illegible] بقوام آورده بسرشته و از [illegible] مثقال
میل نمایند

میل نمایند **مفرح دیگر** اقوی از مفرح مذکور [illegible] مفرح با قوت که اکثر اطبا نقل
انعام داده که در تقویت دل و دماغ با حرارت مزاج [illegible] **صفت آن**
مروارید ناسفته [illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible] لعل
[illegible] مثقال [illegible] مثقال کهربا [illegible] مثقال [illegible] گل سرخ [illegible] مثقال گل مختوم
و اگر [illegible] گل [illegible] و [illegible] مثقال [illegible] تخم گل سرخ [illegible] مثقال [illegible] صندل [illegible]
درونج عقربی از هر یک [illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible] زرنج [illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible] بنجویه
بهمن سفید از هر یک [illegible] مثقال [illegible] تخم کاسنی از هر یک [illegible] مثقال [illegible] عنبر اشهب از هر یک [illegible] مثقال
مشک [illegible] مثقال ابریشم [illegible] پوست [illegible] با از هر یک [illegible] قند سفید برابر اجزا
گلاب [illegible] شربت [illegible] شربت انار [illegible] از هر یک [illegible] مثقال قند و شربت [illegible] بقوام اورده
اجزا [illegible] و بیخته با هم بسرشته و از [illegible] مثقال [illegible] و اگر [illegible] تنقیه بدن [illegible]
نفع بکند اول بدن را تنقیه از صفرا که [illegible] مداومت [illegible] **تنقیه بدن** [illegible]

کرته روز منضج از گاوزبان بادرنجبویه بسفایج کاسنی گل نیلوفر بیست سانا هره خشک از هر یک مثقال

سرخ حب یکی پس از هر یک معاف مثقال سیل آلو روز سیم قرص بنفشه مسهل یکمثقال و نیم غاریقون یک مثقال

حب کبیر فرو برند و از عقب آن آب منضج را با سه مثقال تربد سفید زرد و دو مثقال گل بنفشه

افتیمون و پانزده مثقال شکر هندی ملح داده میل نمایند و غذا در روز مسهل نخود آب و در روز منضج

همه شوربا میل نمایند و اگر بعد مسهل کفایت نکند مکرر میل نمایند تا بدن از جمله اخلاط پاک شد و

مفرحات مانع فرستد و اگر با حرارت مزاج باشد غلبه خفقان ظاهر باشد و علامت آن است که در صداع

دموی مذکور شد فصد باسلیق از دست کنند و اگر کفایت نکند فصد اسلیم از دست چپ کنند و اگر

بعد از فصد احتیاج مسهل شود بنحویکه در نوع اول مذکور شد منضج و مسهل میل نماید و بعد

از آن از مفرحات مذکوره میل نماید و اگر ضعف قلب با حرارت مزاج نباشد بلکه از غلبه رطوبت

ارواح باشد فاسد و بیاض لون بشره و انقلاع از نسیم هوا ظاهر باشد علاج آن است که گاوزبان

و عرق بیدمشک و تخم فرنجمشک است و مفرحاتی که قریب باعتدال است مثل مفرح یاقوت

که در قسم اول

۳۹ که در قسم اول مذکور شد و مفرح مشهور بدواء المسک **طریق** ساختن شربت گاوزبان

این است که گاوزبان کیلان ... مثقال گل گاوزبان ده مثقال در نخود ده مثقال در عرق میکند و اگر میل

در آب حب ... نمایند تا ده درم ... بقوام آورند و اگر خواهند ورق طلا و ورق نقره و عنبر اشهب ساییده و اگر

اجزا را در آب سیب بجوشانند بهتر است **اما طریق** ساختن دواء المسک چنان است که در روح عقرب از هر یک

مثقال سنبل مروارید کهربا ابریشم مقرض از هر یک یکمثقال ... بهمن سرخ و سفید و درونج عقربی اسطوخودوس فادله

قرنفل ... از هر یک ... زرنباد و از فلفل از هر یک دو دانگ ... عسل

از آن کوفته و بیخته با هر برابر اجزا عسل بیامیزند که آتش ملایم بنهند بپزند و قدر شربت از یکمثقال تا دو مثقال

دواء المسک ... و ضعف ... معروف بالطبع ... **صفت**

... از هر یک شش مثقال ... مثقال ... زعفران ... تخم ... از هر یک چهار مثقال

... از هر یک دو مثقال ... نیم مثقال ... مسک ... برابر ادویه

... که با عسل بقوام آورند و با اجزا ... قدر شربت ... دو مثقال و در بعضی نسخ ...

و بهتر است و در نسخهٔ بعضی متأخرین مروارید و [illegible] اضافه است و در نسخهٔ اصل این [illegible]
نوع جهت [illegible] که در نوع [illegible] مذکور شد بعوض [illegible]
لهذا [illegible] سم [illegible] یاقوت سم [illegible]
و از عنوان همین مستفاد [illegible] اگر [illegible] تا قطع [illegible]
[illegible] اگر معجون [illegible] در قطع امراض سوداویه
مثل قلب و دماغ [illegible] و اگر [illegible] نافع است [illegible]
و اندک آب گرم از عنوان [illegible] **صفت** [illegible]
المعجون از هر یک ده مثقال [illegible] از هر یک [illegible] یاقوت [illegible]
[illegible] از هر یک [illegible] عوام
[illegible] **صفت اینست** [illegible]
در [illegible] از هر یک [illegible]
از هر یک

از هر یک [illegible] و [illegible] قند
با شکر [illegible] عوام [illegible]
بالجمله [illegible] معجون [illegible] نسخه [illegible] ضعف [illegible]
در اکثر امزجه و انواع ضعف قلب و دماغ نافع است **با آنکه ماء الجبن** که عبارت است از [illegible]
از [illegible] مولد [illegible] و تفتیح [illegible] نافع [illegible]
[illegible] می‌گوید که منافع ماء الجبن [illegible]
[illegible] مولد [illegible] اگر [illegible]
[illegible] ماء الجبن [illegible]
[illegible] می‌کند [illegible]
[illegible] لهذا
در امراض سوداویه قلب و دماغ [illegible] ماء الجبن [illegible]

خواهد بست نافع و مکرر بتجربه رسیده است **طریق** استعمال آن موافق آنچه این کمترین بارها

در فاخرهای مرجحه است و معمول اکثر متأخرین است آن والواقع بهتر است و مکرر آزموده است که بر شخص

جوان صحیح المزاج را که چند روز باندکی بیشتر از رسد او کرده باشد و او را العلقه سفناج

با کاهو و حماض و کشنیز تر و برگ چغندر و قطونا و شیره و قصب کرده باشد و قیء و ثقل بعد از بقصد

و ... بسیار ... و اگر ضعف در روده ... و اگر تشنه ... مسهل ... قلع ... و بعد از چند روز از بار

بر ... ماء الشعیر ... که ... و ... که در آن ... ترکیب

از ... و ... تا ... و ... بدار ...

... و صحیح ... و ... اگر ضعف از بار ...

دیگر ... یک ساعت فاصله ... و بعد از دفعه

که ... اگر مزاج ... حرارت ... علامات ... صداع

صفراوی ... و اگر آثار احتراق صفرا بسیار ... باشند

بالکلیه ...

بالکلیه ... و ... مکرر ... که در ... مذکور ... دلو

و ... بعد از ... و ... مذکور ... خون

بحسب مزاج و اگر مزاج ... چنانچه ... آن ... و اگر ... و ...

... صبح ... مسهل ... بعید ... دیگر

... و اگر ... نوع مرض ... هم ... خوابیده و

... و ... بسیار ... بعضی ... معتدل ...

او ... و ... نظر ... و اگر مرض تحمل ... بسیار

... و اگر ... طبیعت

... و ... و ...

و قلیه ... و ... و ... و اگر ... و ...

... و ... الجمله ... اعظم ... در ... مولد

کتابخانه آستان قدس
ویژه خطی

محرقه اما صفت سکنجبین افسنتین که با ماء الجبن خوردن مجرّب است که معمول اطبای خراسان است
و مکرر بتجربه رسیده‌ام و بسیار نافع یافته‌ام و صفت افسنتین سنا مکی کاکنج [illegible]
از هر یک ده مثقال پرسیاوشان را با نیم اسطوخودوس از هر یک هشت مثقال شاهتره بادرنجبویه
از هر یک هفت مثقال قند سفید دو رطل و حب [illegible] مثقال سرکه [illegible] مثقال [illegible] و جوشانیده
صاف نموده قند بقوام آورند و اگر بجوشانیده [illegible] از بقیه ادویه [illegible] هم جوشانیده و اگر با جوارشات
با آنکه [illegible] و اشیاء بزرگ بازده مثقال در روز بنوشند و بعد از [illegible] سالها یاد کرده
[illegible] در دیگری از ترکیب سکنجبین اُشترغاز که در رساله ادویه قلبیه ذکر کرده و [illegible]
عرق بید بادنجان نیکو است و سکنجبین که در امراض سوداویه و [illegible] بود اول سکنجبین
نافع بسیار و در [illegible] بیماری عظیم که در [illegible] مسهل شربت بجوید [illegible] آن است
تمام شد کلام شیخ [illegible] که شربت بجوید که شیخ [illegible] همان است که در [illegible] مذکور شد
[illegible] در مواد کثیره و غلیظه این است [illegible] نسخه اول که [illegible] اول
موافق اکثر

موافق اکثر امزجه و از اکثر احوال امراض سوداویه بتجربه رسیده و نسخه سکنجبین در امزجه حار مناسب است
صفت آن افسنتین ده مثقال اسطوخودوس [illegible] از هر یک [illegible] مثقال [illegible] بادرنجبویه [illegible] و ریوند [illegible]
از هر یک چهار مثقال پرسیاوشان پنج مثقال تخم [illegible] تخم کاسنی از هر یک [illegible] و رب السوس [illegible]
سا و ج هندی سنبل الطیب از هر یک [illegible] مثقال [illegible] تخم کشوث [illegible] اصل السوس [illegible]
از هر یک [illegible] مثقال گل سرخ [illegible] و مجموع [illegible] در سرکه [illegible] با عسل [illegible]
تا نصف رسد و صاف کرده بجوشند اگر بسیار ترش باشد [illegible] قند [illegible] بقوام آورند
و این سکنجبین [illegible] مانند [illegible] استعمال نموده [illegible] نسخه اول مذکور شد
صفت حب افسنتین موافق نسخه که صاحب [illegible] ذکر کرده و فی الواقع ترکیب عجیب است
افسنتین ده مثقال [illegible] اسطوخودوس از هر یک [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] که [illegible] نیم مثقال [illegible] کرده [illegible] بنوشند و جمیع
بحجم که معروف است بجوید [illegible] در معالجه امراض قلب و دماغ خصوصا سوداوی بسیار نافع است

جبن

منکر نیست و ذکر منافع و طرق استعمال آن و در معالجات بیش از آنکه شرح خواص جبن حیوانات

مدارا از معروف منفعت و در کتب طبیه و کتب انشاء و اوایل طلوع نیر اقبالات زوال ... ادام الله

ظلال جلاله الی یوم القیامه مذکور است از ابنای الطلاع حاصل ... یافته اند مبتلا حق ... رو تو انجا

منافع آن بجا آمده و از غرایب ... که مرضیکه معروف است بانکه هند و از آن

آن معتدل است نیز ... آن اول در میان ... شایع شده هر جا ... حتی

قیاس و تجربه شاهد است مایل بحرارت است و در یبوست و رطوبت آن ... قول باشکه یابس

است و مجاور ... بجوکه ... متعارف است که رطوبت ... و رطوبت فضلیه ...

ان است نرم ... ازاله ... اول است **اما منافع** ان ... حرارت ... قلت ... نافع

و کبد ... و ... روح و ... از کثافات و سریع النفوذ در ... و در ازاله

تریاک ... و سودا ... و ... و در رفع ... مجرب ... از اصل ... و امراض

سودا ... نافع ... و ... مفاصل و ... و ... نافع

نافع و درد ع

نافع و درد ... مولود ... ان و ... موافق ... جلد و ... خلط

و مولد ... و قطع ... القمر ... از الم مرض و اوجاع ... مجرب ... الحکمه ... الله

یابس از ... معالجات از استعمال آن ... حاصل شده ... رسیده و از این ...

میگویند پرورش او از ... است و ... مشهور ... که این ... ظلمات

مزاج و بالجمله ... معروف ... عموم نفع الی ... و ... احوال ... اعتدال

احتیاجات آن در ... نفع ... و ... در بعضی امراض ... و در بعضی از امراض ضرر ... هستند

بعد مرتبه نفع ... مرض ... که متصف ... اسهل

اول ... نرم و ... وصف ... ناتمام ... سرخ ... هر ... سفید

سنگین ... سفیدی و ... نسیم ... که ... سطح ... بیشتر

و از هر ... چهار ... معلوم است که ... رطوبت ... فرو

بر او ... است که هنوز ... اول ... چهارم ... در ... و ... شناسند

و اگر با سرما احساس حرارت باشد افراط در سرد کردن چندان ننمایند دوم آنکه رنگ ظاهر و باطن جسد را ملاحظه

نمایند زیرا اگر ظاهر سرخ و باطن سفید باشد دلیل آنست که رنگ ظاهر بعلت عرضی حادث شده است سوم آنکه [illegible] شاید

زیرا اگر سبک [illegible] شده و [illegible] و افراط در سکنجبین و [illegible] علیه [illegible] چهارم آنکه

کرم روده [illegible] آنکه قوت ضعیف نباشد [illegible] آنکه [illegible] هفتم آنکه بول [illegible] هشتم

آنکه از عمر [illegible] و [illegible] کرده [illegible] و [illegible] و گرمی آتش [illegible] و از محاذی [illegible]

[illegible] مزاج [illegible] و [illegible] این [illegible] مزاج [illegible]

این [illegible] و [illegible] آسمان و [illegible] آسمان بمقدار المزاج [illegible]

[illegible]

و اگر [illegible] باشند [illegible] آب [illegible] **اما شرایط** [illegible]

اول آنکه [illegible] از [illegible] که [illegible] بکنند تا [illegible] در اصلاح

[illegible] و الا این [illegible] و تفتیح [illegible] که [illegible] نمود و

در اکثر اوقات

در اکثر اوقات به کلیه جاری است دوم آنکه در ایام اسهال [illegible] و بعوض آب طبیخ [illegible] بسیار که

مذکور می‌شود بنوشند و بعد از فراغ تا چند روز [illegible] و بعوض [illegible] از [illegible]

[illegible] و [illegible] و بعضی دیگر [illegible] مقرر کرده‌اند که هیچ

چون [illegible] در روز [illegible] ضبط نمایند [illegible] که او را [illegible] که از فلان روز

مثل روز اول [illegible] و [illegible] اما آخر بار [illegible] و بعوض آب [illegible] بگمان [illegible] از این

ضرورست [illegible] بر روی غذا [illegible] و [illegible] خوردن

بار دیگر تحمل [illegible] بسیار [illegible] از [illegible] بهتر آنست که [illegible] او

هر چه [illegible] ضبط نمود [illegible] که از [illegible] باهم

جمع کنند و بعد از فراغ [illegible] که هر روز [illegible] که [illegible]

[illegible] که از [illegible] بنوشند و بعوض [illegible] و اگر [illegible] کنند و تا ده روز از این

[illegible] سوم آنکه در ایام اسهال [illegible] بعد از فراغ بحمام [illegible]

نکنند و اگر بضرورت شرعی باید رفت بروند و بلا توقف برگردند و اگر جائیکه بلا ضرورت

بدنرا بضرورت باید شست که با آب چیزی ترکنند و بخشکانند و تبدیل کنند چهارم آنکه از جماع

کمتر در ایام شربت آن و تا ده روز بعد از فراغ احتیاط کنند پنجم آنکه از حرکت عنیفه

و تحمل مشاق بدنیه بهر عنوان که باشد محترز باشند ششم آنکه از عامه اعراض نفسانیه سیما هم

و غم و غضب و بالجمله آنچه سبب تألم النفس شود برحذر باشد اوقات را بعیش و عشرت و سرور و صحبت

احباء و ظرفا و آنچه سبب گشادگی و فرح و انبساط نفس و طبع گردد بگذرانند بلکه با کمال سنوح

الالام نفسانیه ترک غم کردن از جمله اول و ضرر آن بیشتر از نفع است هرچند در

اینجا و او ان توقع غیر این غلط است چنانچه مضمون بلاغت مشحون این بیت است

لیس البلیة لاینسا عجبا بل اسلاء فیها العجب و لهذا الفقیر در این شطر

بیت نهایت اگر ... ای علم جنانم هرچند بقدر اگر کونش شود بکند نازاحت

افزون شود ای حکیم ... گر خون شد غم ... عمل

دنبال ...

کند در آید

دیگر چند بار خاطر بدین شد ششم آنکه بسبب آن ترک حلوا نمک کنند مگر

ظهور رسد از این زخم محض غرض طعم و در آن باد که این زخم را انجام او در زهر رسد و معروم

مرشد بمعتاد اصول با ما بر و چیز از زخم طعم و آنکه کتب تبعی باشد در لعد مردم تنبیه

میکردند آنقدر در بیان آن جمله ای از امراض مزمن خودشان بوده و فروخ که نبود از جوار

شفای کلی ندیدند و چیز انجامات ساختند از آن ره و ضع دیگر برده و آنها را باقی شدند و چیز

صحرا خود بودن آن نمک که هر جا میرود با نمک میرود تا آنکه توانا تجارت و علاج و بصارت

آن بدین زخم که اکثر آن معارف معمول و جسم فعل نیک تفصیل اعضا و تجفیف رطوبات و امر

اعمال این زخم است قیاس بر ترکیب نهایت جسیم جز آنکه نمک عادت و مالوف

و ترک معتاد مالوف و دفعه مضر است در غیر امراض مزمنه و فروع عنیفه خود و صادره که بطریق قرع خود شود

کند و در کثیره و امراض مزمنه و فروع و خود صادره بطریق تعریق خود شود ترک باید هشتم آنکه ترک

نیز کنند نوار روغن و در امر جه تقلیل روغن ضرورت است نهم آنکه از میوه ها و سبزیها تا آخر اجتناب کنند

واهتمام آنکه در شرب بجوز بر مگر چنان امراض حاره که افراط در تسهیل علاج حاجت زیاد است آنکه بسیار تعدیل می‌کند
حرارت صاحب مزاج بطریق قهوه خوانده شده در امراض مزمنه و در وقتی که متناهی شده باشد چندان احتراق در مزاج
نماید البته ترک باید و خوردن شربت ملایم حالت رطب خنک است مگر در امزجه حاره که نهایت ... د افراط
در شرب غیر امزجه حاره هم جایز است بالقسم آنکه بدرجه ای رسید هوای سرد که نه هوا از هر حال صاف هر گاه
تعریق بعمل آمده باشد بسیار نهایت احتیاط باید کرد زیرا که بدن بواسطه استعمال ... و انهار رطوبت
بهم رسانیده و بدرار عرق مسامات نیز منفتح شده و رفع هوای سرد ضد تحلیل و تلیین که مطلوب است حاصل گردد
با دجمع آنکه در دو ضعیف‌ترین بر بدن غلبه عظیم می‌شود قیاس این معنی از آن باید کرد که هر جسم صبر را
که خوب سرد کرده ... شود ما آنکه گرم ... می‌شود اگر در آتش گرم که بلافاصله آب ... انداز ... ادا به
و سختی می‌شود و اما در مسام ... و اجزای آن اثر کند در بدن انسان چه خواهد کرد بالقسم آنکه احتیاط
نماید از امور یکه محدث مرض شود مراعات آنها ... خوردن جبن شده و از آنها بر تقدم ... ثبت
و ترک خوردن جوب چینی کرد که ... اغراض ... و سعی و زنجیر که ... اما بالقسم
استعمال آن

اما ... بطریق قهوه و دیگری بالتعریق ... نهج است رسیده و مکرر تجربه ... شهرت ... استعمال آن
بالتعریق است در امزجه قویه و امراض مزمنه و مولو غلیظه و کسیره و قروح ردیه مستعمل است
و اخلاط لزجه در رسد گرما و سردی ... هوا ... نیست و لکن ... تعدیل امزجه حاره نیز ... و اکثر
بطریق قهوه است که امزجه موافق و هیچ مزاجی ... مرتبه ... احتمال ...
و بر بهر موافق مزاج و علت البته مضرت و بهمه امزجه نافع است و در تعدیل و اصلاح امزجه نظیر
ندارد اما دستور استعمال آن بالتعریق چنان است که بعد از تنقیه متناسب مرض هر روز از ... مثقال
ماء ... او را ... تخمینا بقدر دو من ... و در بعضی ورق ... گویا ...
... در یک ... نوعی ... و ... بحث ... ردو
... آب ... در ... بیک ... آن ... اطراف ... گرمه
... بسیار ملایم ... و ملازم ... که ... سوراخ
در ... کمه ... آن ... و جوب ... کرده ... دیگر

است و سوراخ را مسدود کنند و بخار از چوب سنبل تر گیرند که بوی آن به مشام رسد و اگر قوه معلوم شد که مرض

اندام را سستی باشد حیوانی [illegible] و دیگر از بار بزرگ [illegible] و مریض بر روی کرسی نشسته اطراف [illegible]

و سر دیگ را زیر بگذارند تا بخار به تمام بدن رسد و سر و صورت و دهان با بر بر روی [illegible] باشد و اگر علت

در عضو خاص حاصل باشد همان عضو را بر روی دیگ [illegible] تا بخار دیگ بدان عضو رسد و از آن [illegible] درمان

وقت پیاله [illegible] گرم بنوشند پیش [illegible] عرق [illegible] و اگر [illegible] مزاج

تا تب [illegible] اگر مرض در عضو خاص باشد همان عضو را روغن

بخار [illegible] هر چند روز یک دفعه [illegible] ضبط باید

و بعد از [illegible] خشک [illegible] که مذکور شد [illegible] آب باید

بپزند و [illegible] صبح و عصر [illegible] گرم گرم بنوشند و [illegible] آب

میل نمایند و [illegible] طعام [illegible] و اگر [illegible]

آتش [illegible] که از [illegible] و اگر [illegible] کنند

و بجوشانند

۴۷

بجوشانند تا به [illegible] و در مزاج حار [illegible] مثال [illegible] و هیم آجار [illegible]

کنند و بعد آنکه در بعضی از امراض [illegible] علت [illegible] ضم [illegible] و در [illegible]

و امراض رطبه مثل فالج و [illegible] و [illegible] از هر یک [illegible] [illegible]

که با هم [illegible] چهار [illegible] در امراض [illegible] هر یک مثل [illegible]

داخل کنند و در طریق آنچه مذکور شد از [illegible] آب [illegible] و [illegible] در طریق ترک [illegible]

است و تجربه [illegible] که مذکور شد و [illegible] است طریق **اما** طریق استعمال آن

طریق [illegible] است که از [illegible] ماش [illegible] مزاج [illegible] و [illegible] درم

است [illegible] و [illegible] ضبط کنند و طرف صبح و عصر [illegible] گرم [illegible] سفید

از [illegible] و [illegible] العوض آب بنوشند [illegible] در بعضی [illegible] که حار المزاج

و تخفیف [illegible] الکمر [illegible] ماش [illegible] کنند [illegible] تنها [illegible]

است [illegible] و [illegible] هر روز [illegible] از [illegible] مزاج

و حال مریض که محرور المزاج است با هر که چینی بکار کنند و همچنان از سیاه خوردن پرهیز نماید و لهذا به جای محللات شدید

و بعضی از سهال ملایم چنانکه مذکور شد بکار برند و صاحب مزاج بارد و تر چینی را بیشتر میکنند و اسهال کمتر و دورتر

مزاج گاه باشد که بعضی [illegible] علت آتشک زیاده و دوا چینی و عود و غیره چنانکه در طریق تعریق

مذکور شد در طریق نیز توان استعمال کرد چنانچه بعضی در امرجه حار نیز تجویز کنند چینی علیحده در [illegible] عرق

نیلوفر و بید و غیر ذلک کرده بلکه دیدم که بعضی کرم کهنه [illegible] و ظرف صحیح با نیز مستعمل [illegible] تقطیر

در نظر بعضی ضم او با صحیح خوردن بهتر است و چینی تحت [illegible] طریق که مذکور شد منافع بسیار دارد و هرگاه

با چیزی دیگر ضم کرده الکیفیت و امزجه [illegible] در امراض [illegible] و هو لذ غلیظه

که استعمال این طریق بالعرق [illegible] رطوبت [illegible] تحصیل این مریض [illegible] ضم [illegible] دیگر چنانکه

مذکور شد مناسب است و غذا [illegible] امرجه مختلف چنانکه در ضم [illegible] استعمال [illegible] شد

و بسیار از اطبا لازم است [illegible] مذکور شد و بعضی [illegible] مطبوخ [illegible] باچلاو

دفع مرض [illegible] و اگر [illegible] تا [illegible] مطبوخ [illegible]

بپوست بسته

بپوست بسته و با آنچه [illegible] با شربت قند که با چینی [illegible] با شربت مذکور بدو با نعم و صاحب مزاج حار

چنانچه مذکور شد از [illegible] خوش [illegible] شربت [illegible] و [illegible] توان

خورد و [illegible] استعمال چینی بطریق [illegible] و غذا [illegible] و در [illegible] چلاو و در

گرم آب چینی را در ظرف [illegible] که [illegible] نگذارند که از مرتبه گرم [illegible] و [illegible] اگر

مدت [illegible] چینی [illegible] طریق [illegible] امراض و امزجه و احوال مختلف است و آنچه [illegible] بسیار

[illegible] چهل روز است و کمتر [illegible] هم جایز است اگر کمتر از چهل روز صحت حاصل [illegible] و اگر در چهل روز

[illegible] و صحت [illegible] با نظر موافق مزاج [illegible] بامر که [illegible] خورد [illegible]

باید قرار داده [illegible] از امراض [illegible] بیک دفعه و [illegible] احوال [illegible] یکدفعه

و در دفعه [illegible] چینی [illegible] که [illegible] استعمال

نمی‌توان کرد این نسخه درجا بود احسن [illegible] باشند [illegible] خوردن چوب چینی [illegible] وقت

چوب چینی [illegible] هم [illegible] ١٢٧٠ [illegible] تمام

[illegible]

چون سن تا ربع ان کم کرده صاف نموده بقدر بادام غذا از قسم فرنی مطبوخ تا یک ماه تا سه ماه هر روز اوقیه بدهند

طریق

دیگر چوب چینی در سی صد مثقال اب جوشانیده تا یک ثلث بماند و بقدر غذا روز یک اوقیه بقدر ان نقل از اکر نسه در سی صد مثقال اب جوشانیده تا یک ثلث بماند و بقدر انکه از طعام شب بگذرد بگرم بخورد اجزا بهم رسد اگر تب نباشد چوب چینی را اجزا عارض شده کاهی شیره تخم خیار خربزه گرم کرده با ان چوب چینی ممزوج نموده شود و کاه اندک اب خالص میتوان خوردن اگر اب تب باشد و بجوش اید ثلث ان کم شده باشد مذکور و اگر قولنج و سعفه عارض شود قدری کره بیاض شده اب از او فرو برد و اگر اب خالص خواهد اب کره مقدور بدهد و اگر اسهال خون و منقطع نشود اندک کلاه اینز و صمغ عربی با اب چینی سرد بدهد که بسیار نافع و مجربست و سوای این معالجه کو اهل

طریق

شربت چینی سه روز هر روز یک مثقال چوب چینی و بیست مثقال هر روز نرم ساییده در ظرف کنند عرق بادیان و شیره کلاه از ان مثقال سه بالای ان کنند شب در روی دیگر باشد و بعد از ان بیاشامد و صبح اگر در روز باشد گرم کرده بنوشند و روز اول پنج مثقال سنا و دوم سه مثقال چوب چینی را در غذای مذکور بالای نقل در زیر کنند بادهای برهم زده

٤٩

صبح آن را بنوشند و در روز سوم بارسنا و چینی را بر روی نقل بر روی آن اب انرا ببر او بنوشند در روز پنجم روغن کوسفند در پاتیل کرده یک مثقال ادرک و یک مثقال شکر و مصطکی کرده و نیم مثقال تخم ریحان در ان روغن بریان کرده و نقل چینی با سنا و کلاه و عرق بدهند در روز دیگر نخیه بقدر ان داده اجزا که در روغن بریان کرده نموده و بعد و دارچینی اضافه باشد و ده روز پرهیز شاید داده و مهفه بعد قبلا ازحموضات و بقولات و سایر اشیا که ضررست نهند و ده روز بیشتر اگر پرهیز کنند بهترست

هیضه

از حرکت مواد فاسده بدن بعضی بطریق قی و بعضی بطریق اسهال باشد و ضعف و بیش و فاسد شدن غذا در معده و باعث آن فساد غذا و مواد فاسد که در بدن است و بیشتر حرکت سبب آن و میل بدفع میکند لهذا آن وضعف بسیار و خلاء شکم و اسهال و دل برهم زدن و تشنگی و گاه باشد که درد معده و کرب و قلق و اضطراب نیز باشد و گاه باشد که دست و پا نیز سرد شود و بر بدن لاغری در صورت بهم رسد و نبض ضعیف و تشنج و فواق و عرق سرد باشد که کند غشی برسد و نبض ساقط شود

علاج

آنست

که آب گرم بعد بیار خوردن ان دهان و گلو بسوزد مگر تبها با جمیع ان مواد فاسد [illegible] اسهال
دفع شود و بعد ازان [illegible] خاک کشته و قلیا سرد [illegible] و غذا نخورند تا وقتی که خوب
خاطر جمع شود که معده پاک شده است و بعد ازان شربت انار منعنع یا شربت انار
ترش یا قلیا باشد و اگر اینها نباشد نارون یا قلیا شیره کشیده با طباشیر یا بی طباشیر بنوشند
با آب [illegible] و آب انار ترش با طباشیر بنوشند و اگر بحد غشی و سردی اطراف و سقوط
نبض برسد باید [illegible] یا تریاق فاروق هر یک که باشد بعد [illegible] دهند با گلاب
بدهند و [illegible] عصاره لحیه التیس اقاقیا [illegible] گل ارمنی صمغ عربی سفید
پوست انار [illegible] با آب برگ مورد [illegible] بر روی معده ضماد
نهند و طریق ساختن شربت انار منعنع آنست که آب انار ترش و شیرین را بگیرند
از هر یک [illegible] آب نعناع [illegible] با قدری قند که جای [illegible] بقوام
آورند و طریق ساختن شربت آنست که آب ترش و شیرین را مساوی گرفته قند
بعید القی

٥٥

بعید [illegible] مجموع بقوام آورند و [illegible] و هر یک از این میوه ها آنست
که آب هر یک از اینها بگیرند تا ربع برسد [illegible] و آنچه [illegible] کنند و غذا بعد از فرو
نشستن قی و اسهال کباب یا چلاو یا چلاو کوبیده و اگر غشی و سردی و دست و پا و سایر اعراض
ضعف که مذکور شد بهم رسد [illegible] غنچه را کباب کرده آب آنرا بخورند درد معده که از او عارض
در دل میگویند محل آن [illegible] سینه است [illegible] اگر [illegible] صفرا [illegible] باشد
علامتش [illegible] و تلخی دهان است و [illegible] و تهوع و قی صفرا و زردی [illegible] و تلخی [illegible] دفع
شود و [illegible] اسهال و سایر علامات غلبه صفرا [illegible] صفرا [illegible] علاج
اگر دل [illegible] باشد [illegible] که مواد صفرا [illegible] دفع
[illegible] که [illegible] آب گرم و نمک [illegible] تا [illegible] مواد دفع
شود و بعد [illegible] معده [illegible] اگر [illegible] شربت انار [illegible]
از اینها [illegible] و اگر اینها نباشد [illegible]

در بول کودک باشد سکنجبین و بذر قطونا با عرق بهار مذکور با و اگر نیست با اب و اگر باشد برنج با رب سرد کهنه
بیاشامند و اگر اینها احتمال نکند آب زرشک با آب غوره با آب لیمو حاری بسا اگر که سرد که بنوشند
و اگر تحلیل باشد بذر قطونا با عرق بهار مذکور با آب بخورند و غذا آش زرشک با غوره یا تمر هندی
و اگر باشد قرا قروت با سرکه و چند روز با نیم ... و غذا بخورند آفراج صلاح
بیاید و اگر ... اینها باشد سکنجبین و بذر قطونا و عرق ... یا کاسنی سرد که بنوشند و اگر این
وجع ساکن نشود ملین و مسهل بار خورانند پس اگر وجع ساکن شد ... خوردن اسهال
اطریفل صغیر با اب گرم دفع باید داد و اگر وجع ساکن ... اسهال قرص ... حب کهنه
فرو برند و اندک آب گرم از عقب آن بنوشند و اگر قرص ... تمر هندی پانزده
مثقال ... گل سرخ ... زرد ... از هر یک ... مثقال ... است دانه
... با سیر ... از هر یک ... بنوشند ... سکون
وجع غذا ... که مذکور شد ... و اگر وجع ... رطوبت
دانا است

و ... است و ... بو ... اوروغ ... و عدم ... مذکور با در صفراوی و بلغمی و سفید رنگ ورود
و ضعف هاضمه **علاج** ان خوردن گلقند گل سرخ ... است بعد چهار ... طرف صبح
با سکنجبین ... بعد ... گلقند و مصطکی ... بعد ... روز ... مثقال ... فیقرا
حب کهنه فرو برند و از عقب آن اندک آب گرم بنوشند و اگر ... مکرر ... فیقرا
را اگر روز ... تا قلع ... و اگر ... فیقرا ... از این سفوف ... مثقال ... گرم
بنوشند ... مثقال مصطکی ... از هر یک ... و اگر از این سفوف
... مثقال ... را که ... حب ... فرو برند و اندک آب گرم از عقب آن بنوشند ... سیاه
گلقند ... بخورند و اگر ... قهوه ... و اگر ... لار ... ح
قیقرو و اگر باشد ... مذکور با بخورند و اگر ... بحم ... و بحم ... حو ... سیاه
... گرم ... بند و ... مداومت
بخوردن گلقند با مصطکی با معجون ... و ... مصطکی با مصطکی ... بکنند و غذا ... ورد

دور و روز غیر سهل‌ها و مربای تلنگ یا مربای توت سیاه یا شربت قند و اگر سبب وجع نفخ باد باشد

علاجش حرکت بعد از طعام است و در بعضی [illegible] و نفخ شکم و حرکت جمع از مجرب محب **علاج**

بهتر است که در وجع معده‌های مذکور شد و خوردن معجون کامل که تفصیل آن بیاید [illegible]

در سرکه خیسانیده [illegible] از هر یک [illegible]

از این [illegible] کوفته با [illegible] عسل بقوام آورند [illegible] شربت [illegible]

و [illegible] و آب [illegible] درین نوع **ضعف** معده اگر سبب [illegible]

معده مذکور [illegible] علاج هر یک مذکور شد و اگر [illegible] مذکور ضعف

معده علاجش [illegible] بپرورده و هلیله پرورده [illegible] مصطکی با طباشیر بحسب مزاج

مزاج باشد آنچه در نوع اول وجع معده مذکور شد و آب و شربت [illegible] و شربت **فواکه**

و شربت لیمو [illegible] و شربت **فواکه** این [illegible] ترش و شیرین و آب

و شیرین و آب ترش و شیرین و آب امرود ترش و شیرین از هر یک [illegible]

از اینها

از اینها با نبات مجموع [illegible] بقوام آورند **طریق** ساختن شربت لیموی ترش و شیرین

[illegible] آب لیمو [illegible] نبات بقوام آورند و اگر با برودت مزاج باشد [illegible]

در وجع [illegible] معده مذکور شده [illegible] **جوارش عود** که دهان این است

عود قماری ده مثقال سنبل الطیب قاقله کبابه زعفران پوست ترنج [illegible]

از هر یک [illegible] ترش [illegible] از هر یک [illegible] لیموی [illegible] نبات [illegible] صد و

[illegible] کوفته و بیخته نبات [illegible] بقوام اولیه [illegible] شربت [illegible]

جوارش عود نسخه دیگر سهل المأخذ عود قماری [illegible] مصطکی [illegible]

نبات [illegible] بقوام اولیه [illegible] شربت [illegible] **جوارش عود**

از دیگری آب لیموی ترش آب [illegible] قند سفید بقوام [illegible]

عود قماری پوست ترنج سنبل الطیب [illegible] قاقله کبابه [illegible] زعفران

مروارید ناسفته عنبر اشهب [illegible] ممزوج نمایند **سفوف عود از دیگری** [illegible] سرخ کوبیده

بپرورد و تشنه طباشیر بسیار لطیف است اما مقعد قاقله کبار کهربای شمعی مروارید ناسفته از هر یک سه مثقال

عود قماری سه مثقال که به سفوف زنند **اطریفل صغیر** و مداومت بآن در انواع

وجع معده ها و ضعف آن نافع و مجرب است و لهذا از تنقیه در ضعف معده ها که از برودت و رطوبت معده ها

و مزاج باشد و علامتش آن است که در وجع معده طعم بلغمی بکور رسد سرد است فلسفی نافع و مجرب است

و فقیر بسیاری از این نوع ضعف معده ها را باین نهج علاج کرده و صفت آن فلسفی است

این است افسنتین ده مثقال گل سرخ سلیخه آبرون از هر یک ده مثقال سنبل الطیب مصطکی

از هر یک هفت مثقال اجزا را بعد از مصطکی جوشانیده و صاف کرده با نصف قند بقوام آورده و بعد از آن

مصطکی را صلایه کرده با آن ممزوج سازند هر روز دو از آن سه مثقال تا پنج مثقال بنوشند و اگر هم

شربت را با گلاب شیره کشنیز بارتنگ بنوشند انفع است و با ورد گل سرخ مثل آن و غذا جات با تخود آب کباب

و طیور سامی نرم و **بدانکه** سفوف ازطوار جلبه گلوبه کمترالنفع است که جهت ضعف معده ها

و فساد آن و سوء الهضم بسیار نافع و مقوی قلب و دماغ و مفرح و با الجمله در تقویت معده ها و قلب و دماغ

بی‌نظیر است فوربت آنرا ز هر مثقال تا مثقال و سه و جهت هضم غذا اجزا از طعام بعد و قت

آن است قرقره ساوج مثل عود سه بارون مصطکی پوست هلیله کابلی افشره قرنفل بسباسه هیل کبار

زیره کرمانی دارچینی فلفل دار فلفل زنجبیل قرنفل ناردین جوزبوا قاقله از هر یک سه مثقال

مشک عنبر کافور از هر یک یک مثقال نبات ثلث بر ابر مجموع اجزا ترم کوبیده با هم مخلوط

نمایند و مار قیصرکه در بیان نافع مسود از اجزاء این سفوف است و جمیع امراض معدیات

در بیان قولنج بدان آن مستعمل است قولنج که عبارت از درد روده ها که بیرون احساس کند

و بر اثر است در روده ها و محل آن وجع ما بین ناف است تا پشت و بطرف راست و چپ

نیز بر سینه کابه که وضع روده ها باین نحو است و سبب آن اکثر بلغم غلیظ است که در روده ها

مخلوط با فضلات شود و باعث حبس آنها گردد یا باد ریح است غلیظ که در روده ها محبوس شود با ثقل

است که خشک و غلیظ شده و در روده ها محبوس مانده **علاج** آن است که منضج از عنب

الثعلب و بابونه رازیانه بنفشه گل از هر یک ده مثقال سپستان ده دانه بر بنفشه ده مثقال روغن

با دام تلخ و سماق بخورند و اگر معجون کمونی یافت شود قبل از نضج و سماق و در نضج و سماق

از نمک و شکر و بوره ارمنی سه درم باشد از صابون و نمک و شکر و تخم خطمی کاکنج

و شکر و نمک و بوره و تخم خطمی هر یک ... و اگر حقنه نیز نمکی پس اگر طبیعت کرده شود و درد و جع

ساکن فبها والا محتاج بحقنه است که بعد از آن آب عنب الثعلب را با سقالنج بابونه

تخم کرفس ... و اکلیل الملک تخم شنبلیله ... اصل السوس و ... از هر یک ده سماق

بزر کتان ... علوس از هر یک ده سماق ... تخم کاکنه ده سماق ... گندم ده

از یک حقنه ... سماق ... اگر نباشد بوره ارمنی ... سماق ... طعام

... روغن بادام تلخ و اگر ... اول ... روغن بادام

... چهار بخش کرده در چهار دفعه ... و اگر تمام اجزای این حقنه باید

... و ... طبیعت ... بخورند و ... از حب

و ... زعفران ... از آب ... و اگر حقنه ... از حقنه

اورد دیگر

روز دیگر بار صبح را در روز بعد بار حقنه باشد تا آنکه بالمره رفع شود و ارسب قولنج

غیر از است با مذکور با شد از عالم ورم و سایر انواع که مذکور شد رجوع بطلب عادة فیا

لرز حیّن که از ادر عرف عام ... که ... که از دو که ... تب

منعقد و آنرا ... که ... برای رفع ... حرکت رفع می شود از عالم ... نیز

که ... مخلوط ... و که ... آن ... که رطوبت ... که ... باشد

و ... آنجا ... علامت خروج این رطوبت ... در ... سکم

علاج ... بلعاب ... خطمی و ... روغن بادام ... و اگر

... و اگر ... آن ... آن ... تخم خطمی ... تخم خیار

... از هر یک ... سه ... از هر یک

... کرده ... از انواع ... که مذکور شود

است و ... با بادام و ... تخم مرغ اگر ... علاج

رفع شود علت العطش را سه خطر از هر یک در مثال بیستاده دانه جو سیاه صاف نموده

فلوس در ده مثال روغن بادام بنوشند و اگر محتاج شکرار شود ماش کوکبر در

سهل شود بنوشند تا رفع شود و اگر سبب آن رنجش صفرا باشد ربه باشد علامتش

صفرات با تجش و سوختن مقعد و سستی و تجرد دهان و سایر علامات غلبه صفرا احتیاج

در صداع صفراوی مذکور شد علاجش در مثال بدرقطونا و تکمیل [illegible]

با لعاب [illegible] خطر و اگر مانند [illegible] عرق بید بنوشند و اگر این علاج رفع شود مسهل که در نوع

اول مذکور شد با جام کاسه [illegible] در مثال بنوشند در دستور نوع اول تکرار مسهل

احتیاج [illegible] و بعد از آن نوع اس شوربا با شیره [illegible] و بعد از تکرار

اگر بار [illegible] باشد و صفرا با خیار با [illegible] و [illegible] مربا باشد سفوف الطین با شیره تخم

تخم خرفه و شیره تخم کشنیز [illegible] و اگر [illegible] و با [illegible] سفوف الطین با روغن

بادام [illegible] با [illegible] و [illegible] مذکور

دهن نعوذ

و صفت سفوف الطین این است تخم ریحان بو داده تخم مرو بو داده [illegible] صمغ عربی

گل ارمنی [illegible] سماق [illegible] تخم [illegible] اگر [illegible] با هم ممزوج نموده از مجموع آن [illegible] مثال بر [illegible]

مذکور [illegible] و بعد از [illegible] و نهایت تحفیف اگر بار [illegible] باشد حب الرمان

بارت و اگر [illegible] غلبه صفرا باشد چنانچه مذکور شد بارت و شیره تخم خرفه و شیره تخم کشنیز

بو داده [illegible] و صفت سفوف حب الرمان این است انار دانه بو داده ده مثال بلوط

ساق زیره [illegible] در سرکه [illegible] که تخم [illegible] و [illegible] بو داده [illegible]

از هر یک [illegible] اجزا [illegible] مثال [illegible]

و در سایر انواع [illegible] که مذکور شد [illegible] مسهل [illegible] که در این نوع مذکور شد علاج

کنند و آنچه بعد از این ورق از معالجه [illegible] مذکور [illegible] بعد از [illegible] مذکور [illegible] در [illegible]

[illegible] دیگر [illegible] که بعد از [illegible] مذکور [illegible] و [illegible] و محرق [illegible]

[illegible] و در مسهل [illegible] و صفت آن این است مروارید [illegible]

نبید سوخته گلنار و طباشیر جوز سرو از هر یک درمی و تخم گل سرخ صندل سفید با رنگ بوداده تخم حماض
بوداده تخم خرفه بوداده صمغ عربی بوداده کهربا بوداده طین ارمنی بزر قطونا بوداده از هر یک سه مثقال
گل ارمنی و گلنار مصطکی اقاقیا از هر یک دو مثقال ادویه را مجموع را جز بزر قطونا
نرم کوبیده و سفوف سازند قدر شربت از آن سه مثقال با رب به و شیره تخم خرفه بوداده
واگر سبب آن احتباس ثقل باشد در معالجه باید که از اغذیه در معالجه مشغول شدن
باشد که طبیعت متوجه دفع آن شود که حرکت را بکند علامتش تسکین شکم و درد و وجع
امعاء ... بصیرت ... اوقات و حرف واضح و ظاهر میان این نوع و سایر انواع
این نحو ... که هست فلوس ساده ... دانه ... اگر ... دفع شد این نوع
واگر دفع نشد ... دفعه ... دفع شد آن نوع است علامتش ...
خطر را ... با رنگ و روغن بادام ... و اگر محتاج مسهل شوند که در نوع
اول مذکور شد مسهل بخورند و همچنین اگر محتاج ... تکرار نمایند و غذا آش
نوع اول

نوع اول آنست که اگر سبب آن حرارت باشد که معده ... از علامت ... بردی ...
آب سرد ... علامتش تقویت ... علامت ... گرم ...
در ... را ... و ... معده و ... روغن بادام گرم ...
بروغن بادام ... خطر ... و غذا ... که در نوع اول مذکور شد ... و اگر
رفع نشود ... در نوع اول مذکور شد علاج ... اگر در ... این انواع ... مذکور شد

تفاوت ... آن ... و غذا ... نزدیک **بواسیر** ... که در معده ...
... در ظاهر ... در ... هم در ... و هم در خارج و بر تقدیر ... که ...
... کوری که ... و یا ورم و وجع ... یا ورم و وجع ...
از آن ... که ... دانه ... کوچک ... و از ...
و این ... انواع است زیرا که ... و دیگر ...
... و آنرا عنبیه گویند و ... این نوع ... و ...

و دیگری دانهای نرم و سرخ رنگ بشکل توت و از این توثیه گویند و سبب این نوع خون است
قریب بعروق است و بالجمله سبب مطلق بواسیر خون سوداوی است که باین محل میریزد و سبب حصول
این دانها و ورم و وجع میگردد و هر چه سوداوی است در آخر بیشتر قوی است از برای علاج کمتر است دیر
نفعهای صاحب بواسیر نشستن هم سبب حدوث آن و حصول آن علت میشود و علامت مطلق بواسیر آن است که رنگ
صاحب بواسیر بزردی و تیرگی میزند و اگر این است که برنگ سیاهی مایل میشود و صورت و جسم مهیج
و در ضمن ضعف و قوت جماع بسیار کم میشود و دندانهای ضعیف و رنگ سیاه میشود و بسیار ... که
و در حرکات زود سست میشود و باید که بجهت علاج بواسیر ... و ... اول تحلیل ... تجدید ... بتدریج
تنقیه بدن و ... مزاج کثیر و طعامهای ... که تولید خلط ... باید کرد و هرم تدبیر ... خان
هر ... سوم تدبیر ... و ورم و وجع ان ... چهارم تدبیر ... اول بعد فراط
... تحسیم ... قطع ... که ... رفع ... اما اول هر که فصد ... و ...
در تنقیه ... بواسیر بسیار نافع است و فصد ... اصلاح طعام که آن ...
اول اصلاح

اول باصلاح بواسیر میشود بسیار نافع است و ... الراس بعد ... که ... که محل ...
زیرا که ... را ... اقوی از فصدهای دیگر ... و ... است
و بعد از فصد اگر تنقیه ... که در ضعف قلب مذکور شد باین نحو که در ربع مذکور خواهد شد ... علامات
غلبه هر خلطی موافق آنچه مذکور شد بکنند هم شاید و بعد از تنقیه و مداومت ... معده ... ضعف ...
مذکور شد بکنند و اگر اصلاح بخور ... شربت ... که مذکور ... که در ... که مذکور
خواهد شد بکنند ... هم شاید و اگر بعوض ... که در ضعف قلب مذکور ... بسیار
... گرم بنوشند بسیار نافع است ... آن ... زرد ...
... از ... سفید ... اگر
... بلوس ... را در ... را ... و ... ٧
... و ... را ... و ... از
روی ... بردار ... و ... بواسیر مجرب است

و باید که مداومت نماید باطریفل صغیر و هرگاه اطریفل مقل [illegible] از [illegible] و دیگر [illegible] خصوصا مقدار

فصد و در اصلاح مزاج [illegible] مداومت نماید [illegible] شربت زرشک [illegible] نافع و مجرب است

و هرگاه [illegible] از فصد و حجامت دفعه اطریفل صغیر مداومت [illegible] زرشک [illegible] نافع است

و علاج [illegible] زرشک [illegible] دانه و [illegible] و [illegible] که [illegible] بقوام

آورده [illegible] شیرین باشد و اگر [illegible] قوام [illegible] از [illegible] درم

شکر [illegible] سفوف طباشیر [illegible] نافع است [illegible] حرارت [illegible]

مذکور [illegible] و این [illegible] از [illegible] مثقال [illegible]

با [illegible] حب [illegible] نافع است و [illegible] مقل [illegible] پوست هلیله [illegible] مقشر

پوست هلیله زرد و تخم [illegible] تخم تره تیزک تخم [illegible] از هر یک [illegible] مقل [illegible]

[illegible] و سایر [illegible] ادویه [illegible] داده [illegible]

[illegible] با دو برابر مجموع عسل بقوام آورده [illegible] معجون مقل [illegible] معجون

درمان

درمان [illegible] مقل پوست هلیله زرد مقشر پوست هلیله [illegible] از هر یک ده مثقال مقل [illegible]

مقل [illegible] با دو برابر مجموع عسل بقوام آورده [illegible] و اگر [illegible] روغن [illegible]

حب [illegible] هم [illegible] از [illegible] و از [illegible] مثقال

معجون حب المقل که معروف است [illegible] پوست هلیله [illegible] مقشر

مقل سعد کوفی دار فلفل زنجبیل شیطرج هندی سنبل الطیب از هر یک ده مثقال تخم [illegible] تخم

کندنا از هر یک [illegible] مثقال [illegible] مقل [illegible] روغن

گاو [illegible] با دو برابر مجموع عسل بقوام آورده [illegible] مثقال [illegible]

[illegible] و اگر دو مثقال [illegible] ادویه [illegible] معجون [illegible] مزاج حار [illegible]

حرارت مزاج [illegible] مذکور [illegible] و [illegible] حب [illegible] که [illegible]

این است که [illegible] روز [illegible] بسیار [illegible]

که [illegible] لازم [illegible]

کاهو تمر هندی و آلوی بخارا و زرد آلو و حب الرمان ترش و آب انار اطراف صبح با سیر خشت

با به تنهائی میل نمایند و اگر قدری انجبار هم با سایر اجزا بجهت بهتر است و اگر شربت تمر هندی

با شربت آلوی بخارا اگر او قات نوشند هم در ورم و درستی طبع و هم در تسکین حرارت مزاج

نافع است طریق ساختن شربت‌ها و الوشل شربت زرشک است و هدر سر هم مذکور است

و غذا آنکه ملین طبع باشد چه نیز بو اسیر را نافع است و پرهیز از هر غذا که غلیظ و دار حرم

مولد سودا باشد مثل بادنجان و عدس و خربزه شور و حلوا و صداهای تنگ سوز و گوشت قدید

و نیز بهاری شد لازم است سنج الراس البیت مثل یا منع که و خاکینه زرده تخم مرغ و کنند

با اندک سیار زعفران و ادویه و دیگر آنچه در باب غذا از صاحبان ربع مذکور شد بواسیر را

نافع است و سایر تدابیر ربع و بواسیر بهم نزدیک **امّا** دوم تدبیر کسولان خون بواسیر

و بعد آنکه که دفع معتاد بار استاده باشد و انها مستعد شده باشد و در رای ماده فساد

و دیگر آنچه است در بین جا است که باشد پس باید که مریض کمر بحمام برده و نشستن در ریکان

اب گرم

اب نیم گرم نشیند و بچمونه یا بعضی از این روغن‌ها موضع را چرب کند روغن بسته بلوط

یا نعنا و لو و روغن پسته زرد الوی تلخ و روغن کوهان شتر و مغز ساق گاو و مغز ساق

هر یک از اینها یا مقل یا مرهم مقل و اگر با تنها که گفته شد بیار را با روغن گاو و تخیه صاف کرده

و اگر این تدبیر کرده شود و اب سیاه زرد با زهره گاو و سیماق ساییده و اگر کوزه مرهم اندکی تنه بزود

اولی است و اگر با نفع نشود ساییده تمر هندی در سرکه کبوتر ادفا نماید و سنج الراس

موز سنج نیز با اینها کوزه و فرجه و در فصد صافن و فصد باسلیق در کسولان حنه بو اسیر بسیار نافع است

و بسیار باشد که بعد از فصد صافن احتیاج باشد و مذکور شد لهذا اول باید فصد کرد و بعد فصد باسلیق

مذکور شد بهمان ترتیب استعمال نمایند و اگر از استعمال عرق و بیدگو و جمع بهم رسد باید نمود و بعد از

این در تسکین وجع و درم مذکور که اگر استعمال نمایند تسکین بدهد و جمع و ورم بواسیر اخر لا ابتدا

حادث شده باشد و حالا بعد از استعمال پیاز حار و قطع حادث کرده مقام وجع بواسیر شد و خشکی آن اندکی ...باشد اولا

بنحوی که مذکور شد در کسولان یا سعی سازد فصد از بامبی یا صافن بکند اگر بعد فصد یک سکینه مکرر از نفصد بکند

از

از وصف نشاید زلو و بمقعد بسیار نافع و اگر یکدفعه کفایت نکند مکرر ارسال نمایند و در هر دو روز ارتفاع علق تا ده
و باشد و جمیع بواسیر را احتراز از خونریزی لازم و آن [illegible] و تبرید به مبرد آ [illegible] چنانکه
در صداع حار و درد چشم و درد گوش و خناق مذکور شد استعمال نمایند و روغنهای [illegible] در تفتیح [illegible]
مذکور شد در نقرس و جمیع تب [illegible] و مرهمهای مسکن اوجاع بواسیر اینهاست اکلیل الملک [illegible]
از هر یک [illegible] و اجزا [illegible] با زرده تخم مرغ و روغن گل سرخ استعمال نمایند مرهم دیگر
اکلیل الملک [illegible] تخم کتان از هر یک [illegible] و مقل [illegible] از هر یک [illegible]
زعفران و [illegible] و روغن گاو [illegible] از هر یک [illegible] سپیده تخم مرغ [illegible] و روغن گل [illegible] زرده تخم مرغ
[illegible] سایر اجزا [illegible] روغنها [illegible] زرده تخم مرغ و سایر [illegible] مرهم [illegible]
و استعمال نمایند که [illegible] و جمیع [illegible] مرهم دیگر [illegible]
[illegible] گرم [illegible] روغن گاو [illegible] زرد [illegible]
[illegible] مرهم [illegible] استعمال نمایند و اگر [illegible] مذکور شد
بالفعل انفع

با [illegible] قلع [illegible] موم [illegible] استعمال نمایند مرهم دیگر [illegible] تخم مرغ
با روغن گل سرخ [illegible] که رنگ سیاهی برود و استعمال نمایند مرهم [illegible]
روغن گل سرخ موم [illegible] زعفران استعمال نمایند و اگر [illegible] باشد
سایر اجزا [illegible] و اگر عوض [illegible] سرخ [illegible] موضع
[illegible] انفع است مرهم دیگر [illegible] قلع [illegible] روغن گل سرخ [illegible]
با هم [illegible] استعمال نمایند مرهم دیگر روغن [illegible] زرد [illegible] سائله
[illegible] با هم [illegible] استعمال نمایند مرهم دیگر [illegible]
[illegible] زرده تخم مرغ [illegible]
و استعمال نمایند که [illegible] نافع مرهم دیگر روغن گل سرخ زرده تخم مرغ [illegible] زعفران
[illegible] زعفران و اگر [illegible] اجزا مذکوره [illegible] زرده تخم مرغ [illegible] مرهم دیگر
[illegible] روغن گل سرخ [illegible] تخم مرغ استعمال نمایند [illegible] زرده تخم مرغ

ورد و تخم کدوی سرخ با هم ضم نموده اسماك سازند و هر یک از این مرهمها که اسماك سازند اگر دانه سر دل باشد
بر سینه که برآمده کنند و اگر در رو ... باشد بالا برداشته بر جایی که بسیار رسد و دیگر آنکه
مرغ و بار کرده بندند اما ضمادات آنها زرده تخم مرغ مغز بادام پخته روغن کدوی سرخ
ضماد دیگر کنجد را با پخته تا مهرا الکه و ضماد آنها ضماد دیگر پیه بز پیه الاغ پیه شتر
پیه مرغ خانگی ... روغن ... بادام روغن تخم کدو و موم ...
... با هم ... خطمی ... با هم مخلوط نموده اسماك سازند و اگر ... ورد
... اگر ... با قدر آن
مخلوط نموده با خمیر آن و زرده تخم مرغ و روغن کدوی سرخ ضم نموده ضماد سازند اما آبزنها
... تخم کتان تخم خبازی خطمی ... و ... در طبخ
که مریض در میان آن بنشیند آبزن دیگر اکلیل الملک با بوره خطمی خبازی ... بجوشانند
و در میان آب آنها بنشیند آبزن دیگر اکلیل الملک با بوره حلبه تخم کتان با تخم خطمی گل خبازی گل

خبازی گل بنفشه پوست خشخاش خار خسک ... هم کوفته بجوشانند و در آب آن بنشینند
و اگر مجموع این اجزا ... بعضی از آنها کافی است اما حمام ... خصوصاً ...
تجدید افراط ...
ضعف ... و زرد ... ضعیف ... متعرض قطع ...
... طرف ... تخم خرفه ... تخم کشنیز ...
و اگر ... و چهار ... و اگر ... قرص ... صمغ ...
و ... قرص ... معمول ... از هر یک ... ورق گل سرخ صمغ
عربی از هر یک ... کل ارمنی طباشیر ... تخم ... از هر یک ...
رب السوس اقاقیا از هر یک ... قرص صندل ... موافق
نسخه ... تخم خرفه ... تخم مرغ ... سوخته
صمغ عربی از هر یک ... درم کشنیز خشک ... سفید ... از هر یک ... ورق

بزر البنج از هر یک دو مثقال کوبیده و بیخته با لعاب بزر قطونا قرص ساخته هر یک از آن دو سه عدد مسهول

و سنح الراسن اطریفل صغیر با حب آنکه مذکور گشته و طریق ساختن اطریفل آنست که حب الحدید

چهار روز در سرکه خیسانیده بعد از آن بقدر غبار رسانیده صلایه نموده با دیگر اجزای اطریفل با عسل

مجموع ضم کند و سماق از اجزای سماق واطریفل بدون خبث الحدید نافع

که در سستی ... نافع است سید کهربا و ودع سوخته از هر یک دو مثقال

... بعد از هر ... سماق ... تحکم کند ... سماق ...

در آب ... مجموع را باهم سرشته سماق ... از آن ...

طریق سوختن ودع که بهندی کوری و در اصفهان ... گویند ... و کوزه ... تحکم

این است که در کوزه گذاشته و سر آن را محکم بسته در تنور ... کند از آن ... و جولان

فلوس خیار ... و برس ... هر روز ... بسیار نافع است ... اگر سماق ...

میکند ... آنهاست ... روم الاخوین ... اجزا ... غبار ... و ...

زرع

مرغ با انها الفه سماق ... و دیگر آنکه پوست ... مازو با جمیع ... مقعد را با آن ...

و دیگر آنکه بعضی ... قطع مرو ... و بیخ عدس الملک ... بار ... گل سرخ ... مرهم ...

... و دیگر آنکه برگ ... کندر ... و ... بسیار ... مراتب ...

انهاست و دیگر آنکه کندر ... مازو سرمه ... اقاقیا صمغ عربی ... و ...

باهم مخلوط نموده ... و ... در آن ... نافع است و ... از آن ...

با افراط ... قصد ... و بعد ... سماق ... بکمر ... مازو ... محکم

و محجمه ... بر کمر ... و ... و ... رسیده و ... اسباب است

و ... ضعف ... بهم رسد هر روز ... سماق ... از هر یک ... با آب ...

هر روز ... تحسیم ... دانه ... بر طرف ... دان ... آنکه ...

... سماق ... که ... دانها ... قطع کند هر چند در ...

خطر عظیم است زیرا که در سماق ... جاده ... اکثر است که ... رگ ...

می‌شود و سعفه یکروز و دو دیگر آنکه مولانا می‌شد که در بدن جمیع اعضا از اخلاط منبع دفع می‌شود و بعد از آن

اخلاط در بدن منتشر شده و مفاصل می‌کنند بهر حال ترک علاج اولی است و اگر جسم علاج کنند

باید بستن و انهار با استعمال لعوقات و به که مرور خرج کنند و بر بهر تقدیر یکدانه را یکدانه با دفع شدن و سستی درون

دفع بالمره نشود. جراح و کحالات نظری کرر ازاله قطع و ازاله دانهای کرده و کاهی نقیر با دفع سموم

اقوال امر به بستن ابلاط بیخ دانها را محکم بسته و با مقراض قطع که از آن شد و جمع و ورم متقرون هلاکت

شد و بعد از استعمال مسکنات و وجع و ملحمات بسیار به شده و از آن نوش تو اسهار فارغ شد

نهایت چنین سبیلی خیر نباشد که از تو اسهر دفع می‌شد بر طرف شده و بعد از یکسال تقریباً ماده

ثمرات بحرکت آمده و بعد از آنکه مشرف بهلاکت شد هر روز جمیع بالطبع شد لهذا اقلع و قطع جمع

دانهای تو اسهر مناسب و مورث بسیار شدید عظیم است چنانچه و استه لا بد بر استعمال ادویه

که دانها مرور لازم گشته از انجمله بخور است اول تخم تره مقل ازرق توبه بیخ کبر

اهرنه سما و بخور نماید بخور دیگر برگ مورد و پوست بیخ کبر جوز اسهر و که با رزد حب ادویه

و پیاله باد کن

و پیاله باد کنجان که در عرف کلاه بار تحاق و اطبا فراخ بار تحاق گویند قرنقا مقل ازرق توبه تخم

حنظل و اگر مجموع اجزا استعمال بعضی کرده شده است و دو بخور بخور کفش است که نه و دیگر بسیار آورده

که و سنگ نستر بخور نمایند و این لعوقیه برادر بزر برود بر بالای آن که کند و دو ابران سوراخ

گذارند چنانچه دو بخوران خوب برانه با بسته و اگر دانها اندرون باشد بعد از دفع از ایشان بخور

که دانها بیرون آمده با بعمل آورند و اولی بخور است آدرس بار بخوره بلادر و تسبیح الکه آزمیعر

بخور خوب که مقاصد کسید بسته با که کفایت کنند از سایر لعوقیه و این کربا مرکوبه که بخور توبه

کوبه اب انار کرنه و سبیه با ان اله سیمات ادر انحک که بر طرف مسهود و جمع

و ایشان و دیگران میگویند که این اقسام معمدی از بعضه امر که تو اسهر را حک مکنید و می افکند و عیب آن

است که هر عنقبه را و در وسیم سیه آن با اب بخورست که سنگ غلیظ نماکیر در طاس مس آب

کهنه چهل روز در نیاله که بسیار هر روز بر هم زند و شب روی از آمد شده و بعد از چهل روز کرد از آن

با بخور ارم سنا و صبر سقوطری و حرف که بقدر تیزک با هی کونه اجزا امسا دی و مجموع آب عنقبه

مذکور با هم آمیخته و بیست در شیاف نعوذان افتیاب استعمال نمایند و غده آن زنگار با دهند که زنبور حار مفید

دیگر با الید نهاد از انجمله که مرتکا بخورات عصاره لحیه التیس ... نمایند زنگار ... اور ... مرهم کوبند هم

مملو نمهه ربوه ... بطریق مرهم استعمال نمایند دیگر جوز ... وطلی حفظ سوخته را سوده را ... مثل آنکه بوره ... با

سفیده بران ... طلای دیگر زرد چوبه مردا سنگ ... مرهم کوبیده با روغن کل سرخ و موم مرهم

کرده استعمال نمایند طلای دیگر پوست ... عصاره لحیه التیس مقشر ... حوز ... کندر ... مرهم

و بجهت ... استعمال آن و در بعضی نسخ بعوض خمیر ... التعلب ... به ... و ... در اندرون ... لبه ...

لوزه الحقه بعنوان ... استعمال نمایند ... استعمال ... به جاده که ... بحول ... در طرف ... جهت

عمل بسی خطر است زیرا که استعمال ... بسبب ... شده ... نمود که ... تعرق ... دیگر

هم جاذ ... و مجهر ... گوهر که ... بسیار بهتر است ... از علاج ... و ... خوانند اول

قرصها سلق که بعد از آن متوجه معالجه شوند طریق استعمال ... این است که ... اول دیگر

بر روی ... که ... بر روی زرد تخم مرغ که بر روی ... قدری قلیل ... باشد

زنگار را

زنگار را بر روی ... کفته بر روی ... حبانچه ... رسند و اگر از استعمال

مرتبه و جمع شده کند که طاقت ... با کمی ... دهند و ... از مرهمها

که در باب ... وجمع مذکور شد استعمال نمایند و ... استعمال ... که ... سیاه

و بعد از آن برگ ... که در ... برگ ... کوبند ... باروغن ... مرهم ... استعمال نمایند

که هم درد ... و هم ... بعد از ... مرهم سفید آب تا چند روز

آن ... استعمال ... که ... و اگر برگ ... مرهمها و

که در باب ... جمع مذکور شد و مرهم ... آب و مرهم ... و اگر ... سر

نباشد مجمه درون ... بیرون ... و ... بجهه ... کنند

... مجمه را ... استعمال ... بروغن ... زرد

چون ... که ... و ... نبوده ... آقاقیا ... زرنیخ سرخ زرنیخ زرد از هر

قسم چهار ... یک ... را کوفته بیخته بار که قرص ساز

حاصل قرص سازند کوفته بطریقه مذکور شد استعمال نماید هفت دیگر برد بهتر است زرنیخ سرخ

زرنیخ زرد از هر یک نیم مثقال مرتک ده مثقال آهک آب نرسیده با نرد مثقال زنگار زیتون ایمن سائیده

کوفته بیخته با سرکه قرص سازند و بطریق مذکور استعمال نماید صفت مرهم نیکو زنگار زرد مثقال اندروت

نیکو مثقال موم زرد عسل البلاطم که بفارسی سقز گویند را بتنیخ که صمغ صنوبر است از هر یک پنج مثقال روغن زیتون

سی مثقال همه را با هم یکدار زرد و بکار زد اندروت را سائیده بر مرهم سازند و صفت مرهم معقد آید در صدد کتاب

در علاج بواسیر ذکر شد هفت مرهم دیگر که در این باب مجرب است سفید آب قلعی موم و کافور از

هر یک مثقال روغن گل سرخ بیست مثقال موم و روغن را گداخته ولادن کوفته و بیخته را اضافه نمایند

و یک سفیده تخم مرغ و نیم مثقال کافور را سرشته مرهم سازند اما مه زده و حیدان سابق که مرهم سوق و اگر

فلافمون و دیگر اگرد و مرهم سلق با سایه بدهی ولادن و جاوشیر که خوردن آن و بکشند اسهال

غبار سفید و بر روی زرده تخم مرغ با شده و بسور پخته مذکور با استعمال نمایند ولادن و جاوشیره آب بهتر است

فرفیون و زرد اریح که حب بوری است که او را در صفهان سن گویند موبرنج قنا و الحمار است سائیده

زرنیخ زرد

زرنیخ زرد و زرنیخ سرخ نوبتا مجموع با بعضی از این اجزا و سیاه با قطران یا بول طفل یا بهما استعمال نماید

و صاحب کامل الصناعه میگوید که اگر آهک و زرنیخ را بشورند که از برای ازاله موی سر زنند و داخل

و در حمام قدری از او را بر مو بگذارند و قدری از سائیده با خمیر بشویند و بعد خطمی سوخته و در رس

سوخته را بر او بپاشند تا سوخته نشود و هر طرف که بکشند تغیر یگویم که اولی است که این علاج که از علاج

سابق ملایم تر است بعمل آورند و اگر با این ازاله نشود بعلاج سابق معالجه نمایند و بر تقدیر

نیز از استعمال ولادن و جاوشیر با دیگر ادویه آنکه و جمع بهم رسد آنچه در آنجا مکتوب است و جمع مذکور شد بعضی ولادن

که قطع نظر از آنکه مریض تحمل نمیکند شد بهای دیگر و ضرر هایی دیگر مثل ریش ورم و غیره

دلبه عظیم تر میگردد داء الفیل مرکب قطع مرکب نفعی که این باد کرد که مریض خلاف و جمع آن است

و در دیگر علاج تحقیق که با آن توان کرد نه یعنی و بعضی از اعضای او را بهتر قطع نمایند

او نموده دفع از آن متصور در بدن و بیم صدور امراض بتر و مزه بر قطع بر آن باشد او را تا فصد

باسلیق کنند و اگر مریض سالم محذور که حس او را کم کند و بعد مسهل بخور سنا که محتمل ولادن

قطع

قلع کننده اوست و مقدار شربت معجون حب السفرجل است که در ربع مذکور شد با افیون
و زعفران باسم برشعثا یا فلونیای رومی یا تریاق غیاثی چرا که اینها بعد ربکه حس
مریض کم شود و طریق قطع آنست که اجزای هردو انها را بر دوشی که در مرهمهای او عادت
مذکور شده سرد و انها و بقراص سیاه الف قرص و بکر سرد و سعی نمایند که اکثر ثابت
صحیح بریشان شود که معاینه عظیمه میکنند و لهذا از بند ... که قدری حصیر ... و سر اکثر ورم کنند
در جمع شده حادث شود یکی از مرهمها که در ... مذکور شده استعمال و مرهم سفیداب
و کافوری یکی از هر که ملتئم شود طریق دیگر که مرهم و انها را با ابریشم یا موی دم اسب باریک
محکم به بندند و یکی از مرهمهای سکن و جمع بر او یکی ازین ... مرهم سفید ... افتاده
مرهم سفید است و کافوری استعمال نمایند ... ملتئم کردد ... بیان
روغنی که ... از ... و ... اکثر ...
و اکثری را ... که ... حاصل ... اسحق
بیه بزرگ

بیه بزرگ سرخ ... و ... که ... از هر یک ... خشخاش ... بکیرد ... از
دفع کنند و ... با حنا و ... در ظرف ... با ... حدید ... باشد که ... دران
نهاده و کافوری ... مرهم صندل کوفته و آمیخته با هم مخلوط نمایند و حدید ... که ... مرهم ...
و بطریق ... مرهمها استعمال نمایند و ... شود علاج آنست بیه بزرگ سرخ ...
نخاله ... کف ... دریا سفیداب قلعی از هر یک ... سرخ ... که ... مرهم ...
... نسخه اول بکیرد از ... و ... بیه بزرگ ... مرهم صندل کوفته با هم خلط و مزج تام داده
مرهم استعمال نمایند حرقة البول سوزش مجری در وقت بول سبب آن اکثر حدت و ...
صفرا با بول باشد علامتش ... در ... بول است و ... علامات غلبه صفرا ... که در ...
صفراوی مذکور شده و ... با بول ... از ... با بول ... خون
شیره تخم خیار شیره تخم خرفه شیره تخم کدو از هر یک ... لعاب ... قطونا و ...
... و اکر ... مرهم ... که ... و ... البزور ...

با شربت بنفشه یا سه مثقال و بنادق البزور هم مثقال و بعد از آن بنادق البزور و اگر شربت بنفشه با ماء الشعیر

ماء الشعیر تنها که بهتر است و صفت بنادق البزور این است مغز تخم خربزه کرفس ده مثقال مغز تخم خیار

تخم کاهو مغز تخم کدو بزر البنج تخم خرفه تخم خطمی مغز بادام مقشر کثیرا صمغ عربی رب السوس خشخاش

بسفایج [illegible] تخم کرفس از هر یک دو مثقال کوبیده با قرص ساخته و غذا آش زرشک و آش تمر

و بهتر باشد و حلوا و زرده تخم مرغ و بالجمله سردتر آن اولی و غذا بهتر یا نفع است و اگر سبب آن

قرحه مثانه باشد علامتش آن بود که بول است و آمدن چرک با سوزش و آمدن خون جدید است

با بول بسیار و پس [illegible] و خارش و وجع در مجرای بول از قضیب و از مقعد تا سر قضیب

و گاه باشد که قرحه از آن مجری باشد و علامتش آن باشد خارش و سوزش و وجع موضع خاص است

از آن مجری و گاه باشد که ورم و قضیب حادث شود و اگر سبب آن جوشش جدید باشد در مثانه یا مجرای بول

که اکثر اطبا جرب المثانه گویند علامتش همان علامات قرحه مثانه است سوای آنکه در قرحه وجع

شدیدتر بیشتر است و در جرب المثانه وقع شدن آنچه سبوس است و در جرب المثانه

گاه باشد

گاه باشد که مرض از طول و سبب [illegible] مکرر شده باشد و گاه باشد که قبیل خمیر و قیح بیند و بالجمله حرکت سخت مخصوص قرحه است

و دو سبب علامات قرحه و جرب با هم شرکت کنند و معالجه هر یک دیگر در آنچه مذکور خواهد شد علاج در سبب قرحه

و جرب مثانه اگر علامات غلبه خون چنانکه در صداع [illegible] مذکور شده باشد و مرض [illegible] باشد فصد باسلیق یا حجامت

ساق بکنند و اگر فصد [illegible] باشد و تبرید [illegible] در نوع اول حرقة البول مذکور شد بکنند و [illegible]

ترک جماع ضرور است و [illegible] ماء الشعیر با بنادق البزور و شربت بنفشه و لعاب بزرقطونا با سرد آب [illegible] تخم [illegible]

و بنادق البزور و بالجمله آنچه در نوع اول مذکور شد در قرحه و جرب [illegible] شیر و [illegible] و بعضی

با [illegible] و [illegible] با شیر دختر و با [illegible] تخم مرغ و [illegible] بادها

غذا [illegible] و در [illegible] و [illegible] که در [illegible] و [illegible]

است [illegible] از هر یک دو مثقال [illegible] اندروت دم الاخوین صمغ عربی

[illegible] از هر یک نیم مثقال [illegible] نرم کوبیده با شیر دختر یا شیر الاغ [illegible]

[illegible] در مجرای بول بگذارند و [illegible] با شیر دختر [illegible] قضیب

نافع است و تسکین سوزش و خارش و درد قرحه و جرب مثانه مداومت به جهت کهل و دفع مرض
الکلیه سکنجبین و دوغ اگر که حدت بول کم نشده باشد برای اصلاح قرحه قرص کاکنج که صفت آن
این است ستانند کاکنج خشخاش از هر یک ده مثقال تخم خیار مغز بادام مقشر رب السوس
نشاسته صمغ عربی کتیرا دم الاخوین کندر از هر یک پنج تخم کرفس بزر البنج گل ارمنی
از هر یک سه مثقال افیون یک مثقال همه را کوفته قرص ساخته بقدر یک مثقال با آب شعیر
تخم خیار و شیره تخم کدو و شیر از هر یک سه مثقال با قرحه اصلاح علت سوزش دفع
و درد او خیر حمام و آب نیم گرم بسیار نافع است و خوردن شیر الاغ مستور که در بیت دق کرده
میکند و در اصلاح قرحه مثانه نافع و مجرب است و از برای رفع سوزش بول در همه انواع قصب
در آب گرم کردن و در آب بول کردن بسیار نافع است و ضماد و شیره خشخاش با لعاب بهدانه
بسیار نافع و درد او خیر بسیار نافع است آدمی بعد از اول ضماد و درد او خیر نافع است و درد آن
در ارفصد ... و سکون وجع و سوزش باز چرک می آید و قرحه باشد نشانه که
این است

این است سماق ... آب قطع اندازند و کندر دم الاخوین صمغ عربی ... کوفته
با شیر الاغ باید خمیر کرده ... سماق که مجرب است ... ضعف باه است قلب ... قید ار
در جماع اگر ضعف قلب و دماغ باشد علامتش ضعف ... در قلب و دماغ است ... ضعف
... قلب **علاج** اول باید تقویت قلب و دماغ ... که در ضعف ... مذکور شد ... آن
ادویه و اغذیه ... که از این مذکور ... تقویت باه ... الراس ... ضعف
ضعف قلب ... و علاج آن ... در هر ضعف ... حرارت
مزاج ... از هر ... و اگر سبب الحرارت مزاج باشد علامتش ... علاج
است ... در ... صفراوی ... مذکور شد و علامت ... از ... ار
... علامت ... گوشت ... تخم ... خ
دارچینی ... مزاج ... سد
... و درد ... درزده

و سفیدهٔ تخم مرغ و اگر حرارت با فرط آمیخته شیره‌ها بگیرد [illegible] اگر [illegible] که [illegible]
[illegible] و نان یا نزوده [illegible] و از اغذیه که مذکور
می‌شود [illegible] که [illegible] حرارت [illegible] و بالجمله [illegible] ضعف باه [illegible] بحرارت مزاج باشد
[illegible] معاجین و سایر مقویات [illegible] مضرت بلکه [illegible] و درین نوع بر اغذیه آنست
که [illegible] مذکور شود که چندان حرارت [illegible] و معجونی که [illegible]
مذکور [illegible] و اگر [illegible] حرارت مزاج [illegible] بلکه [illegible]
با [illegible] علامات [illegible] عدم حرارت [illegible] مقویات [illegible]
و سایر [illegible] که مذکور شد **اما** معاجین [illegible] که در تقویت
[illegible] مقوی باه است [illegible] بهمن سرخ سفید تودری سرخ
و زرد و سوسن [illegible] مغز بادام مغز پسته مغز فندق مغز تخم خرپزه مغز
[illegible] تخم [illegible] از هر یک [illegible] تخم شلغم [illegible] تخم پیاز خولنجان [illegible]
از هر یک [illegible]

معجون لبوب

از هر یک [illegible] مثقال [illegible] مشک و عنبر از هر یک [illegible] مثقال [illegible] برابر [illegible]
که مقوی باه و قریب [illegible] مغز پسته مغز فندق مغز چلغوزه مغز بادام [illegible] مقشر [illegible]
[illegible] خشخاش سفید [illegible] تخم خرپزه از هر یک [illegible] مثقال [illegible] از هر یک [illegible]
بهمن سفید و سرخ لسان العصافیر خولنجان دارچینی از هر یک [illegible] مثقال شکر [illegible]
[illegible] برابر ادویه [illegible] عسل [illegible]
که بغایت مقوی باه [illegible]
مقشر و مغز [illegible] فندق و گردو و مغز [illegible] و مغز چلغوزه و نارجیل مغز [illegible] تخم خرپزه [illegible]
[illegible] مقشر تخم خشخاش سفید [illegible] از هر یک [illegible]
خولنجان [illegible] از هر یک [illegible] مثقال [illegible] لسان العصافیر سنبل الطیب زعفران
زنجبیل [illegible] تخم [illegible] از هر یک [illegible] بهمن سرخ سفید تودری سرخ زرد تخم [illegible]
مغز تخم [illegible] تخم شلغم تخم پیاز تخم [illegible] از هر یک [illegible] مثقال [illegible]

کفه تخم الجزر دکش خرما از هر یک ده مثقال هم برابر حجر ارمنی که عوام اوله معجون سازند

قرنفل زرنباد ده مثقال و اکر یاقوت سه مثقال مروارید ده مثقال عنبر یکمثقال مشک نیم مثقال ورق طلا

نیم مثقال ورق نقره یکمثقال لطافت دارد هم در تقویت قلب و دماغ و هم در تقویت باه قوی است

طریق عرق عرق مشهور سید الحکما محمد زمان از اهل گیلان ... سید محمد و کمتر تقویت باه

که وصف نموده للحکیم یاد اوله ... ارو کاه در ام باه مؤثر است بگیرند مقشر بادام شیرین سه رطل

مغز بادام مقشر بادام یک رطل مغز پسته برابر نیم رطل مغز کردو مغز دانه زردالو مغز فندق خشخاش

از هر یک نیم رطل مغز ناریل تازه ربع رطل مغز ملغوز نیم رطل تخم رازیانه ... دانه

بست ... بطریق مقرر ارد و نشادر ... با تمر و رطب و شیره زنجبیل پرورده ...

باره ... گوید شیخ الرئیس در رساله باهیه و دیگر که ... تقویت باه ... نافع ... و دیگر هم دلالت تقویت

... میکند و دافع ... و درد ... و سلس البول و ادرار ... و بالجمله اکثر امراض

بارده ... نافع است و ... مزاج حار ... از یکمثقال تا سه مثقال

صرف اکثر ...

... ازان زنجبیل ... فلفل و از فلفل ... و دارچینی ... و ... ززاوند ... مدحرج

خرطه المعلب مغز ... از هر یک ده مثقال تخم ... سه مثقال ... بیرون

کفه ... مثقال عسل ... برابر همه ... بطریق معمول ... الا ... که النفع

... ... مثقال ... زنجبیل و ... تخم زردک ... تخم

... از هر یک سه مثقال ... بارده تخم ... مجموع

... برابر ... معجون ... هر صبح و شام بقدر ... مثقال ... و اکر ...

از معاجین باهیه ... اما اغذیه باهیه ... از

لوبیا ... کلم ترب شلغم زردک ... گوشت ... گوشت مرغ و خروس ... جوان

گوشت ... گوشت گنجشک مغز ... از ... تخم مرغ نیمبرشت ... الخیر ... خروس ... محرور

هند ... و ... و کوشت ... که گرم ... اغذیه مرکبه ... از کوشت ...

که ... و ... جوان ... و ... بیرون ... که ... تقویت تخم ...

بعضی اوقات گوشت مرغ محرور به نیم پخت و غیر محرور را نخود و خولنجان و دارچینی و زیره و مصطکی و جوز بویا
که از زرده تخم مرغ نیم برشت بسیار نافع است و از سبزیها نعناع مخصوص است بالجمله از ان
اغذیه مذکوره انواع ترکیبات که بعضی از انها معمول و متعارف است مثل حلوا کبابه و [illegible] نگر و کوکو
و انواع کبابها و انواع قلیه‌ها که از لحوم و بقول مذکوره ترتیب دهند محرورین لیمو و غوره و جادو
بسیار کم و غیر محرورین بیشتر داخل نمایند و اگر هریسه از گندم و نخود و لوبیا و گوشت گوسفند جوان
فربه و گوشت مرغ یا مرغابی ترتیب دهند و با روغن تازه و دارچینی و قند یا عسل تناول نمایند
نافع است **اما** لا دویه که بهبدن انها [illegible] [illegible] و بزرگ [illegible] [illegible] [illegible]
روغنها از اقوی ادویه است بسیار [illegible] را [illegible] با چهار برابر آن روغن زیتون [illegible]
[illegible] کف پاها چرب کنند و بعد از چرب کردن پاها دیگر [illegible] [illegible] بعد از [illegible]
[illegible] مجرب [illegible] و [illegible] [illegible] روغن نرگس بر کف پا [illegible] روغن
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] و [illegible] طلا و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دیگر [illegible]
یکدرم مشک

یکدرم مشک [illegible] درم با [illegible] روغن زیتون [illegible] حلیب با روغن زیتون با حلبه یا عسل و روغن [illegible]
بسیار [illegible] و روغن [illegible] به تنها و [illegible] و مشک [illegible] نافع است و از جمله [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] و [illegible] [illegible] است [illegible] و اگر در [illegible] با مشک [illegible] درم [illegible] [illegible] و [illegible] و مجموع
با [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] نظیر است و اگر [illegible] بر روغن زنبق چرب کنند [illegible]
[illegible] [illegible] درم [illegible] [illegible] [illegible] عظیم [illegible] و [illegible] الراس از [illegible] است و [illegible]
را [illegible] [illegible] درم [illegible] با روغن [illegible] [illegible] طلا [illegible] بسیار نافع است و طلای [illegible] روغن
نرگس و روغن زنبق [illegible] روغن [illegible] **اما** تدبیر و [illegible] [illegible] باده و [illegible]
و [illegible] [illegible] حسن [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] و حکایات [illegible] [illegible] و حکایات از [illegible]
و نظر [illegible] [illegible] [illegible] از [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] از [illegible]
[illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] که خواجه [illegible] [illegible] [illegible]

شرح وادوی بصری و زیر کره [illegible] ترجمه این است انفع چیزیکه [illegible]

ندارد باس [illegible] برای تجربه رسیده که [illegible] موجب [illegible] طبع

است و خود [illegible] بتکلیف بر انداختن موجب لاغری بدن و مورث پیری و ضعف عصب است

[illegible] که فجاءة [illegible] ذکر [illegible] نشستن

[illegible] باید [illegible] انفع [illegible] صادر [illegible] بعد از حمام

بحمام معتدل و در [illegible] جماع کردن و لباسهای نرم و ابریشمی پوشیدن و در [illegible] خوب

حریر [illegible] سواری معتدل کردن [illegible] مطبوع مرغوب

تقویت قلب و دماغ کردن بوی خوش بوییدن [illegible] بوی خوش [illegible] مطبوع

مرغوب شنیدن صدای خوش [illegible] با سرور و فرح بودن **اما** الحر [illegible]

مضعف است [illegible] جماع [illegible] مرغوب

با جماع با حائض و زن پیر و طفل کمتر از [illegible] ساله و زن [illegible] بعد

الغهد بجماع

الغهد بجماع [illegible] واحد [illegible] بواسطه [illegible]

بسیار کردن [illegible] زیره و بادیان [illegible] اسهال [illegible]

که باشد [illegible] مداومت [illegible]

کردن [illegible]

[illegible] معموم و مهموم بودن و بالجمله [illegible] مذکور شد

در ضعف [illegible] دفع است [illegible] معاجین [illegible] در ضعف [illegible] الحرار

مزاج [illegible] این نوع [illegible] **فصل**

ونقرس وعرق النسا وجع مفاصل [illegible] ورم [illegible]

[illegible] در مفاصل اعضا [illegible]

مفاصل [illegible]

[illegible] اعضا [illegible] وجع و ورم

و سایر علامات غلبه خون چنانکه در صداع دموی مذکور شد **علاج** در آن ابتدا بمسهل از اطراف مخالف

و اگر وجع در دست و اگر وجع در پای باشد فصد باسلیق از جانب وجع و اگر محتاج شود بتکرار فصد باید

صافن از جانب وجع کنند و بر [illegible] بر خون [illegible] از علت [illegible] کاسنی [illegible] هر یک

[illegible] از هر یک ده درم [illegible] مثقال [illegible] سیم [illegible] با [illegible]

[illegible] ده مثقال [illegible] سیم [illegible] را با [illegible] مثقال

[illegible] ده مثقال [illegible] زرد [illegible] مثقال [illegible] ده

[illegible] و اگر [illegible] مسهل [illegible] مثقال [illegible]

[illegible] و اگر [illegible] بلغم [illegible] که [illegible] از فصد [illegible] غذا

ترک [illegible] باشد [illegible] و [illegible] با [illegible] وجع

[illegible] ورم [illegible] باشد و اگر [illegible] و [illegible]

و [illegible] باشد که [illegible] کنند [illegible] و [illegible] باشد

داب برگ کاهو

و آب برگ کاهو و آب [illegible] در [illegible] مذکور شد

با علامات بسیار [illegible] است [illegible] از [illegible] وجع و ورم بزرگ [illegible] و تخم خشخاش و [illegible] اسفرار

[illegible] با [illegible] و اگر [illegible] صفرا باشد علامتش [illegible] وجع [illegible] و [illegible] ورم

و سایر علامات غلبه صفرا چنانکه در صداع صفراوی مذکور شد و کم [illegible] که [illegible] از اعضا

[illegible] با [illegible] از [illegible] صفرا [illegible] ولهذا در این نوع [illegible]

کمتر از نوع اول [illegible] و [illegible] فصد از [illegible] وجع [illegible] و سایر علامات [illegible]

که در دموی مذکور شد و اگر [illegible] بلغم باشد اگر [illegible] مخالطه صفرا [illegible] زیرا که بلغم [illegible]

و [illegible] بدون [illegible] در مفاصل [illegible] لهذا [illegible] صفرا

بالجمله علامتش [illegible] رنگ [illegible] ورم و [illegible] وجع [illegible] علامات [illegible]

و [illegible] علاجش [illegible] اگر [illegible] اصل [illegible]

[illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible] رم [illegible] از هر یک

سوای گل سرخ تربد از هر یک هوای عفونت بوزیرا از هر یک بحال ملین سازد معالجات الصفرا
منضج نمیشود و اگر مسهل اطریفل صغیر روغن نعناع نمای ابارج فیقرا و برخی
وطریق صحیح مسهل بنوشند نقوع است و اگر بشه وزن چهار مثقال اطریفل صغیر را با
ابارج فیقرا و نعناع سورنجان مصری بخورند که حب مسهل دیگر شد و اگر مخوف سورنجان
دررود مسهل بعد چهار مثقال سس مثقال با گرم بنوشند حب مصطکی از که
مسهل دکر سه حب ... تا سه نقوع است و صفت مطبوخ سورنجان است سورنجان
نیم مثقال ... زیره کرات ... که شیطرج هندی بوزیدان از هر
دو مثقال ... هلیله زرد ... مثقال تخم کرفس ... هندی ... زهر ... سفید
که تمام ... بنفشه ... از هر یک ... سفید ... روغن
چهار ... صاف ... از ...
و اگر ... که ... مقدار ... گرم
بنوشند

بنوشند هم با نقوع است صفت آب سورنجان ورق کاسنی سرخ از هر یک معالجات ... یکدانه
نعناع ... ادام ... سورنجان ... از هر یک ترید سفید ... زعفران
و ... از هر یک ... واگر حب سورنجان که صاحب مفاصل ... جمله
ذکر که ... معالجات ... از ... بنوشند ... دیگر نقوع است
صفت آب سورنجان صبر زرد ... هلیله زرد ... خولنجان
سکنجبین ... معالجات مذکوره و ... اصول ... تربد
... نقوع ... غلبه ... مزاج ... این
نوع از مفاصل ... خولنجان ... تخم ... و ...
نقوع ... که ... مسهل ... و غذا ... نخود آب
و ... و ... نفس
و صبر سقوطری ... سورنجان ... طلا ... سورنجان ... زرد او

طویل و حب الغار و قسط تلخ و صعتر و سعوطری و مرزنگوش با کلاه طلا بنهند و بعد از آن اسهال ابهار روغن
بادام نافع است و در سکتس و وجع مفاصل و رعشه انواع ضماد عدس مقشر و انجوا
ابسان و اگر همه غیر است ن و سورنجان و تخم پوست خشخاش لیسکا نافع است و سپستان محلل
وجع ها که بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش و سعتر و بنفشه و لوبیه مجموع را با بعضی از اینها
جوشانیده باشند در روغن … نافع است و نیز ماده که علف سفید شود درو جوشانیده باشند
مجرب است و لهذا بعضی … با روغن بابونه و … نافع است و دیگر ملک
که در دمبوی و صفرا … و در بعضی از اول … استعمال آن نافع و مجرب است صبر زرد
و … زعفران … طلاء … و سرکه
طبخ … عسل … استعمال … ضماد دیگر …
وجع و محلل … روغن … سرکه
… سرکه …
باهم مخلوط

باهم مخلوط نموده استعمال کنند **حمیات** بدانکه حمی حرارتی است غریبه که در دل مشتعل شود
اعم ازانکه از دل منبعث شود یا از جای دیگر بسعت بدل رسد و بتوسط رگهای جهنده
که از دل رسته و بتمام بدن رسیده است انتشار یابد که بسبب تجمیع اعضا برسد و مشتعل گردد در بدن
بحدیکه بسبب … بعض افعال طبیعی ضرر رساند و افعال طبیعی … گویند که در صحت
… و اقسام … و بدن … حس است مثل اعضا و ارواح و …
اخلاط اجناس عالیه حمی که هر یک افراد بسیار از مرتبه حس است زیرا که اگر این حرارت اولا
و بالذات متشبث بارواح است و بالعرض سرایت با خلط و اعضا نماید آنرا حمی یوم
بجهت آنکه با بسیار لطافت ارواح … در یک شبانروز منقضی گردد و اگر اولا و بالذات متشبث
با خلاط شود و بعد از آن سرایت بارواح و اعضا کند آنرا حمی خلطی گویند و وجه تسمیه واضح است
و اگر اولا متشبث باعضا شود و بتبع آن ارواح و اخلاط گرم شوند آنرا حمی دق گویند بجهت آنکه
این … اعضا را می گدازد و باریک میکند پس اجناس اولیه حمی این سه جنس است **اما** حمیات

یوم که عبارت از این است که حرارت غریبه اولا در روح بهم رسیدها و بعد در ... متعفن و
در قلب منتشر شده باشد و از قلب متوسط نیز ... بهم رسیدها و اخلاط ... همه گرم که سبب
و این تب از اسباب خارجه بهم رسد مثل سرمای شدید و فرو رفتن در آب و گرمای شدید و خوردن
دوا یا غذای حار و مثل هم و غم مفرط و غضب و غیر ذلک از اسباب خارجه و این سبب
بحسب کثرت اسباب انواع می‌شود و در این رساله اختصار بر چند نوع کثیر الوقوع
الوقوع می‌شود حمی یوم استحصافی تب از رسیدن هوای سرد یا آب سرد و مبدل ... حادث
می‌شود علامت آن تقدم سبب است و وجع اعضا و تمطی که بفارسی کش کش گویند تثاوب
که بفارسی خمیازه گویند و بسیار بول کردن و گاه باشد که مکرر اندک اندک ... و این سبب
در عرق کردن که از چسبیدن بهم سببها **علاج** با مرحمت بپوشند و اعضا را ... مالش کنند
کشند و پاها را در آب گرم گذارند و ... و جائی که گرم بنشینند و از هوای سرد دوا
و ... و ... و غذا آش شوربای از برنج و ماش ... مثل
مثل ...

میل ... و ... تخم مرغ نیم برشت ... تا عرق ... رفع
حمی یوم که حرارت ... آن تب طول کشد در ... گرم یا ... نشش
یا حمام بسیار گرم ... علامت آن ... یکی از اسباب ... سرخی چشم ...
... حرارت و ... **علاج** سرکه و گلاب و روغن
گل سرخ ... و ... با گلاب ... سر ...
و ... و اگر ... داخل گشته ... و ... و ... تخم خرفه و عناب و کشنیز
و ... مجموعا ... نافع است و غذا آش انار و ... و تمر هندی ...
... **حمی یوم** و ... آن تب و وجع شدید عضوی از اعضا مثل ...
و گوش و غیر ذلک از اعضا و علامت ... وجع است در عضو خاص و علاج ... وجع
عضو است اولا ... در ... و از جمله ... او ... کم کردن و آن
... حاصل ... از سکون وجع ... حرارت ... باشد علاج ... و ...

و روغن گل سرخ بر تمام بدن مالیدن **حمی** یوم تعبی سبب این تب رسیدن تعب بسیار است به بدن

مثل حرکت بسیار و علامتش تقدم سبب است و دیگر گرمی مفاصل و ریش اعضا و سستی بسیار علاجش حمام

و مالیدن [illegible] و آسایش و استراحت و [illegible] و خواب و آب [illegible] روغن گل سرخ به بدن و غذاهای بارد رطب خوردن

مثل گوشت بره و مرغ و جوجه با اسفناج و زرده و سفیده تخم مرغ نیم برشت و حلوای گل و نبات

حمی یوم سهری سبب این تب بیخوابی مفرط است و علامتش تقدم سبب است

و علاجش [illegible] و تعب مذکور شد علاجش علاج تعبی **حمی** یوم نزلی سبب این تب نزله و زکام

است و علامتش وجود نزله است علاجش علاج نزله است که مذکور شد **حمی** یوم تخمی سبب

این تب هضم نشدن و فاسد شدن غذا است در معده علامتش آروغ ترش است یا دود بو

و سنگینی معده و سوزش معده و گاه باشد که درد معده نیز باشد علاجش قی کردن است و بعد از آن

غذای [illegible] کردن و اگر [illegible] محرک [illegible] آب نیم گرم و نمک [illegible] قی کنند و اگر طبیعت ممسک باشد

باید [illegible] حقنه [illegible] آب نیم گرم [illegible] [illegible]

و اما معده یا [illegible]

و اما معده یا [illegible] شد غذا میل نکند و [illegible] از [illegible] معده و گرسنگی [illegible] [illegible]

[illegible] و [illegible] در جمیع انواع تبها [illegible] [illegible] تمام معده را [illegible]

[illegible] است و [illegible] جمیع انواع مذکوره از حمیات یوم [illegible] [illegible]

رفع نشد و [illegible] هر دو [illegible] است متعلق به تب [illegible] و [illegible]

تب [illegible] و [illegible] و در [illegible] انتقال با [illegible] **اما** [illegible]

از [illegible] که [illegible] سبب عفونت [illegible] و [illegible] رسد و از [illegible] جمیع [illegible]

ارواح [illegible] و [illegible] عفونت [illegible] و [illegible] عفونت اخلاط [illegible] از [illegible] [illegible]

[illegible] کثرت اخلاط [illegible] در مجاری [illegible] [illegible] محبوس [illegible]

[illegible] از اسباب عفونت اخلاط غذاهای [illegible] که [illegible] [illegible]

[illegible] قبول فساد [illegible] غلبه رطوبت [illegible] [illegible]

[illegible] عدم [illegible] [illegible] [illegible] جمیع [illegible] اغذیه مختلفه [illegible]

فساد می‌پذیرد و متعفن شود قسم دوم از اسباب عفونت اخلاط هوا و آب و هوای متغیر از اسباب است
و از مرض است که هیضه [illegible] و ازالهٔ [illegible] حیله با خلاط رسیده متعفن میکند و حتی که اخلاط
چهار است خون و صفرا و بلغم و سودا تبهای عفونی نیز چهار است بعدد اخلاط و هر یک از این
اخلاط اربعه یا داخل در عروق متعفن می‌شود یا خارج از عروق مثل [illegible] و غیر
ذلک پس هرگاه تعفن در داخل عروق باشد تب لازم میشود و قطع نمیشود مگر زوال مرض و اگر
عفونت خارج عروق باشد تب دایره میشود یعنی بحسب نوبه که از برای آن ماده متعفنه میشود حاصل
هر یک مذکور خواهد شد تب رفع میشود و باز در نوبه دیگر می‌آید و همچنین تا مرض زایل شود پس تبهای
عفونیه هشت است زیرا که هر یک از اخلاط اربعه تعفن آن یا داخل عروق است که تب لازم
می‌شود مگر زوال مرض یا خارج عروق است که تب رفع میشود و باز در نوبه دیگر عود میکند
مطبقه صالحه هر یک مذکور خواهد شد و حکم خون در خارج عروق مثل اخلاط ثلثه دیگر نیست لهذا
دموی دایره نمیباشد و تب دموی خارج عروق نیست که بیان اورام خواهد شد بنحوی که
مذکور خواهد شد

مذکور خواهد شد **اما** تب دموی که ماده آن داخل عروق است بر دو قسم است یکی آنکه از غلبه و هیجان
خون حادث شود بی آنکه عفونت در آن راه یابد و این نوع تب دموی را مطبقه غیر عفنیه گویند
که داخل تبهای عفونیه نیست زیرا که عفونت نیست و از حمیات یوم است و داخل است
خلط مستولی گشته و تب شده میتواند که زیرا که از [illegible] تب [illegible] است و عفونت
آنکه متعفن شده باشد **اما** [illegible] عفونت [illegible]
در تحت [illegible] **سونوخس** گویند
علامات آن سرخی رنگ و روی و چشمها و [illegible] و پری رگها و سرخی بول و [illegible]
و سایر علامات غلبه خون مطبقه صالحه [illegible] دموی مذکور شد و دیگر از علامات آن [illegible] است که
مرض صالحه در تب [illegible] اول لازم [illegible]
علامات [illegible] **علاج** آن فصد است در [illegible] اگر در
[illegible] بعد [illegible] مریض [illegible] برسد

خون کم کنند و بسهل که حاجت ... دیگر شود و بفصد رفع شود و اگر بعد رفع سود مزاج از
سیلان از حرکت ده دانه بزر تخم کاهو و کدو و حرکت بهمال تخم کشنیز ... از حرکت ده بهمال موشند
و در روز سیم ... تخم ... بعد ... از حرکت ده دانه
حرکت ... خیار ... ده ... روز ... مسهل ... و در روز سیم ... و ...
و بار دوم سیم مسهل و در روز ... و در روز سیم مسهل ... و اگر احتیاج ... بفصد باید ... ورم
باید ... از فصد حجامت ... نباید و اگر ... مسهل ... کند ... سیم مسهل
و غذا ... و کدو و ... مثل ... و ... و غیرها ... مثل ... و ...
و عدس ... و ... خیار ... و ... و ... زرد و ... که ... سبا
اوجع ... و ... رفع ... سرخ ... که اگر ... ابن ... ان
اب ... که ... بعد ... رفع ... و ... و ...
... و بعد ... تخم ... خیار ... از حرکت ... ده بهمال

و ده بهمال ... بزر ... تخم ... ده بهمال ... و ... حمام ... گویند
... و ... از ... و ... رفع
... **اما** ... خون ... و ...
علامات ... علامت ... و ... و ... باشد ... سرسام
و بالجمله اعراض ... از نوع اول علامات ... نوع اول ... ج
خون و ... از نوع اول ... و ... فصد
... تخم ... و ... فصد ...
تخم ... تخم ... و ... نصف ... تخم ...
... تخم کدو ... نوع ... و ... و ...
مذکور ... **اما** ... خون ... که
اورام ... و ... ورم دماغ که ... ورم ... سینه ... الصدر

و دست الجمله کوکند و ورم نفس و ورم و ورم وعسر انبها از آن و تب و موی خارج عروق که در اکثر حالات دیگر

میشناسند زیرا که خون در خارج عروق می آید و علاج آنها مخصوص و متعلق باو است و حاجت از موضع

این کتاب نیست چنانچه ضابطه حصر از برای انواع تبهای عفونی قرار داده لوازم لازم که ازین علامات

آنها و معلوم شود که بعضی از انواع تبهای موجب است که علاج آن مذکور شد **اما** تب صفراوی ان

نیز بالازم که ماده آن داخل عروق باشد یا در که ماده آن خارج عروق است **اما** تب لازم صفراوی

و آن نیز بر دو قسم است یکی آنکه صفرا در عروق جمع آید و عروق تمام پر و متعفن شده باشد و این را محرقه گویند

و دیگری آنکه صفرا در بعضی از عروق پر و متعفن شده و در عروق جمع نگردد و این را غب لازم

می گویند اما محرقه علامت لزوم تب است و تسکین نیافتن آن و زردی رنگ و زردی چشمها و خوابی

و قلق و اضطراب و هذیان و صداع و خشونت زبان و زردی او و گاهی که زبان سیاه شود و رنگ

در غلبه بول زرد است و هرگاه احوال مریض بگیرد و تسکین یابد و دیگر علامات حسن بحران است که دید

شود و خس مرطوبه مذکور شد سوای فصد و تنقیه هر در این تب از همه تبها خطرناک‌تر است و شربت آن

مکرر با برد اللہ

مکرر با برد لعاب اسبغول یا شربت رطب و شربت مرتضی ابه و آب خرفه در تب صفراوی مذکور با مرو اللہ و آب اسبغول مکرر بیاور دهند

و اکثر روزها با آب انار و بعد آن جلاب و عرق نیلوفر و سیب و کاسنی با برد اللہ و مرو کدو و اسفناج و ماش

و برنج که با آب اسبغول پخته باشند با دهن کدو اقتصار کنند و برنج با مغز بادام مقشر با ماش و برنج و آب انار

با شیر خشت در این تب بعوض مطبوخ ملین است و مسهل که در تب صفراوی مذکور شد بدهند و این

بلعاب قرص کافور و سکنجبین و شربت تخم خرفه و شربت تمر هندی بسیار مناسب است و در این تب

و موی اگر تب با ساری و سکنجبین شد و از آن همانها خشونت زبان رسد تب معلوم شود مهم رساند

در روز بروز هم مسهل بطریق سهل قبل بدهند و طبیعت از میره آید بسکونت گور و اگر در این تب

و موی مواد صفراوی با بدو علامت بهبود از دهان و شدت صداع و خوابی و در هر روز مسهل صبح

اب انار بسیار خسته با آب کاسنی شربت بزوری بدهند و از شربت تخم خیار چنبر تخم کدو و تخم کاهو

و زنهار تخم کشنیز بمعالجه آب برف و بعد آن با عرق و کاسنی و عسل قند با آب و شربت بزوری

و مسهل بطریق حقنه با عمل آورند و شربت که اول اگر می باید با مهمان طعام و کمبود روغن بادام

برزه و لهذا از آن علت الفعلیه که جسم خطمی چهار زنج کاسنی سفید مبلو و کمی خطمی آب از هر دو بمقا عنا اسپانان

از هر یک ده درم هر یک صافی فیقمه ها برحسن و شربت ونیلوفر از هر ده درم عناب و عن الآم چهار مثقال سرخ

ده عدد تخم [illegible] بر [illegible] که چهار مثقال [illegible] هر یک را یکدفعه برزه و با [illegible] بدیع

حاصل مذکور شده صندل سرخ و سفید [illegible] قلیل کافور گلاب کشنیز رواند [illegible]

[illegible] مرض از هر و اگر همه این اجزا [illegible] بعضی از آنها باشد و اگر مرض

ضعیف باشد در هر روز [illegible] معده [illegible] مروارید از هر یک [illegible] تا

سبب [illegible] و اگر مجموع اینها یا بعضی از آنها [illegible] و در این تب [illegible] مقسم و [illegible]

و چهار روز [illegible] این که [illegible] مریض [illegible] معتدل [illegible] که [illegible]

و کل خطمی [illegible] از هر [illegible] و اگر این اجزا [illegible] اکثر [illegible]

مریض [illegible] بسیار [illegible] و مکرر [illegible] صندل سرخ و سفید [illegible] و بالجمله در این تب

کوتاه [illegible] **اما** غب لازم آن است که صفرا در بعض از عروق متعفن شده باشد در عروق

حوالا قلبه

حوالا قلبه [illegible] لزوم تب [illegible] و تشنگی و محرق [illegible] و زردی [illegible] و زردی و رقت بول [illegible]

علامات خاصه محرقه است و اعراض صعبه محرقه از [illegible] و [illegible] و قلق [illegible] و سایر اعراض صعبه

در محرقه مذکور شد خلاصه آنکه تب لازم صفراوی [illegible] با عراض شدیدا صعبه با محرقه است

و [illegible] این اعراض صعبه [illegible] لازم و الا در [illegible] و لهذا علاج [illegible]

علاج محرقه است [illegible] که در این نوع [illegible] از محرقه [illegible] و الا در [illegible] تدبیر

[illegible] است **اما** صفراوی [illegible] که [illegible] خارج عروق [illegible] معده و کبد و طحال

و مرارت و غیر اینها از فضاها که در [illegible] متعفن شد [illegible] غب گویند و علامات این

است که [illegible] و [illegible] ولهذا تب [illegible] عرق [illegible]

بالعکس رفع می شود و روز دیگر [illegible] که روز سیم [illegible] و عرق می شود و هکذا [illegible]

و [illegible] و مدت این تب [illegible] اول نوبه تا [illegible] تب [illegible] ساعت [illegible] اگر این

[illegible] معلوم می شود که [illegible] صفراوی [illegible] مرکب است [illegible] مرکبه

مذکور خواهد آمد و دیگر از علامات این تب تشنگی است و تلخی دهان و زردی رنگ و روی و چشم و تهوع
و سستی معده و قی صفراوی و قلق و اضطراب در وقت نوبه و زردی بول باشد بدیع و سایر علامات
غلبه صفرا همانکه در صداع صفراوی و تب دایم صفراوی مذکور شد علاجش مثل علاج صفراوی لازم آید
مگر آنکه مسهل در روز غیر نوبه باید داد به روزی که آن تب فترت و بالجمله در این تب مثل صفراوی به لازم
معالجه منضج محرقه باید نمود مگر آنکه محرقه محتاج به تبرید زیاده است و در این تب تبرید به محرقه
نباید نمود و تعیین ایام خوردن مسهل در نوع آخر منضج در نوع اول است بلکه مسهل با هرگاه
در روز نوبه داده شود **اما** تب شطر الغب مرکب از تب ... داخل عروق است که آن را ... گویند
یا خارج عروق است که آن را نوطیه گویند **اما** لثقه علامتش لزوم تب و حرارت لازم آن است
و در صورت و نبض ... اندک ... و ... علامات صفرا از تشنگی و تلخی دهان
و خشکی کام و دهان و دنبال و قلق و اضطراب ... و علامات صفراوی و ... بسیار
و بول در این تب غلیظ می باشد و گاهی سفید ... و گاهی سرخ ... و غثیان و قی و طعم
وطعم دهان

وطعم دهان گاهی شور می باشد اگر تب بلغمی باشد و گاهی ترش اگر تب بلغم حامض باشد ... و در
درین تب ... نبض ... زرد می باشد خصوصا در اول ... و کل ... آب
است علاجش ... و ... از علامات ... اصل السوس تخم خطمی و ...
... سپستان پانزده ... مویز ... در روز ... مسهل ... منضج ... مذکور
... گلاب ... آب ... سه ... روز ... مویز ...
از اول
روغن بادام ... و ... شیر ... و ... ایام ... منضج مذکور و غذا
... سوپ ... بادام و ... تخم مرغ و اگر ... مثل ...
و کل ... احتیاط ... از ... و ... بسیار
سرد ... که در این تب ... و ... اکر تب
رفع ... هر روز ... اکر
... اگر ... روز و ... اگر ...

مکرر بر سر آن شرب نمایند و بعد از آن سکنجبین بزوری با دستور که روز اول چهار مثقال و دویم پنج مثقال و سیم شش مثقال
و چهارم هفت مثقال و بعد از آن هر روز هفت مثقال تا هر گاه کسی یکمثقال و سیر ... مثقال مسهل
باشد و اگر در ... و جسمها ... باشد هر روز قرص زرشک ... مثقال ... باشد و اگر اسهال
ضعیف باشد و غذا ... باشد و ... باشد ... قرص ... تا سکنجبین بزوری هر روز هم
نیم مثقال ... و ... و ... و اگر ... بعد از ... سکنجبین
بزوری ... از ... مثقال ... قرص ... عارض
نیم مثقال ... که ... مثقال ... کرده هم
... سکنجبین ... سکنجبین بزوری ... را از ...
... را ... گوشت ... از ... مثقال ... چهار مثقال
... گوشت ... از ... مثقال ... مثقال
... گوشت ... بقدر ... درم مثقال

بقوام اوره

وجع ...

بقوام اوره ... و ... رنگ صعتر ... ورنگ ... یک ... مثقال هم ...
... مثقال ... با ... مثقال ... نیم ... سیل ...
از ... هم مثقال همه را کوفته ... قرص کنند ... قرص و ... صعتر ... ورق
... مثقال ... سوس چهار مثقال ... سیل ... مثقال ... مثقال ... غافث
چهار مثقال ... کوفته ... قرص ... و ... کنند و ... مذکور
بعد از سکنجبین بزوری ... و ... گلقند ... مصطکی ... که ... تا
... گلقند و سکنجبین ... از ... و ... باشد
... مصطکی از ... مثقال ... نیم مثقال
... گلقند ...
... و ... مثقال ... بقدر
نیم مثقال ... و غذا ... گوشت مرغ و ... و شام

تریاق و دواء المسک جلاب و مسهل [illegible] و اگر این تب کهنه شود و بطول انجامد قرص ریوند [illegible] نافع بود محرور است
خصوصا هرگاه در جگر یا سپرز صلابتی و ورمی بود یا آنکه نیز در صورت و در تبهای بلغمی یا سکنجبین
بزوری یا سکنجبین ساده [illegible] یا بکمون [illegible] ریوند چینی [illegible] از هر یک
سه درم [illegible] تخم کرفس [illegible] از هر یک [illegible] درم [illegible]
این تب ازان [illegible] رفع شود [illegible] مذکور شد [illegible] شربت [illegible] هرگاه
باور [illegible] و صورت [illegible] این دستور [illegible] از چهار [illegible] نافع باشد و
که رسید [illegible] روز [illegible] و اگر نفع ظاهر شد [illegible] چهار روز [illegible]
و تخم کاسنی از هر یک [illegible] مذکور شد [illegible]
الاصول [illegible] کرفس [illegible] کاسنی از هر یک [illegible] تخم [illegible] تخم
کرفس تخم کاسنی از هر یک [illegible] سنبل الطیب [illegible] از هر یک سه [illegible] و هم
مویز منقی ۲۵ [illegible] و [illegible] شربت
و در کهنگی

و در کهنگی تبهای بلغمی و مرکب فقیر بعد [illegible] اما هم [illegible] عاقرقرحا سکنجبین [illegible] و دیگر [illegible]
و در [illegible] روز تب [illegible] هم نافع است [illegible] بلغمی که [illegible] ان
خارج [illegible] که ازاله [illegible] که در روز نوبه
[illegible] طول [illegible] و [illegible] تب [illegible]
که [illegible] این تب [illegible] ساعت [illegible] و بعد ازان عرق [illegible] تب [illegible] مفارقت [illegible] و اگر
کنند [illegible] که باز نوبه [illegible] و سایر علامات [illegible] در تلطیف لازمه مذکور شد و [illegible]
نیز [illegible] و در این تب [illegible] در وقت نوبه [illegible] نافع است [illegible] نوبه [illegible]
[illegible] خصوصا اگر [illegible] در وقت نوبه [illegible] شراب [illegible] و [illegible]
سکنجبین [illegible] گرم [illegible] نوبه [illegible] نافع [illegible] که مذکور شد
و در تب [illegible] بلغمی لازم [illegible] معالجه [illegible] زیرا که این تب بلغمی است و [illegible] بلغم
نضج [illegible] و [illegible] مسهل [illegible] بحسب [illegible] بهم رسد [illegible] علاج

حمای سوداوی

نکته لوازم اهتمام در معالجه آنکه مذکور شد بعمل آورد و صحت ان الله تعالی اما آنکه سوداوی ماده آن

نیز یا داخل عروق است یا خارج عروق و آنکه ماده اش داخل عروق است از اربع لازم گویند

و آنکه خارج عروق است از اربع دایر گویند و ربع لازم نادر الوقوع است باعتبار قلت سودا

در عروق و اگر گاهی اتفاق افتد بدتر از تبهای دیگر است که ماده آن محترق باشد و مشتعل [illegible] است

و علامت و معالجه تب سابق است و معالجه ربع دایر چنانکه مذکور خواهد آمد اما ربع دایر آن نیز کم

اتفاق می افتد که ابتدا بهم رسد بلکه غالبا مسبوق است به تبهای دیگر [illegible] علامت این است که گرد

نوبه در تب و چهار روز [illegible] و در روز چهارم از نوبه سابق بار نوبه [illegible] می رسد و لرز در این تب

در اوایل مرض بسیار کم می باشد و هر چه کهنه تر می شود لرز زیاده تر می شود و آن نضج ماده است و در زوال

مرض است و دیگر [illegible] در این تب لرز شدید می باشد و در اول نوبه گویا اعضای بیمار [illegible] مفاصل

تمام وجع شدید [illegible] و تشنگی زیاد نمی باشد هر چند [illegible] لا کبد صفراوی است

و مدت نوبه این تب غالبا کمتر از [illegible] و اکثر این است که از ابتدا [illegible]

میباشد

میباشد و با علامات غلبه [illegible] که از آنها مذکور شد معلوم می شود که ماده محترق از اخلاط است [illegible]

این است که [illegible] این تب [illegible] اوایل نکته [illegible] زیرا که ماده این تب [illegible]

از نضج متوجه رفع شد ضررهای عظیمه [illegible] و از مولدات سودا [illegible]

و عدس و بقول [illegible] و گوشت [illegible] و پنیر کهنه و [illegible] مولد [illegible]

احتراز نماید و بحث [illegible] از انواع سودا که [illegible] این تب [illegible] در اصطلاح [illegible]

اگر از احتراق صفرا باشد [illegible] علامتش [illegible] غلبه صفرا [illegible] صفراوی

مذکور شد [illegible] که مداومت [illegible] عرق [illegible]

که [illegible] در طبع [illegible]

و از میوه ها [illegible] حکیم علی گیلانی

قابض [illegible]

[illegible]

که هر روز مرا امر بخوردن این معجون میفرمود و من خود بخواب رفتم که در عالم رؤیا دیدم که معجون مزبور را بلباس سفیدی که پیچیده بودند بمن گفت که این معجون را صباح بخور و شب بخواب و آن آنچه سخن گفتم در خواب است پس برخاستم و از آن روز مرا امر بخوردن مسهل میکند و کفتم و استعلاج نمودم و کسی که مسهل بخورد بجهت حفظ صحت و اوقات فراغت که مصلح مزاج است مسهل صفرا و سودا و بلغم و قابض خون است و لذیذ است و خوش منظر است و غذا است و نیز دوائی است که بسیار نیک گفتم که مرکب است و صاحب خاصیت و منفعت بسیار و در هر مرض مفید و مرض بسیار دیگر که این همه گفتم و در هر که این همه صفت است کسی که از آن بخورد و مزاجش را نیک کند و در هر حال و صاحب است و مسهل و ملین و از آن دوا و غذا است معجونی که نه در معده بماند و نه مرض شود و علاج جمله و در نوع احتیاج از سر و پا و روی لازم و دیگر بسیار که مثل آن شاید و مرض صحت و حرارت دماغ است و حجامت در جمله انواع مانع است و اگر آنکه سودا از احتراق بلغم باشد و مثل خلط بلغم لازم است که در تمام مذکور شد با آنکه مداوا بحول الله گفته شد
دعوای ماهره

و عرق ماهره گفته شد که گلقند با سقطی جریده و از میوه ها پر شده و از اطعمه صغیر و روز مسهل باید که برای هر نوع از اطبا الخلان کوبیده شده کشمش و شکر و عرق ساده چنانکه مخصوص اکثر آنها است بهم زده و گاهی در دوا نوبه در راه انواع بسیار است و در آن او خرما و مثل زرشک و فلوس و برنج و معجون مشهور است که شاید است امیر بهاء الدوله در خلاصة التجارب که خود ذکر کرده در باب آن نیز علاج سودا است و باعث بر ساختن حضرت انار اربع بلور آن امام الدین جعفر بود که دانستن او ... از معجون ارباع جو به ایران دوا آنرا خوانده و صحت تمام کلام صاحب خلاصة التجارب است حکایت محدث این ساعت قبل از آن نوبه است که نخل خرما بلوری و می سوا گنجه که اکثر از آنها ساخته اند بهترین نسخه ها این است زعفران تمام مثقال ... از هر یک ... افیون ده مثقال الیون که بکم گرفت هیچ است چهار مثقال از هر یک قسم ... و نیم مثقال همه را ساییده بعسل ... از هر یک مثقال ... نرم کوبیده با روغن بادام چرب کرده

باشد برای غسل [illegible] بعوام او لعله باز نشسته و بعد از آن ساعت [illegible] و در زیر [illegible] [illegible]

موافق نسخه قانون منفصل [illegible] از هر یک [illegible] اقبول [illegible] زعفران [illegible]

سنبل الطیب [illegible] از هر یک [illegible] باشد [illegible]

گرفته عوام باز نشسته و بعد از آن ساعت [illegible] و [illegible] [illegible] رنجبیل [illegible]

روغن [illegible] چون [illegible] که [illegible] تا [illegible] [illegible] برابر [illegible]

عمل بعوام او لعله باز نشسته و در زیر [illegible] ربع [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] روز [illegible] کفایت [illegible] [illegible] و اگر [illegible] بسیار [illegible]

تنقیه [illegible] تا رفع مرض [illegible] اگر بعد از [illegible] بهتر است و [illegible] تنقیه [illegible]

[illegible] روز [illegible] تنقیه [illegible] مرض [illegible] اگر [illegible] احتراق

و علامات [illegible] که مذکور شد [illegible] غلبه خون است [illegible] اول فصد [illegible]

[illegible] اگر خون [illegible] و [illegible] که بعد [illegible] و اگر [illegible]

البته دفعه [illegible]

البته دفعه [illegible] [illegible] تنقیه [illegible] و [illegible] مشغول [illegible]

و اگر [illegible] از احتراق صفرا [illegible] و علامات [illegible] که مذکور شد [illegible]

[illegible] منضج [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

از هر یک [illegible] [illegible] روز [illegible] [illegible]

منضج مذکور را چهار روز و بعد از آن [illegible] منضج [illegible]

[illegible] از هر یک [illegible] [illegible]

[illegible] منضج مذکور [illegible] چهار روز و [illegible] مسهل [illegible] چهار [illegible]

و بعد از آن [illegible] که [illegible] مذکور شد و [illegible]

[illegible] مذکور [illegible] [illegible] مسهل [illegible]

تنقیه [illegible] مسهل [illegible] و [illegible] و در منضج [illegible] مذکور

بهتر هندی و [illegible] با تخمه [illegible] و [illegible] ترنجبین و رقیقه صندل و [illegible] و بعد از آنها مداومت
به حب مذکوره البته نافع است و اگر اکثر از [illegible] بسوداء الصبر و علامت [illegible] محلله بر وقت
مزاج است چنانکه در تب ربع مذکور شد و در سوداوی علامت رطوبت مثل آب دهن از
دهان و بدن بسیار لاغر و رنگ [illegible] و گرفته است و علامت آن چون نوع بدین نکوست که بعضی
از [illegible] ارسطو [illegible] را [illegible] اصل [illegible] سیاه و [illegible] و در تجربه از [illegible] سال
که [illegible] بعد از شش روز [illegible] مسهل [illegible] تب ربع
گرفته [illegible] از [illegible] روغن بادام [illegible] و اگر [illegible] مسهل
[illegible] مسهل [illegible] و اگر غلبه رطوبت
[illegible] مسهل [illegible] و این مسهل [illegible]
[illegible] و بعد از آن [illegible] و در [illegible]
[illegible] مسهل [illegible] و مسهل [illegible] که در [illegible]

ای نوع

در این نوع [illegible] مذکوره البته نافع است [illegible] مسهل [illegible] و در مرض [illegible]
تمام [illegible] که پس از [illegible] این [illegible] متوجه [illegible] موافق [illegible] است و قبل از
[illegible] مسهل [illegible] مذکور و بعد از [illegible] و [illegible]
هر [illegible] و [illegible] در تب ربع [illegible] نافع است
هر که حرارت [illegible] و در مزاج [illegible] است [illegible] از [illegible] حمیات خلطیه که مذکور شد و
از انواع حمیات خلطیه که مذکور شد و بعضی از انواع حمیات خلطیه است که [illegible] از این
مذکورها نیست و در [illegible] علاج [illegible] است و [illegible]
[illegible] مختصر [illegible] اما [illegible] حمی [illegible] و در علاج آنها [illegible] و از [illegible]
آن پرداخته [illegible] که حمی [illegible] و آن [illegible] است [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] اکثر [illegible] اطبا [illegible] است و اکثر [illegible]
اطبا [illegible] در ذیل حمیات [illegible] مذکور [illegible] است [illegible] علامت این [illegible]

هر روز تا بیست مثل نوبه مواظبه و اگر در صورت ورود حبها هیچ بستن و ریختن حاصل این است

هر یک حالی میبستن گاهی بزرگ تلخ بسته و گاهی بزرگ و گاهی کوچک و گاهی ولکها بسیار [illegible]

می‌شود و گاهی حبها بیرون آمدن می‌کند مثل سنگیزه کلوخ را و [illegible] ده تا بیست و بیشتر [illegible] گردد

نوبه یعنی مذکور شد بستن علاج این بستن صعب است زیرا که اگر [illegible] در بهار است

غلظت و قوت در [illegible] ضعف است پس اگر خواهیم به مسهل قوی دفع آن کنیم قوه

مسهل [illegible] غلظت [illegible] دفع می‌شود و مسهل ضعیف [illegible] دفع

نمی‌تواند کرد و دیگر اگر [illegible] کنیم با لطیف و تقلیل [illegible] کنیم [illegible] می‌شود و اگر [illegible] هیم

[illegible] علت [illegible] قوت [illegible] به هر حال علاج آن است که [illegible] وقت

بر صورت [illegible] و مریض [illegible] و تمام [illegible] کنند [illegible]

که اول از زانو [illegible] تا سر [illegible] و بعد از آن از [illegible] زانو و بعد از آن از [illegible] تا سر [illegible]

و بعد از آن [illegible] و سینه [illegible] و شکم و باز بهمین ترتیب [illegible] کنند که [illegible]

بالند که

[illegible] (margin)

بالش [illegible] و [illegible] مریض را [illegible] کرکوات [illegible] دارچین

منقول است که [illegible] بهتر [illegible] و دیگر صندل [illegible] بوا

با کلاب و عرق بهار و اگر [illegible] عرق بهار [illegible] و [illegible] محرقه

مذکور شد [illegible] علاج و دفع همه مرض‌ها [illegible] صحیح

[illegible] و صحیح

[illegible] نوبه

[illegible] گرم

[illegible]

[illegible] داده

[illegible] طعام

[illegible] حقنه [illegible] حقنه

فی بعض هند و در روز حقنه نیز طرف صبح سکنجبین بسیار کم گرفتن با مسهل مذکور سازد بهمنند و در اواخر
فاوزهر معدنی و مروارید و گل و غیره از هر یک دانگ با آب بهمنند و بعد از نوبه دو دم
که باشند که سر و بطوس با تریاق فاروق از هر یک یک رطل ره در هند تا نیم مثقال توان داد حب
خلاصه الکی ربحب برولدان فاوزهر حیوانی نیز که بجهت غذا در این تب مزعفه و خروس بچه را
کباب کرده آب او را بدهند و در کتب طبیه اطعمه با قند و نان با شربت قند غذای صاحب این تب
ذکر کرده اند و فقیر از آن در این تب آش با آب انار شیرین و آب لیمون و لعاب بسیاری نافع یافته و زرده
لحم مرغ و تربچه و اخرو و بنیه و مزعفه نیز سود آن و لهذا احکه بسیار صفرا یاب التراس سکونه
که آن اکه حادث از سمیت لهذا علاج جنس از نوع اول اصعب است بلکه تا آن علاج نیست علاجش و سر
این است که نوبه ای هر دو در غب مزاده و در روزهای نوبت علاج دیگر که عارض میشود بکرد صاحبان
مزاج حار یابس و آنکه صورت و بدن در اول مرض بهم بهتات لاغری رسیده و اگر این است که در روز چهارم
میکند و بهر حال علاج آن است که حقنه که در محرقه مذکور شده در روز غیر نوبه بعمل آورند و ساده پنیر
از شیر مرو بعوض (?)

از قبیل برید و تقویت به حر است که در محرقه مذکور شد و ماء الشعیر با آب ترش مزیح بدهند و فصد
نوبه بحوری است که در نوع اول مذکور شد غیر آنکه نوبها جور در این نوع متناوب و
از حمیات مذکوره مفردات هر یک و از ترکیب انها با یکدیگر انواع و افراد بسیار میشود
زیرا که ترکیب از دو جنس مختلف میشود مثل ترکیب خلط یومی و ترکیب از دو نوع یک جنس مثل
مثل ترکیب دو نوع خلطی با یکدیگر و لهذا ضروب و انواع ترکیب حاصل میشود مثل دایره و دایره لازم
با لازم و دایره با لازم و لهذا اکثر برلده و از حمیات در علامت مثل آنکه هر روز غب نوبه
هر دو نوبه یعنی مدار هر روز گاهی یک شطر ربع و اشد با نوبه هر روز مراد بس عشر او در تشخیص برخلاف است
حمای مذکور شده و ترکیب بر نوع میشود یکی آنکه دو ماده مختلف جدا گانه در دو محل متعفن باشد مثل آنکه
ماده بلغم در جائی و ماده صفرا در جای دیگر باشد و دیگر آنکه دو ماده مختلف با یکدیگر مخلوط شده متعفن باشد مثل آنکه
قدری از صفرا مخلوط بقدری از بلغم در یک محل متعفن شده باشد و تفصیل هر یک از انها متعذر است زیرا که
ترکیب مثلثه و مثلثه و رباعی با الدّ ترمی تواند و ترکیب و ضرب و قسمت انها با هم دیگر بجائی میرسد که از تعداد آن

برنمی‌توان آمد نهایت در هر ترکیبی بحث ترکیب علامات معالجه را باید میزان آنکه در باب مذکور شد اکنون که
ترکیب از این مرکبات مذکوره مشهورتر از باقی و هر یک مسمی باسم خاص اند و کثیر الوقوع
لهذا اینها را [illegible] علامات و معالجات مفصلا مذکور میکنیم یکی از اینها مسمی است بغب غیر خالص
و دیگری مسمی است شطر الغب یا غب غیر خالص آن است که صفرای مخلوط به بلغم در داخل عروق یا خارج
عروق متعفن شده باشد پس هرگاه داخل عروق باشد تب لازمی است با بعضی از علامات بلغم و بعضی
علامات صفرا و اگر خارج عروق [illegible] نوبه میکند و تب نوبه از هر دو [illegible] میکند و بعضی
دیگر از علامات نوبه بلغمی [illegible] و بالجمله بعضی از علامات بلغم و بعضی از علامات صفرا است و شطر الغب آن است
که صفرا در داخل یا خارج و بلغم در داخل یا خارج عروق متعفن شده باشد و لهذا شطر الغب چهار نوع
است یکی آنکه صفرا و بلغم هر دو در خارج عروق متعفن شده باشد پس هر روز یک نوبه صفراوی
که نوبه میکند با علامات نوبه بلغمی و روز دیگر نوبه صفراوی [illegible] یکی با علامات نوبه صفراوی و یکی با علامات
نوبه بلغمی [illegible] نوبه میکند و مرکب است از علامات هر دو [illegible] دیگر و را
نوع دیگر آنکه

نوع دیگر آنکه مرکب باشد از صفراوی لازم و بلغمی لازم و در این نوع تب دایمی [illegible]
و علامات تب صفراوی لازم با علامات تب بلغمی لازم چنانکه هر یک مذکور شد [illegible] دیگر آنکه مرکب
باشد از صفراوی دایره و بلغمی لازم پس یک روز نوبه میکند با علامات نوبه صفراوی و یک روز نوبه نمیکند و تب لازم
ولا با علامات تب لازم بلغمی دیگر آنکه مرکب از صفراوی لازم با بلغمی دایره پس هر روز یک نوبه میکند
با علامات نوبه بلغمی و تب لازم ولا با علامات تب لازم صفراوی و جمیع انواع غب غیر خالص و شطر الغب
در معالجه [illegible] متحد اند و معالجه اینها مرکب است از معالجه صفراوی خالص و بلغمی خالص
و اینها [illegible] ملا نفیس در شرح اسباب و علامات میگوید که [illegible]
اگر معالجه بلغمی [illegible] صفرا [illegible] و اگر [illegible] صفرا [illegible] بلغم [illegible] میکند [illegible]
ملاحظه هر دو طرف [illegible] معتدله میکند [illegible]
باید [illegible] و دیگر [illegible] و در هر یک از اینها [illegible]
خبازی [illegible]

سه مثقال بدهند و در روز سیم اگر نوبه باشد بعد از آن سیم و در روزی که نوبه نیاید یا نوبه سبکتر باشد مسهل

بدهند از عناب [illegible] پنج عدد [illegible] اصل السوس [illegible] گل سرخ گل نیلوفر [illegible] سنا مکی

از هر یک دو مثقال [illegible] از هر یک ده دانه از [illegible] شیرخشت [illegible] چهار چیز از هر یک سه مثقال

روغن بادام [illegible] و دیگر روز [illegible] و هم و هر [illegible] و اگر روز نوبه نباشد و اگر روز [illegible] غرض این

این ایام هر روز که [illegible] و بعد از آن هر روز ده مثقال سکنجبین با شیره تخم کاسنی بدهند و اگر علت

بلغم چیا که [illegible] مذکور شد [illegible] و سکنجبین بدهند و بعد از [illegible] سیم [illegible]

و از میوه‌ها [illegible] و [illegible] مناسب [illegible] و الوی زرد [illegible] و الوچه [illegible] و بعد از آن [illegible] شربت

دینار [illegible] روز [illegible] مثقال [illegible] سه مثقال [illegible] را با

و تخم کاسنی [illegible] مثقال [illegible] شربت دینار [illegible] تخم کاسنی کل سرخ از هر یک چهار مثقال

تخم کاسنی [illegible] مثقال [illegible] از هر یک دو مثقال تخم کشوث [illegible] مجموع را [illegible] ساعت [illegible] جهل

مثقال [illegible] صاف کرده بقوام آورند و بعد از [illegible] مثقال [illegible] حل نمایند

و بعد از آن شش روز

شربت دینار

و بعد از آن شش روز دو بار [illegible] دیگر بر هند [illegible] مذکور شد و بعد از آن سکنجبین بزوری [illegible] وقت

[illegible] که در سابق مذکور شد و [illegible] و سکنجبین [illegible] نافع است [illegible] نوبه [illegible]

نوبه [illegible] بسیار نافع است و در [illegible] و در بعضی مذکور است نافع است

و اگر علامات غلبه صفرا [illegible] سکنجبین و عرق کاسنی [illegible] نافع است [illegible] علیه بلغم

[illegible] است که در اینجا و [illegible] مذکور شد و بعد از [illegible] سیم [illegible] این شربت را که

[illegible] مجرب [illegible] اصلاح مزاج [illegible] و قطع [illegible]

اصلاح [illegible] و در [illegible] رسید که عوض سکنجبین بزوری [illegible] نفع

از او [illegible] ایام و در [illegible] که نافع [illegible] و صعوبت [illegible] و [illegible] شش مثقال

تخم کشوث [illegible] کشوث را [illegible] از هر یک سه مثقال تخم کاسنی چهار مثقال [illegible] کل سرخ

از هر یک دو مثقال [illegible] ساعت [illegible] بقوام آورند و هر روز [illegible] از

[illegible] مثقال [illegible] و اگر [illegible] با شیره تخم خیار و تخم کاسنی و اگر [illegible] علامت

قرص کافور و ذرور مسهل و سوداوی و شربتهای مرکبه با قرص زرشک صغیر و قرص ورد صغیر و شیره [illegible]

و شیره را تا ینه و بدون این شیره و قرصها نیز مناسب است و با جمله این شربت در انواع تبها

از بیستم تا اینجا طرق مختلفه بحسب مزاج و هر شخص بتجربه رسیده و در اواخر تبهای مرکبه [illegible]

و تریاق فاروق مناسب است و مجذور هم که در ربیع مذکور شد در کتب سایر نوبتها در جائیکه

لازم نیست نافع است بگره با حرارت مزاج باشد با حب الشفا و اگر بدون حرارت مزاج باشد

با ملوخیا و برش عثمانی نافع است و بد نوع نوبها کهنه این عفونت که غیر از [illegible]

نام کدام است نافع است و بتجربه رسیده [illegible]

[illegible] در سه روز بهر روز [illegible] از طرف صبح تا [illegible]

[illegible] سابق مذکور شد که بسیار از اسباب تبهای عفونی هوا و بارانست که [illegible]

با جلد رسیده متعفن میکنند و با تعفن است که عارض هوا شود پس از اسباب [illegible] مثل مخالطه

بخارات [illegible] که [illegible] و بسبب [illegible] از اسباب [illegible] که بسبب رطوبت مفرط هوا

شود و بران جمله

شود و بران جمله مستعد قبول عفونت گردد و از جمله علامات وبا آنست که حیوانات که [illegible]

دار زیر مثل [illegible] از [illegible] کذا [illegible] انهار [illegible]

[illegible] که از عفونت [illegible]

[illegible] بر روی زمین [illegible]

[illegible] حاصل شود [illegible]

[illegible] و با تغیر فصول [illegible]

[illegible] ابر [illegible]

[illegible] هوا [illegible]

[illegible] اگر [illegible]

[illegible] زعفران سعد [illegible]

[illegible]

و مویز و سرکه و بقولها و سرکه مکرر بنوشند و در خانه باشند و لکن با بهار الله [illegible] سرایه

و بوی رودی که در او نشسته در آن [illegible] که هوای خارج داخل شود چه آن هوا و بخارات [illegible]

با صلاح آنها و حسب المقدور از آن خانه حرکت نکنند و بجای دیگر نروند و اگر بالضروره حرکت کنند [illegible]

بالله سیر و سرکه [illegible] و با وجود آن [illegible] که از حوالی [illegible] هوا [illegible]

پرهیز کنند و از جماع و حمام و گرسنگی و تشنگی احتراز نمایند و آب بسیار سرد بنوشند و [illegible]

بسیار و سیر و سرکه [illegible] و غذاهای ترش [illegible] و شیرینی مطلقا نخورند و از گوشت حیوانات

این [illegible] اگر بخورند احتراز نمایند و الا بسیار کم بخورند و از [illegible] و سیر و [illegible]

خطا از حرکت [illegible] مگر بخورند [illegible] و [illegible] بهم

خوب است و علامات [illegible] و با [illegible] و عموم این [illegible] اگر اول [illegible] که [illegible] در ظاهر [illegible]

لازم است و در باطن [illegible] و اضطراب عظیم [illegible] و بعضی [illegible]

اضطرابات [illegible] تواتر [illegible] که [illegible] نفس [illegible] بعضی [illegible] که [illegible]

و بول سرخ

و بول سرخ [illegible] که بول سبز [illegible] و عطش [illegible]

و قی و صفرا [illegible] از علامات این [illegible] و اگر [illegible] اولا [illegible]

هوا [illegible] که در [illegible] مذکور شد [illegible]

و آب بسیار سرد [illegible] و فصد [illegible] و از [illegible] بالله [illegible]

[illegible] اگر در [illegible] که در [illegible] مذکور شد [illegible] و اگر [illegible]

[illegible] و قرص کافور [illegible]

[illegible] و مروارید [illegible] آب [illegible]

و غذای [illegible] و [illegible] قبل از [illegible] و [illegible] و اگر [illegible]

[illegible] از [illegible] و [illegible] مذکور [illegible]

هر گاه مجموع [illegible] در [illegible] باشد [illegible] زیرا که [illegible]

[illegible] اخلاط اربعه [illegible] و طریقه [illegible] و دیگر [illegible]

برای قصد حسن اتصاف هست و همچنین در علاج تبهای بلغمی و سوداوی مشارکت بسیار دارد والحاصل از علامات
هر یک از اخلاط اربعه مکرر مذکور شده و در تشخیص آن تکلیف است و از ترکیب آنها با همدیگر نیز تشخیص ممکن است
از این مقوله آن است و بالجمله مرار حده در اکثر مجموع علامات از برای هر یک که مذکور شد از نظر نیز
و تمامی امراض با نهایت ملاحظه است تشخیص در کمال سهولت و امر تشخیص مع الجمله تفصیلی که در هر تب
مذکور شد البته نافع است **اما** تب دق که عبارت است از آنکه حرارت غریبه در اعضای اصلیه حادث
جرم قلب را گرم کند و رطوبات بدن را به تحلیل برد و این تب از اسباب مختلفه بهم میرسد مثل اسباب مسخنه
خارجه از قبیل هم و غم مفرط و بالجمله آنچه سبب غلبه حرارت مفرط و یبس بدن شود و از تبهای
عفونی بسیار اتفاق می‌افتد و تابع تبهای که سبب ورم یکی از احشا بهم رسیده باشد نیز منشأ اوست و تشخیص علامات
این است که بعد از تبهای عفونی و تبهای ورمی بهم رسد و کم اتفاق می‌افتد که ابتداً حادث شود و این تب سه مرتبه
میباشد بحسب تاثیر حرارت در بدن و فنای رطوبات **اما** مرتبه اول که تاثیر حرارت در رطوبات غریبه است که رطوبات
بدن بجای خود است تشخیص این بسیار مشکل است بجهة آنکه هنوز تاثیر حرارت در رطوبات ظرف …
داخل نشده

واضح نشده و علاج این سهل است زیرا که هنوز ماده در رطوبات که غذای بدن است اثر نکرده و تشکیل این حرارت (کردیا)
در کمال سهولت است و مرتبه دوم که حرارت قوت گرفته است زیرا که رطوبات معلوم عام است از طرف … (رطوبات)
بدن شروع به تحلیل برده تشخیص این آسان است بجهة ظهور اثر قوت حرارت و فنای رطوبات و علاج این مشکل است
از برای آنکه حرارت قوت گرفته است و رطوبتهای اصلی که غذای آنهاست هم کم شده که حرارت هم عوض رطوبتهای (تبهای)
رفته رفته او را … مشکل است و مرتبه سوم که حرارت تمامی رطوبتهای را به … رسیده و فنای تمام رطوبتهای که
قابل علاج نیست بجهة آنکه در این تب ضعف و … اعضا در درجه کمال رسیده و حرارت قوت گرفته و رطوبتهای که
در مرتبه رطوبات بسیار رطوبتهای جدیده است که از ابدان بهم رسیده بدل آنها است مانند آب … که فتیله
چراغ آتش گرفته باشد و جرم فتیله سوخته باشد هر چند روغن … عوض جرم فتیله می‌توان رسانید (در این صورت)
قابل علاج نیست و حکم کردن به جواز تب در مرتبه اول که مسبوق به مرض دیگر نباشد بر حکما
مشکل است زیرا که از علامات حرکة … تب … در … نوع اول دیگر تب …
موجود نیست و اعلیت آن است که مریض حرکة صاحب تب … و … تبهای عفونی … حکم

به اقسام که گفته شد نیز مشکل است و بسیار شبیه است به تب لازم بلغمی و گفته‌اند عرض نمی‌باید که از اول سوم

است بهم رسیده باشد نیز حکم با آنکه منجر به دق شده مشکل است زیرا که با وجه آن نمی‌باید که عرض

ورم حار است این تب بهم رسیده و چیزی که مبتدای این تب است و اعراضش هنوز وضوحی

ندارد حکم به وجودش مشکل است و گاه مرکب شود با دیگر تبها تشخیصش مشکل‌تر و جنسش ظاهر است

و در مرتبه دوم تشخیص آن آسان است به سبب ظهور علامات که وضوح و ظهورش و لزوم تب است

و دیگر لاغری مفرط در بدن و ازدیاد علامات این تب که در مرتبه اولی نیز این علامات هست

که بعد از خوردن غذا نبض و تب حرارت شدید او بیشتر می‌گردد و رنگ روی مریض برافروخته می‌شود

و این علامات در تبهای عفونی نیز می‌باشد و دیگر از علامات این است که در بول مریض چربی پیدا شود که در قاروره

هست گویا آب چربی هست و اکثر این است که در مرتبه اسهال نیز می‌شود و رنجه به اسهال شدید و دفع

بسیار بوی بول می‌رسد و اکثر این است که در این مرتبه سرفه شدید می‌باشد و هیچ سبب سرفه

در حین شش نباشد که آثار ابتدای سل گویند و در مرتبه سوم مهلک است و علامات واضح این می‌شود و حرارت

بسیار شود

بسیار شدید می‌گشتند و شقیقه‌ها فرو می‌رود و چشمها گود می‌افتد و بینی باریک می‌گردد و گوشها لاغر و صورت

و گونه‌ها گودتر و گردن باریک و حنجره بیرون آید و تمام بدن بهم چسبیده می‌شود و سبب کم شدن

ناخنها بعد از خشکی رسد که کج شود و موها بلند می‌شود و بیش بهم می‌رسد **علاج** این تب

هر چند معوض برای طبیب حاذق و ذکرش خارج از موضع رساله است چرا که تشخیص آن

در مرتبه اول و معالجه‌اش بعد از وضوح همچنانکه مذکور شد مشکل است هر چند اطبای تشخیص آن

و تفرقه میان هر یک از تبها و تشخیص اسباب و علامات بعمل می‌آید از افراد اطبا نمی‌رسد بلکه

طبابت خویش آمد که بعضی از اطبا در یکی لباس و جبه کامل عطاری و تعلیم و تعلم

این علم از رسوم متروک است که اطبا را این علم رجوع و مریض به طبیب عالم حاذق است

تمامی چنین و دیگر از جمیع اسباب و علامات و معالجه به تفصیل لایق این رساله مذکور شد از این

بالمره ساکت بودن باعث است **در شناختن تب دق اینطور باید** آنکه رطوبات و حرارت

منتشر با اعضا می‌شود در مرتبه دلالت آنکه خلع صورت خشکی که در اطراف و دق می‌باشد

هم آنکه از اطراف عروق اعضا رجنبه و مثل شبنم بر اعضا نشسته است و هم آنکه مخلوط با جواهر اعضا شده و صورت
و مزاج اعضا را گرفته نهایت هنوز منعقد نشده اعضا نشده و چهارم رطوبتی است که به اتصال اجزای
اعضا با هم است و آنکه این رطوبت از نطفه است پس هرگاه حرارت غریبه مشغول شد به تحلیل و افنای
نوع اول که به منزله روغنی آمده که در چراغ گشته این مرتبه اول دق است و نزد اطبا موسوم است
به اسم دق و هرگاه حرارت افنای این نوع کرد و مشغول به افنای نوع ثالث که به منزله روغنی
است که منشرب اجزای فتیله است این مرتبه دوم دق است و نزد اطبا موسوم است به ذبول
و هرگاه حرارت افنای این رطوبت کرد و مشغول به افنای نوع رابع که به منزله رطوبتی است
که اتصال اجزای فتیله با آن است مرتبه ثالث رابع دق است و نزد اطبا موسوم است به منقطب و هر یک
از مراتب ثلثه ابتدا و وسط و انتها میباشد هرگاه از وسط مرتبه ثانیه گذشت دیگر علاج قابل نیست
علاج دق
این است خلاصه مراتب [illegible] لیکن [illegible] که به تقریب فهم مراتب [illegible] بوجهی که [illegible]
[illegible] آنچه [illegible] علاج [illegible] که [illegible] [illegible]
و فرقشان با علاج

و فرقشان با علاج بر نهجی معلوم شود پس باید که علاج این تب به تبرید و ترطیب و بس و اجتناب
به تنقیه مثل تب‌های خلطی نباید که در تب عفونت خلطی که محتاج به تنقیه است نباید و اگر از تب
معالجه گشته رجوع به علاج می‌شود و هرچند که علاج دق سهل‌تر می‌شود باید که به مرتبه سوم نرسد
و علاج ذبول و علاج آن با دوا به وقت ابتدا [illegible] و غیر غذا [illegible] لا للو و به انفع ادویه [illegible]
به قدر نیم مثقال با [illegible] به قدر [illegible] و [illegible] تخم خرفه و [illegible] تخم کدو از هر یک [illegible]
[illegible] و کل [illegible] و عرق [illegible] و شربت [illegible] و شربت ترنج و شربت [illegible] به قدر [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] شربت نیلوفر [illegible] از هر یک [illegible] قرص کافور [illegible] و [illegible]
بجهت [illegible] و بعد از آن [illegible] نیم گرم [illegible] حمام [illegible] و صبح [illegible] از [illegible]
[illegible] اقراص کافور [illegible] و اگر صبح [illegible] قرص کافور [illegible] از [illegible]
[illegible] تنها و بعد از [illegible] دیگر غذا [illegible] و اگر [illegible] اول [illegible]
[illegible] به قدر [illegible] بعد از [illegible] هضم آن [illegible] و بعد از آن [illegible] هم [illegible] علاج

حاصل شد الاغ ازان نفع ادویه و طریق حصولش آنست که طرف صبح روز اول ۵ مثقال از [illegible]
و روز دوم ۱۰ مثقال و همچنین روزی ۵ مثقال بر آن افزایند تا به چهل مثقال برسد و همچنان [illegible]
هر صبح میخورده باشند تا سه روز و اگر بعد از آن چهل مثقال شد کمتر از آن نباشد و سه روز که چهل مثقال
روز دیگر باز به ترتیب اول کم کنند تا به ۵ مثقال برسد [illegible] مذکور [illegible] تا چهل [illegible]
نافع [illegible] مستعمل [illegible] و اگر قرص کافور [illegible] لب [illegible] آسیا [illegible]
و هرگاه با تب دق [illegible] بسیار غلیظ باشد [illegible] الاغ مناسبست [illegible] علاج [illegible] غذا
نان [illegible] نمک [illegible] داده [illegible]
هست و [illegible] آسیا [illegible]
بره و [illegible] ماهی [illegible] و مرغچه و خروس بچه [illegible] مریض رغبت [illegible] کله و پاچه
نیز مناسب است [illegible] در [illegible]
[illegible] میوه‌های رطبه [illegible] اطراف [illegible]
باشد در [illegible]

باشد در [illegible] مریض [illegible] سفید
[illegible] حمام [illegible]
[illegible] حمام که [illegible] آب گرم [illegible] از حمام که بیرون [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] و [illegible]
[illegible] و هرچه [illegible]
باشد [illegible]
[illegible] مریض [illegible]
[illegible] علاج تب دق [illegible]
[illegible] علاج [illegible]
[illegible]
[illegible]

مذکور بنوشند بر هند و قرص [illegible] با شیر الاغ بدهند و اگر علامات نزله باشد [illegible] اول [illegible] مذکور [illegible] علاج اسهال که

[illegible] و اگر با علامات غلبه حرارت مزاج [illegible] و آن [illegible] مذکور [illegible] اسهال [illegible] علامات [illegible]

مقعده و باد [illegible] اسهال [illegible] که مذکور شد سوای حقنه و فصد و سایر [illegible] بعد از [illegible] و اگر اسهال

باد [illegible] شیر الاغ [illegible] ماء الشعیر با [illegible] اسهال [illegible] اگر [illegible]

[illegible] سفوف الطین [illegible] مذکور شد [illegible] بتفصیل [illegible]

الحاصل [illegible] مذکور [illegible] و قرص طباشیر [illegible] تخم خرفه بوده و [illegible] شربت [illegible]

[illegible] شربت [illegible] اسهال [illegible] قرص [illegible]

کافور [illegible] اسهال [illegible] قرص طباشیر [illegible] ورق گل [illegible] تخم حماض

بوده صمغ عربی [illegible] از هر یک [illegible] طباشیر گل ارمنی [illegible] از هر [illegible]

[illegible] و نیم [illegible]

با ماء الشعیر [illegible] اسهال [illegible] بوده [illegible]

[illegible]

[illegible] بقوام [illegible] اگر [illegible] طباشیر [illegible]

[illegible] تخم خرفه بوده و قرص طباشیر [illegible]

[illegible] تخم خرفه [illegible] ورق گل سرخ از هر یک [illegible] تخم [illegible]

[illegible] طباشیر [illegible] از هر یک [illegible]

[illegible] ماء الشعیر [illegible]

که اسهال [illegible] جمیع [illegible]

[illegible] قرص طباشیر [illegible]

[illegible] ورق گل سرخ [illegible] از هر [illegible]

[illegible] از هر یک [illegible]

و در وقت [illegible]

که [illegible]

سعفه

سعفه‌ها نوعی از ام علاج گفته‌ایم و با جمله در کتابی که سهل‌الاستعمال باشد هیچ باب ...
باب سعفه می‌رسد و جمله اطبای ... اختصار ... در سعفه ... نهایت تمیز و تشخیص
اثرات سقوط برای ... ذوق ... در رساله علاج
... اطلاع ...
... ومن الله التوفیق الا امور
اورام و بثور ... در رساله ... الوقوع

اورام و بثور

و تشخیص و علاج ... بسیار ...
... بسیار ...
و حارش بسیار ...
بول ... حارش و سوزش و حرارت
...
باشد والاثام

باشد و الا ... و ... باشد
با ... تمیز ...
و ... و ... و غذا ...
... بسیار ...
بسیار ... و دیگر ... بریان
و ... بسیار ... و ... بریان
بسیار ... بسیار ... عدس ...
و ... و ... علاج ...
و ... و ...
... و ... و ...
دواء الملوک ... با ... و علاج

نوع اول از شری در همه بدن آید مداوای وی غرغره او چون نقوع سکنجبین صاف و دیگر ربوب ترش مثل رب سماق و ضمادها
باین نهج است که ابتدا از قطور یا بعده لحم مرغ مملوح ممضه ضماد از باید نمود و ابتدا اگر اکله حسیسه باشد
دیگر سیماد کبریت آن است که بر بار کنند با بر حرص استعمال نمایند و بعضی ایشان است ابتدا قطور
با آب دهن ضماد از شادیه که ایام تر آب و مسکن وجع و منضج آن است ضماد دیگر کندر مر سلو بجد بید
و ضماد از سداب و اگر کسی که مبی هم آن شانه تا بهتر است ضماد دیگر خمیر مایه به سهماطا با روغن اکبر ضماد
دیگر خمیر مایه با هر ساب ضماد دیگر پیاز پخته ضماد دیگر کبسته تمر هندی با شیر و به سهماطا و ... ضماد آید
ضماد دیگر تخم مرد انجیر خشک با سرکه و پخته ضماد دیگر تخم مرد انجیر خشک سعتر با سرکه و عسل و روغن
زردک و اندک بوریا پخته ضماد از شاه ضماد دیگر اگر حرارت و حرارت مفرط باشد ... سرش با کبیرا
و تخم مرو و موم زرد و گل ارمنی سبیه با سرکه و ضماد دیگر اکلیل الملک صلبه تخم کتان ... تمر هندی
اگر ... با روغن گل و موم زرد با سرکه و به در روغن ... و موم و اگر ... گوگرد ... آید
در انفجار اسرع است و ... تمر هندی ... پخته ... در بعضی مجرب است

و سماهار سرکهی

مداوای انفجار سحج

و سماهار سرکه کبریت با هر یک از ضمادها مذکورها در انفجار نافع است و مجمس آن ... و صدع و ... از
آن ضماد آمله بهتر است خمیر ترش ... آید با سرکه کبریت زرد و تخم مرغ عسل و ... از
اینها منضج نمود ... تر بند تا منضج نمود و بعد از انفجار روباه ... جرک آن اغلب آن است که جمعه
ملتئم کرد و اگر خواهد ملتئم شود کلنار مرمکی صبر سقوطری زرد چوبه مازو این اجزا مثل غبار ... بر او بپاشند
و کسی که مکرر دمل عارض میشد ... بجام رفتن دفع آن میکنند و اطراف ... که زود
اند خمه آنکه این است که دیگر دمل بهم نمیرسد ... که در سفر بهم رسد باید که محافظت باید کرد از حرکت
سواری و غیره ... کرد و الا باید که ... و طرف ... بر سر ... بر او ... کرد
آن ... بر سر آن خطوطش از ... میکند و حرکت ... نمیکند که ...
بیم آن است که بهر جا میرسد باز دمل بهم رسد

مداوای سموم

چونکه سموم ... بسیار است انواع بسیار میباشد و ذکر علاج اینها مقصد اطول میانجامد ذکر بعضی از ... در
انفع و ذکر علاج بعضی از ...

معدنیات هندی یا قنبه هاری که هرگاه انسان خویش قیاس دواها از زهر حیوانات مانند جبل بحری و دود و از خطاطیف
و مگس و غیرها واستا و مهرهای مار و سحم و برگ منقصه هر یک از اینها نوع کرین جانورهای که زهرها است
و یا عقد دستس مساو مجموع یا بعض از اینها ضرور است و ادویه و حوانی هر یک از اینها در علاج سموم
مشروح و مذکور خواهد شد و از ادویه مشترک النفع در علاج جمیع سموم تریاق فاروق است و دواء
المثرودیطوس و بعد از آن تریاق الطین که صنف آن است کل و عشاخت الغار مشار
بروغن گاو و چرب کند و آنرا با ادویه به عسل بقوام آورند و بخورانند مقدار شربت نیم مثقال تا یک مثقال
نسخه اربعه بعد یکی از اینها ضماد سازند و این تریاق بدن را از زهرها پاک میکند و دیگر تریاق الربعه
که صنف آن اجزاء حنطیانا را وند طویل حب الغار مر مکی اجزا مساوی با شکر برابر اجزا با عسل بقوام
آورند مقدار شربت یک مثقال و دیگر این ترکیب در دفع تمامی سموم عظیم النفع است ترکیبش
مغز گردو سیاه مغز کرده نمک طعام سیاه نیم ... انجیر مخلوط نمایند و همچنان
ترکیب دیگر تمامی سموم عظیم النفع است مغز گردو سیاه آنجیر طعام از هر یک یک مثقال
بعد یکم ...

تریاق الطین

تریاق اربعه

بعد از یکه اجزای غذا هضم گشته مقدار شربت ... و بعضی در این ترکیب ... و سداب
اضافه کرده اند **اقول** تدبیر عام النفع در سموم مشروبه آنست که ابتدا ... روغن گاو
و سکنجبین و آب گرم ... با شیر و ... و عسل و بورانیه دیگر قی کنند و بعد از آن
در روغن گاو بنوشند و اگر آثار حرارت سم از آنها ظاهر گردد مثل حرارت مفرط و تشنگی مفرط و ...
و کافور ... که محل قلب ... آب ... ریوند و کاسنی و کشنیز هر یک ... بخورانند
کدو و لعاب ... قطونا ... و شیر ... و از میوه ها خیار و هندوانه و آلو و از بقول کاهو و خرفه
و کدو بخورانند و اگر آثار برودت سم از نجیب اعضا و سردی بدن و عرق سرد و خواب ... باشد
مشک ... و با ظاهر ... بخورانند و ... بخورانند ... و جند بیدستر ... و ...
... و ... و ... با ادویه حاره بخورانند و ادویه که در علاج
مطلق سموم ... از اینها ... و اگر درد ... و ... شکم و ... طبع بهم رسد حقنه
نمایند ... حقنه ... از هر یک ... از هر یک ...

شکر سرخ و اگر [illegible] شده باشد [illegible] باشد [illegible] روغن [illegible] بیاشامد
روغن بادام تلخ و اگر غشی و عرق سرد و بیهوشی دست دهد بر اعضا مالیدن بهم رساند [illegible]
بر [illegible] و دست و پا مالند و بعد از آن بقوت تمام بمالند و آنچه از سر پا [illegible] که در آب [illegible] اگر [illegible] هر چه
در حلق بریزند و اگر اسهال و حبس [illegible] باشد حقنه کنند و [illegible] و دندانها [illegible] بغایت [illegible]
ورم عضو [illegible] بهند و حبس [illegible] اول [illegible] همیشه [illegible] بخصوص [illegible] قولنج
و [illegible] و [illegible] و [illegible] نورسته [illegible] اعضا [illegible] و [illegible] و [illegible] و حبس [illegible]
جسم و [illegible] و [illegible] جسمها و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
سرد و خشک اعضا [illegible] علاج [illegible] [illegible] که بکار [illegible] و [illegible]
[illegible] اولا [illegible] کنند [illegible] و همه [illegible] که [illegible] اگر [illegible]
[illegible] و [illegible] با [illegible] و دیگر [illegible] چند [illegible] مجموع
عمل [illegible] و [illegible] و دیگر [illegible] و دیگر [illegible] و [illegible]
گل سرخ

گل سرخ و اگر [illegible] افیون که خورده باشد [illegible] جند [illegible] و [illegible] بدهند
و [illegible] و [illegible] نشستن و [illegible] لازم [illegible] و خوردن [illegible] لازم است [illegible]
[illegible] که [illegible] خون [illegible] نگاه دارد [illegible] که خون [illegible] لازم [illegible] دارد [illegible]
[illegible] هر [illegible] حرارت [illegible] موضع [illegible] و [illegible] و [illegible]
گل سرخ [illegible] با نمک و آب [illegible] از آن [illegible] و [illegible] موضع
[illegible] که [illegible] و اگر موضع [illegible] و اگر [illegible] موضع
[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] در [illegible] از [illegible] عضو [illegible]
و آن عضو [illegible] لازم [illegible] کرد [illegible] و [illegible] که در موضع [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] بهم [illegible] گرم [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]

صفراوی مثل ... در حبه ... انواع امیسانا و در علاج ... نهایت از معالجه الحیه ... در به انواع

این است اولا الحیه در معالجات ... که هرچون صاحب ... ترياق فاروق اعظم ... بکار برند

است و الحیه خاص ها دست ... ترنج و اگر سم ... بر موضع گزیدگی بگذارند ... میکند

و خوردن روغن کهنه که ... برای گذشته ها بسیار نافع است و بعضی معتبر از سایر معالجات

دانسته اند و ... در ... بسیار نافع ... و کتاب التذکره للمفید انه ینفع من لسعة الحیه

التضمید بنخالة الحنطة والخل او رماد قضبان الکرم او الخل او ورق الکمثری او الکراث او القطران

مخلوطا بالملح و ینفع منها شرب ... دقیق الحنطة و کذا البیض التی ... عظام ... و در علیه

و شرب ... و اکل الثوم و البصل ینفع و التضمید بالفروج ... العقرب و الحیه

ینفع من ... الرتیلا التضمید بعصارة الاس الاخضر ... و ... و کذا ...

و ... و کذا ... المحرق المعجون بالخل و ینفع من الزرنیخ و ...

او الذهب ... او الزیت ... او ... و کذا التضمید بالملح والخل ...

وبعد المعز

وبعد المعز و ینفع من ذلک الکراه اذا دخل بطوفا و من یبح لسعة الزنبور ...

... کوید ان عقرب ... از علامتش درد ...

و در جای مختلف بهم میرسد کاهی سرای سخت ... حرارت ...

و غشی و عرق سرد عارض ... و ...

علاج ... که ... و الحیه خاص ... بر موضع گزیدگی ...

و نوش ... گرم ... ترياق فاروق ... نافع است

ترياق ... کبیر ...

... برابر ... معجون ... و خوردن ... نافع است

از همه ... لازم است ... کرفس ...

انواع ... و بر موضع گزیدگی ... و در بعضی ...

و عرق ... و در دست ... و در بعضی ... از جلیل ...

... عقرب ...

و خواب بسیار کسی بهم رسد علاجش به دستور معالجاتی است که [illegible] است و آنچه خاص [illegible] است نفس

در این کتاب مخصوصاً در حمام که [illegible] و جمع [illegible] ساکن کنند و چند روز حمام مکرر رفتن دفع آن است و بیداری سکون

و جمع موضع گزیدگی با نمک بسیار گرم بشویند و بعد از آن خاکستر چوب انجیر با آب [illegible] کهنه [illegible] تلخ

و نمک سوده با آب بسیار گرم ضماد نمایند و شونیز تریاق خاص است **گزیدن زنبور** علاجش [illegible] درم

و سرخی موضع گزیدگی علاجش بعد از معالجاتی است که از [illegible] و [illegible] مانند [illegible] است که

و همچنین گل [illegible] با آب غوره و ضماد سرکه [illegible] و دور [illegible] آب یخ بر موضع [illegible] موضع

گزیده را در آب بسیار گرم [illegible] و بلافصل نقل با آب یخ نهند [illegible] جمع میکنند و [illegible] و جمع

عقرب گزیده و زنبور گزیده [illegible] و از [illegible] تجربه کرده‌ام و در [illegible] زنبور گزیده [illegible] مرزنجوش

و [illegible] در [illegible] در [illegible] در مقعد از یخ [illegible] و جمع آن اگر [illegible]

بطول [illegible] فصد نافع است و علاج هر جانوری که گزنده است که در معالجات [illegible] که مذکور شد و آنچه [illegible]

ممکن که مذکور نشد [illegible] این چهار [illegible]

تخصیص نکرده

تخصیص ذکر کرده علاج اینها [illegible] و ذکر [illegible] و الاغذیه [illegible] که [illegible] است که [illegible] مذکور شد

و ذکر [illegible] که حشرات موذیه را [illegible] سوسنبر [illegible] درجات

که به حشرات [illegible] و همچنین [illegible] و سم [illegible] و [illegible]

[illegible] حلقه [illegible] حشرات و اهل الخلقه [illegible] تریاق [illegible] مذکور شد

و مار [illegible] و عقرب [illegible] زرد [illegible] والله اعلم بحقایق الامور [illegible] درین اوراق

[illegible] و دیگر [illegible] اکثر اینها موافق دستور معاصرین است و [illegible] و آنچه در کتب طبیه مذکور

[illegible] الاطبا [illegible] اوراق

بعضی [illegible] ذکر علاج بعضی امراض و [illegible] در علاج [illegible]

[illegible] کتاب [illegible]

این اوراق [illegible]

در [illegible]

عام احد و اربعین و مایه و الف ... اتفاق ... حاضرین ... درین جزو ان [illegible]

و بسیار ... بعد و در خواهش ... نوشت | اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم

که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است | تمت الکتاب بعون الملک الوهاب ... [illegible]

اول شهر شعبان المعظم سنه ۱۲۱۶

[illegible]

همه سودا که در جزو [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

نسخه شربت بزوری با لوا از مجربات حکیم اشرف که جهت تبهای عفنه و انواع ادرار کند نافع
و مجربست تخم خیار تخم خربزه کرنب تخم کاسنی از هر یک ده مثقال ریشه کاسنی چهل مثقال خشخاش
بیست مثقال قند سفید سی مثقال بطریق معمول شربت سازند و در شربت از چهار مثقال تا ده مثقال نسخه سفوف
و غرغره از برای حلق و دهان و جراحت که در کام و لثه و حلقوم باشد مجربست سماق گلنار فارسی
نوفل پوست انار ... هیل کوبیده چون سفوف ساخته مکرر مضمضه و غرغره نمایند اسهال
با مربا ... گل سرخ که ... بسته ... و نرم کوبیده در ... بچه ... زرد
و اورام حلق نافع و او ... مجربست معجون که بجهت ... از مجربات ... مطلق
ازال ... مصطکی کندر ... ساده ... نرم کوبیده با ... مقابل
هم عسل

همه عسل بقوام آورده بسرشند و در شربت دو مثقال پیش از ... شربت ساعت فاصله دارد ... شربت
احسا الله ... از مجربات والد حکیم محمد ... در قطع تب ربع بنظر آمد
و مکرر به تجربه رسیده است ... روغن ... رفته ... سعیده ... البنج افیون از هر یک
دو مثقال کوبیده بیخته با ... عسل کف گرفته معجون سازند و در شربت از یک نخود تا دو نخود
در ربع ... از نوبه ... از مجربات حکیم عماد الدین محمود ... روز نوبه دو ساعت قبل از نوبه
... نخود تا دو نخود ... نوبه سوم تب ربع ... معجون دیگر که ... لولوی
و مجربست ... ساده ... از هر یک
... افیون ... کوبیده بیخته با ... عسل بقوام آورده بسرشند و معجون سازند
... بسیار سفید ... گل سرخ از هر یک ... مثقال
... گلنار ... و ... و مصطکی ...
... کوبیده و بیخته با وزن آن ... قند سفید سرشته معجون سازند و در شربت ...

یا آب میل شده بسیج شربت بیا از آن از آن و قدری از آن در هر سال تا سه سال [illegible] ثعلب

خولنجان و پوست بیخ کاسنی هندی سیاه کشک شیره گل سرخ تخم کاسنی تخم کشوث از هر یک ده مثقال

زنجبیل و کندر هر یک دو مثقال قند سفید [illegible] قند در [illegible] هر قدر که شربت [illegible] اول [illegible]

اندک [illegible] که در صبح [illegible] نصف [illegible] [illegible] نقل [illegible] از هر یک

[illegible] محموع اصلاح [illegible] از [illegible] با آب [illegible] در ظرف [illegible] که [illegible] و در

[illegible] قدری از [illegible] محرمات از [illegible] مرحوم حکیم [illegible] روغن [illegible] ضعف

[illegible] از [illegible] و [illegible] در [illegible] [illegible] شده [illegible] بر [illegible]

از جمله محرمات [illegible] و از [illegible] زرنیخ سرخ [illegible] سیاه [illegible] القار

از هر یک [illegible] [illegible] که با روغن [illegible] و [illegible] با روغن [illegible] اوده

بر روی [illegible] و [illegible] تا [illegible] آتش [illegible] و [illegible] روغن بگیرد [illegible] از آن

[illegible] از [illegible] آتش [illegible] و [illegible] اول [illegible] از [illegible] قطرها دیگر [illegible] و همچنین [illegible] دستور

تا تمام [illegible] سوخته

109

تمام شده سوخته مجموع روغن بگیرد و در آن حب [illegible] نقط طلا [illegible] و [illegible] روز [illegible] مرتبه [illegible] دفع

[illegible] در [illegible] [illegible] محرب [illegible] زنجبیل [illegible] [illegible] [illegible] و جمع [illegible] از محرب

[illegible] از [illegible] که در اول [illegible] نفع [illegible] [illegible] که در اول [illegible] در [illegible]

دار [illegible] و آنکه [illegible] از [illegible] [illegible] روغن [illegible] و [illegible] در [illegible] [illegible]

[illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] و طرز [illegible] آب و [illegible] آب را [illegible] گرفته در ظرف

[illegible] قطع [illegible] که [illegible] آتش ملایم [illegible] چراغ [illegible] تا نصف

پس از آتش بردارد و در ظرف [illegible] [illegible] اگر خواهد [illegible] [illegible] سه سال [illegible]

[illegible] اول [illegible] [illegible] و [illegible] قطع [illegible] [illegible] از [illegible] [illegible]

و [illegible] آب [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] در ظرف [illegible] و [illegible] مخلوط

نموده در ظرف [illegible] مضبوط [illegible] به تجربه رسیده که [illegible] [illegible] اول [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] و طرز [illegible] [illegible] و [illegible]

بالنگ شش نی ذرع ... ز نسیان برگ طلا ... به بست ... روز دیگر دوای مزبور را طلا نموده بر سر

مثل عقده با اضلاع البته باز کرده باز گذارند که چرک کند و شبانه روزی دو سه دفعه طلا نموده تجدید

کنند و طلای مذکور ... دفعه اول ضرورت ... در دفعات دیگر ضرورت نیست مگر آنکه وجع

و سوزش نماید که طلای مزبور در هر ... دفعه که طلای اصل ... استعمال نماید استعمال نماید

و اگر دوای مزبور در ظرفی که ... شکسته ... اگر ... مزبور را در ... تا معیان بهم رسد و آب

... در مسح ... استعمال ... و این نسخه از اسرار مکتومه و لاو ... مجربست ... حسب ... نسخه الدکا

لا مهر ... خلف علامه ... شیخ محمد ... شیخ ... اصفهانی را از طبع و خلق ...

معالجه نموده ... المجربات

بسم الله الرحمن الرحیم نقل از خط المبرور مولانا ...

... و حنظل ... مولانا ... امیر المومنین صلوات الله علیه مولانا

تخم مرغ ... که ... نموده ... کنند

بطری قمعها

بطری قمعها بو دله باشد ... رفع ... سر ... بخورد ... رشته

بخورند و دندان ... تناول نماید ... تجدید و وجع

مفاصل ... واقع شد دست ... از ... مفصل ابهام

از دست ... رفع ... طرف ... از دست ... رفع ... طرف ... نماید

... رفع مفاصل ... رفع و ازاله ... جراحات

الات ... در ... و ... ازاله جذام و اکله ...

... که در ... روزی قلع میکند ...

کند ... از ... که ... در ... استعمال نماید

نسخه ... از مجربات ... الطیب ...

... مکه ... افیون ... عربی ... مدبر ... و ...

و قدر ... المقام ... ادویه زعفران مشک عنبر ورق طلا ورق نقره ... و ...

نسخه دیگر نیز مجرب است برای بواسیر فلفل زنجبیل دارچینی قاقله و فلفل تخم کرفس رازیانه انیسون
نانخواه تخم ... دل سعد ... ... تخم خیار ... تخم ... زعفران مصطکی جدوار خطمی
کثیرا صمغ عربی از هر یک دو مثقال ... سفید ... مثقال افیون تخم ... بطو... که
... مجرب است ... و تجربه رسیده نافع است ... نان ...
... تخم ... سفید ... حب ... ... گل ... ...
... ... استعمال نماید و ... ... گرم ... جهت ... ... ال
مجرب است ... زعفران ... ... تخم ... ...
... که ... ... مجرب است تخم ... حب الآس ... سعد کوفی ...
کوفته بیخته ... ... تخم ... اورام ... ... سرخ ... ... اقاقیا
... زرد ... زعفران ... ... درد ...
و انواع اورام ... و ... ... نافع است ... ... اقاقیا

... ... شیاف ... ... زعفران ... ... سرخ
... ... از هر یک ... ... زرد
از هر یک ... ... گل سرخ ... ...
که ... ... مجرب است ... ...
... ...
... ...
... ... اندرون ... ...
دم الاخوین ... ...
... زعفران ... ... جمیع ... ...
... ... دم الاخوین زرد ... تخم
... ... انواع ... نافع ... امراض ... ...

ساوی یا کند بگیرند و نیم سیر تخم خشخاش همه در ظرف صحیح بنجوشانند تا یک نیم کلال جوش بدهند

صاف نموده موافق بجهت حفظ قوت که مردم از کثرت مجامعت ضعف بهم رسانند بکار برند و هر روز یک مثقال

سه مثقال در یک مثقال روغن گاو نفت بر روی آتش حل کرده و با هر لقمه مثقال عسل مصفی آمیخته ام از قرب

ممزوج و مخلوط نموده سی حب بسازند از فوائد اجماع یک حب پیش فرو برند که عوض سی زند

حاصل و مجرب است حب زاله حکیم سیحا ارسطو صمغ عربی رب السوس تخم خشخاش افیون

یک جزء کثیرا بهدانه از هر یک دو مثقال زعفران مار نیم مثقال آب بهی بپرورد اطرافا حب سازند حب مرلیه

دیگر مجرب مقوی قوا و نافع در اکثر امراض بزر البنج بیخ لفاح صمغ عربی کتیرا از هر یک شش دانگ شیره بیخ

یک جزء افیون ده مثقال عنبر اشهب از یک دانگ تا یک مثقال حب سازند شراب الدینار کبیر

نسخه استاد بی دوام مثله بزر الهندبا بزر الخیار یک دانگ سه مثقال ورد احمر نیلوفر یکد دو مثقال اصل الهندبا

سه مثقال رازیانج اصل الرازیانج مذلل کشوث را در حب یکد و مثقال بزر القرع سه مثقال

شکر عسل ما قدر الحاجة نافع باذن الله مشروف ممکن الله هو دائم البقاء شربت بزر الخطمی

دو مثقال

دو مثقال عود نیم مثقال سنبل اگر بوری الحمید مثله القاقله اصل الهندبا ورد احمر بزر الهندبا بزر الکرفس

اصل الرازیانج بزر الخیار بزر البطیخ یکد سه مثقال رازیانج دو مثقال شکر خل مرکل و احد من قدر الحاجة

سفوف منه ابضا لقطع الدم عن اللثه و منع التاکل و کل بزر فدم کون بعد الاسرار

طباشیر احمر ده مثقال [illegible] ولا ایضا قدر الحاجة

و وجدته کذلک حب ینفع ایضا لجمیع الامراض الحاره والاسهال الصفراویه و هو اجمع الاسرار

[illegible] صندل ابیض سه یکد دو مثقال تخم خشخاش تخماق غرس کنیره

تخم کاسنی تخم خیار تخم کدو کلی سرخ یکد سه مثقال [illegible] لعاب بقدر

یکون حب ساخته آدمی و نیم کرد رود و هو الحب الدوویه القبیسه ینفع ضعف و سوء مزاج

و ینفع عن امراض الکبد و ضعفه و تفش الارواح و الحرارة الغریزیه و تقوی الدماغ و ینفع

من امراضه و ینفع فی تقایا جمیع الامراض و اوجاع حمیات البلغمیه و هو نافع فی نزف الدم

جمیع الاعضا و نفث الدم و هو تریاق للسموم الحادة الساکنة و اظن انه ینفع من الدق و السل

حب ... عال ... الكبد ... ينفع من جميع اقسام السعال والعطش و ...

في هذا الباب ينفع منه واظن انه لا عديل في السل صفته كثيرا [illegible] نسخه ... نقشه

[illegible] ... كه در ... ٥ ... كه ... مقدار ...

نقش ... [illegible] ... بالعرق ... شربته ...

[illegible] ... الحيض بخم الخيره ...

... [illegible] ... اسماعيل ... ينفع

... الطحال ... وتقوي الكبد والمعدة وينفع من جميع الحميات خصوصا الربع وقد

في الدقة وسطر الغبار وينفع من سوء القنية ... وينفع ... الحيض والبول

وينفع من الدوار والصداع والصداع ... وجميع امراض الراس الذي ... ذكرته

كلها ذكرنا واظن انه ينفع من اكثر الاسهال ... وينفع ... وفيه ... وقد

[illegible] ... نسخه ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... كل ... فيه ...

... عمره ... الحكيم ... رحمه الله ...

... الحكيم كل ... [illegible]

... ولكن ... تجربه ... الدول ... الحماري ...

... حكيم ... رحمه الله ... [illegible]

... ٢٥ ... ١٢ ... ١٠ ... ١٠

... معمول ... سوء القنية وتهيج الاطراف وقد جربته مرارا

نقده صاحب التحفه ... [illegible]

لقطع الرعاف ... تجربه حب للربع منقول من تحفه المومنين

افيون زعفران قند ... ٢ ... ١ ... ٢ ... ٢

نقده ... زعفران ...

از هر یک مثقال سفرجل بحبه نم و هوار وارث غراب برون که شکر مثقال بکوبد [illegible] سنبل
قاقله کبار رحل قرنفل دارچینی سعد بوبت اترج زرنباد زعفران هر یک [illegible] مثقال سفرجل
بخوبی وسمه بجهه سرباز [illegible] اعضا مجرب [illegible] ورود مجرب [illegible] للقروح
والاکله ونزف الدم وازاله اللحم الفاسد ونبات الصحیح [illegible]
[illegible] بذر به سفوف من تراکیب [illegible] ومجربات لتقویه الاسنان ومنع المواد منها وقطع
نزف دمها وینفع من القروح الخبیثه [illegible] نزف دمها وازاله اللحوم [illegible]
وانبات الصحیح وصفته بزر الفرح طباشیر بذر الکزبره ورود احمر [illegible] هندی [illegible]
[illegible] بیح مرجان بزر قطونا [illegible] هندی [illegible]
[illegible] فوفل [illegible] الحمیع و سعد قرص لروح الاورام الحار
ذوای عضو [illegible] جمیع [illegible] الروح للحکیم [illegible] حکیم مجرب [illegible]
وکان [illegible] ومجربات [illegible] وبعض [illegible]
الله [illegible]

الیه طین الاحمر [illegible] قد رضیه لیبقا یعرفونه و یستعملونه وکان یسمیه بقرص [illegible] سریع الاثر
ازبرای اخراج تیر و پیکان و خار و امثال آن [illegible] را جمیع [illegible]
[illegible] که بسیار بسیار خسته [illegible] پس [illegible] اورا [illegible]
[illegible] اورا اگر [illegible] که در حال اخراج [illegible] منع الحبل [illegible]
[illegible] قبل از [illegible]
از جمیع اخراج [illegible] که الله [illegible] حمل [illegible] و همه [illegible] تعالی و کرم [illegible]
[illegible] بتعلیم ان حمیه بود [illegible] سفوف لورم [illegible] مجربات [illegible]
[illegible] وکان [illegible] الاسرار [illegible]
[illegible] را [illegible] در آب [illegible] که از [illegible]
بر سر [illegible] وکج [illegible] بر سر [illegible] [illegible]
[illegible] ثابت [illegible] المجربات

المکتوبه را و بدحلبی حه بنال [illegible] بوت پسته تخم کشیز اکد
و ببال [illegible] مصطکی محکت نم بنال [illegible]
[illegible] بعضه مبرق و بحل و بمرح و ستعمار و اشربه همه از نسخه کحل العین واکر امراضه
و هو من بهر اما ای نقض به جرب بلا زایل و بیاض بر طرف کنند و دمعه و حکه و ضعف باصره
نافع است امیرون جنبر که [illegible] اندرو غیبی [illegible]
[illegible] سنگ اجزاء کو بیدا و بحته مثل غبار استعمال نمایند
قرص سطر انعم من عم ابد رحمه الله و کان یعتیا من الاسرار [illegible]
طباشیر سنبل الطیب [illegible] اصل السوس بنال
قرص اللحم احد تعنیفه منهم رحمه الله رفت روح من تعذر [illegible] بقدر
لابق موم زرد و دهن ازیت بستعمل ادا منهم رحمه الله للاکله [illegible] القراح
وه ثقال مشک [illegible] با هم بکوبند و لته از حوب بسه دهان باهر جایکه باشد بپوشند
بپوشند واکر

بپوشند واکر در دهان باشد به از ان مالکه بسته بر ان بر شعفا تو با هو مضموضه نمایند واکر طرف از دهان
بهم برسد جنگ او کوبیدا در دور نمایند دوا للاکله و بعض الله [illegible]
[illegible] با و بپوشند [illegible] ضماد او از برای قرحه مجرب
استادی و لها بضاد [illegible] حب بسته تخم و در طعام بپاشد و اول
تا نشیند طلا از التجرب مجرب و هو من الاسرار المکتومه زرنیخ احمر کبریت اصفر شیطرح بمقدار
کند رس عد تمغات [illegible] زراوند که مازو حرار نیز
کو بیدا بروغن زیتون سرشته شب باشند و صبح بحمام روند طلا الکحه از دجوله با سعد اکسیه
بپاشد طلا التجرب نفط سفید زرنیخ زرد ارمنی تمکال [illegible]
بسیار روغن کار سرخ بسیار و مجرب است المحکه باب المرکبات والله اعلم
رساله دیگر در معالجه بعضی امراض که اکثر برامجرب نمائیده صمد قرص راوند که دردسر زعفران
و دیکه المولد بزر البنج پوست بیخ لفاح مساوی الاجزاء او اقراص سازند با آب کاهو حاجت

کبد و معاصهو صعف و باه و غلیظ و سهو و آب بجوارش روحی ان زنجبیل ملغدر سنبل لطیف آب
از هر یک شش مثقال مصطکی بالخولنجان سونف از هر یک سه مثقال کرفس نعناع یابس از هر یک
نیم مثقال کمون کرمانی سیح جب بان عاقرقرحا از هر یک دو مثقال دارچینی هندی نیم مثقال اجزا را
کوبیده با عسل معجون ساخته در شربت دو مثقال و هم شتابت عسل را که کهنه فلفله و نانخواه
افسنتین مصطکی از هر یک ده مثقال صبر زرد سه مثقال اجزا کوبیده با گلاب خمیر ساخته
ضماد سازند در روز یکبار فروح حبس و موسرح نافع است از کتاب کامل الصناعه
دیگر سنبل الطیب ان انمدستاد نج از هر یک نیم مثقال از جربهه و گل محکم بهبا کحبه موسر خ
نافع است ساق کتک را باش ملایم جوشیده یا خوب علی الطلوع کوفته و عصاره آن الکحم آمسید از جمله مجربات
است دارو سکه غیر از حرارت باردلو و سیم سه اندروت در مثقال وسها لاخوین کلناراز هر یک
نیم مثقال قشور کندر نیم مثقال اجزا کوبیده دار و سه دارو که حرارت ضعف کبد صبر زرد
قشور کندر کلنار از هر یک سه مثقال دار و حب ساخته مثقال بکحه کبر بیشتر سه ان الی بر ش
بالنعناع

بانعناع حضه تا ناوالرسا خشک ان مجربست و داروی که حمره رات خشک نقطع میکند
صبر زرد و قشور کندر را از هر یک نیم مثقال کسر حت دو مثقال گل مختوم دو مثقال را اجزا کوبیده سعید
از هر یک دو مثقال دم الاخوین سه مثقال عصاره لحیه التیس اقاقیا از هر یک سه مثقال مر یک
نیم مثقال اجزا را نرم کوبیده با سفیده تخم مرغ و زعفران کوکس خمیر سازند و به موضع بچسبانند ولد
همکه بار مشکوت حبلی باشد مرمی که کوسه بقا وعرحت کنند نیم ابن عقدت آب صاص
از هر یک دو مثقال دو عی کل مرخ چهار مثقال که نهنه و روغن رهعند آب بکحه مر شسم ما مد
هر مسکه بکحه ریعا بادع آب نیت قلقطار محرق قلقدیس زاج قبرس ایا مجرد محفظه
و دع مجرقه شعو له عفص مح محرق منطفی کل حمره نور قرطاس محرق ته را باشی گونه
در نجه که به بانج و نیلد لعبه از انکه و داغ ببر که سند شهد بعد بکحه بلیع رنگ کج بار که
خمیره و سر بکر به محر بسته بکوفته بکحه سهات از عصو صا سهاک کسه دی مجرب سه ملکی از سرخ
شش مثقال زرد ریحان سک مغول سه مثقال توده در مثقال الطیبا شیر مرمر مثقال کو مس

یکمثقال و نیم صندل سفید دو مثقال تخم حماض سه مثقال زنگار سه و صمغ عربی از هر یک دو مثقال زعفران
هر دو یکسان یدق الجمیع و یسقی مع التراب لئلا ان یلقی فی التراب و قطع الحدید الحاد و اضمدها لکبد
بهذا الضماد صندل ابیض و احمر یکد اربعه دراهم ورد احمر سته دراهم سماق جلنار یکد
دراهم طین قبرسی و عصاره لحیه التیس یکد درهمان یعجن بماء لسان الحمل او ماء ورق الورد
و یغمس فیه الخرقه الکتان و تلقی علی الکبد و تغیر حالما جف و سنجو بها طلا کنند که بر کبرش جانوران
زهرناک طلا نهند نقط سفید بیت با نقط ازرق با سبز تخم و خام با روغن گل و چند سیر
با روغن یا روغن زیت تا صاف کنند تا آب بر سر آید و نیم سیر و عصاره بود نه چوب و گوگرد با کمان
و مرغ خانگی یا خروس که زنده سینه او را بشکافند بر آن موضع نهند و این تجربه است که فایده شود و دیگر نیز نهند
با سرکه و نمک و سرگین بز همه کرده تیک جانوران را سود دهد که کرده که بتاری جا گویند دیگر زرنیخ یکمثقال
با نمک طلا کنند سود کنند و دیگر هر یک از آن را سود دهد و این واضح و طریق اهل مصر است و سنگ سنید است
و بهار نارنج سفید است و آب ورد که طلوع سنگ است تنها و با سرکه و طبیخ موش و ... زیتا کم
بتاری الجود

بتاری الجود گویند و طبیخ راسوی بزند که بتاری این عرس گویند نیست و دارو که زنیکه
با جانوران زرنیخ یک کار از روی بر زرنبا مغز خرگوش با سرکه و روغن زیت که ... و ... اندر روغن
زیت حل کرده و برگ صنوبر تازه و کوفته در روغن زیت آغشته و چون ... کلکه
که در خانه که تیک بسیار باشد اگر گوگرد سود و دود کنند همه بگریزند و هم چنان دود که سیدا
آب از ابیض ... با پوست نارنج را بسوزند تیک نرود و هر که گوگرد در سوراخ
مورچه ریزند همه بمیرند سرب ... خشخاش حشیش ... اصل السوس دو مثقال
سیر با تخم حداید صمغ عربی کتیرا دو مثقال تخم خطمی نیم همه سوده کوبیده ... سیدا
[illegible] جمله ... بگیر ... هر روز ... قدر ... [illegible]
[illegible] فاروق ... و طریق اول ... سر خام ... و بعد از آن ... [illegible]
اگر ... [illegible] ... والله ... دیگر ... [illegible]
سیر کوفته ... [illegible] ... اگر ... معلوم که خوب است والله

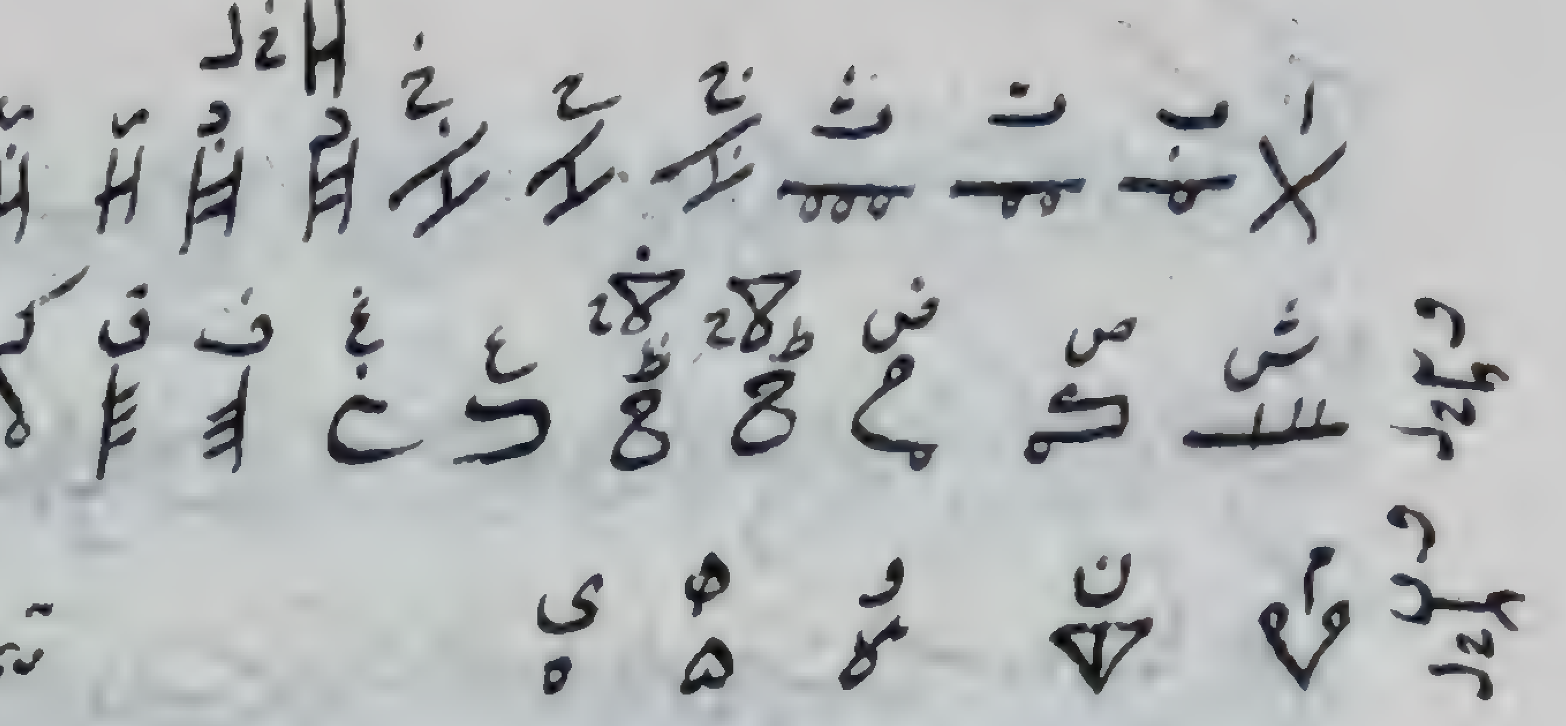

تتمه معالجه

د ز ه معالجه کرده و ق   سرر اسهال طبیب ذکی نموده اند چند یوم طرف صبح
خاکشی عرق کاسنی سکنجبین میل کنند و حیاتکه مطلقه نرمه که غذا ازین باید ابت
آب میل که باشند و طرف عصر یکماک نیم ارجوارش عود میل نمایند و گاهی سفوف عود
بالنگ سه ماک شربت [illegible] با لیمو و گاهی دانه اناردانه پروده باگلاب شسته در هم ماک
طباشیر غلط [illegible] میل نمایند و بعضی اوقات گلقند [illegible] ماک سکنجبین میل کنند تا اشتهاء
و نعنعه در [illegible] الطریقل عود جوارش صبح سه ماک میل فرموده [illegible] آب گرم از عقب ان میل
نمایند و تعلیل درنده فرموده باشند و از اغذیه غلیظه [illegible] قبل از ظهر وقت
نان [illegible] بالنگ یا پوست پسته ترش که آب لیمو و [illegible] باشد و بعد طعام
کم روغن

کم روغن با دو دانه مغز [illegible] و زیره ها [illegible] سکنجبین و بعضی روزها بعوض غذا [illegible] وزره
نازک که [illegible] بفاصله در ساعت صبح سه ماک سکنجبین میل نمایند با لاارین با چند قطره کلاب
میل که باشند روغن گل با [illegible] طلا فرمایند و در فصل بهار تنقیه و حقنه
بیست و چهار یوم [illegible] میل کنند و بعد ورزش [illegible] حب [illegible] میل که باشند و از اوضاع
و افراط کمال احتیاط فرموده باشند نافع خواهد بود ا ع   نسخه جوارش عود سیل
اسهال است آب لیموات [illegible] آب [illegible] هر یک چهل ماک کلاب عرق بیدمشک
هر یک سی ماک قند سفید [illegible] ماک بقوام اولده عود قماری یکماک پوست ترنج
سنبل الطیب هر یک سی ماک [illegible] سه ماک قاقله کبار ماک طباشیر دو ماک زعفران
یکدانک مروارید ناسفته دو ماک عنبر اشهب نیم ماک کوبیده ممزوج نمایند نسخه سفوف عود
مرر اسهال گل سرخ پوست بیرون پسته طباشیر سنبل الطیب [illegible] قاقله کبار
کهربا صمغ مروارید ناسفته از هر یک دو ماک عود قماری سه ماک کوبیده سفوف سازند

نسخه ضعف قلب از سردی یا گرمی ضعفی که از بخار باشد هر یک از هلیله ثلث جمیع سه
پنج مثقال و روغن بادام را سه مثقال و عسل کف گرفته معادل و پنج مثقال سه بار
روز در زیر جو کند سه اسماک نباشد — برای خشک شدن دل از غیر سحر مرار الصعب گوشت
روباه بریان کرده با انگبین انجیر بخورند

جهت درد عضو از قبیل دست و پا که بی‌حس شده باشد این اجزا سماق ماز و قرحا
قسط سنبل الطیب برگ سماق سطرنج فلفل موی به برگ مورد سماق اجزا را نرم کوفته
در دیگی ریزند آب چندان که بقدر چهار انگشت آب روغن کنجد و اصل کفه بجوشانند
تا آب برطرف شود و روغن بماند پس از روغن و ادویه در هاون کفه خوب بسایند پس آن عضو
وقت سماق در حمام یا آب گرم آن عضو را ... از آن روغن بمالند و ... از
... و ... از ... سه دفعه کرده در ... آن روغن را ... سماق ...
خوب خواهد شد   جهت تسکین الم نقرس ... آب ... صاحب نقرس

کتابخانه آستان قدس
ویژه خطی

برای خوردن زالو که در گلو بماند بجهة کرم گوش قطره آب زهره چکاندن کرم را بیرون برد رفع
کرم گوش قطره آب برگ شفتالو و قطره آب تخم زردآلو که جدا جدا ساییده گرفته در گوش
چکانند کرم را بکشد بجهة کرم گوش سرکه که سه ساعت در وی قطره آب انار در گوش چکانند
کرم را ببرد اگر آب در گوش رفته باشد یا درد کند در بین [illegible] نیز باد در دست گرفته باشد آب
بجوشانند و صاحب مرض گوش به بخار آن برابر نهد و اگر از سرما و رطوبت شده باشد قطعیه
سیر بر روغن گاو داغ کرده در گوش گذارند و اگر درد گوش از رطوبت باشد تخم نعنا را
روغن در روی آتش جلا کرده تدریج تنقیه شود روغن الله در گوش گذارند رفع
و مجرب است و بچکه آب برنج در طرف لوله داری که بر روی آتش گذاشته باشد گوش را
آنگاه در حالت جوش دم لوله را میان گوش گذارند که بخار آب به سوراخ گوش رفته درد
گوش نافع و مجرب است برای صدای گوش و صوت سعال و دماغ و کرانی گوش مفید است
اسطوخودوس تخم [illegible] که در وی نمک و مرزنجوش [illegible]
[illegible]

بوست [illegible] کات [illegible] و [illegible] در [illegible] غسل کرده [illegible] معمول
معمول [illegible] ارکب [illegible] و [illegible] شاول [illegible]

بجهة درد شقیقه آب حنظل در بینی چکانند بشود

بجهة رفع شقاق حشم بول کودک احتلام نارسیده در طرف چشمین با عسل بکوبند بریزد
اکحال بول رضیع مادرش حسم [illegible] کرم زیر حک کهنه و [illegible] سفید حشیم

را ببرد و نفعات مفید بود حکیر گفته است زراوند که چون در چشم کشند سکوری ببرد قدری

ترنج با سیر و خمر حلکرده اندک در چشم کشند در دراسکن کند نفع سپید جلد چشم

روشن کند و حواس خمس او را و بعضا قوت دهد کودک که در چشم مقعد ورس زنان

سیاه چشم شود او نیز سیاه چشم شود و مراد از حفظ صحة العین فی ... ان یکثر من اللون

الاکثار و قرائة الخطوط المقرمطة الدقیقة والنظر الی الشی البراق ... الشمس و ... و ...

الفصد والحجامة والاستفراغ والنوم ... والاغذیة الغلیظة وکل ... المعاک ... الراس

والتعصیب ... الراس ... و ... من ... التربع او النور الحلوا ... ا ...

... ... فیه العین ... و ینظر الی ... الکحل ... الحصص

فانه ینفعها و یحفظ قوتها مدة طویلة دستور

بحبه یار

بار سهادن ... دندان کی رفع ... شود ... رفع درد دندان شود ...
بربان کو

بربان کند با سرکه معجون کند و در زیر دندان کرده بکند ایضا بجهة رفع خون بن دندان

با اب بارب مضمضه کند ایضا برگ مورد را کوبیده اب ... که اب ... مضمضه کند و ...

محکم کند رفع زردی بن دندان عقیق سوده بر بن دندان نهند و دندان جلا دهد

محکم شدن بن دندان نمک طبرزد را نرم ساخته صبحها بالشویند محکم شود

پای دندانها علف خرنوب بومی را کوبیده اب ان اگر ... هندی را در ان

حلکرده مضمضه ... مسواک که دندان ... از حرکت باک کند صفت ان شاخ کاو کوهی

محرق کف دریا از هر یک پنج درم ... در مصطکی سفال پاره حبنی از هر یک ... درم نیم

ساذج هندی ... درم ... کوفته بجهة بر دندان ... دندان

کهربا قنبل ده درم فلفل چهار درم حماما سه درم ساذج هندی ده درم مارو

هفت درم بدستور که ... سفوف سازند در اسکن قلع ... کند ... و ...

کوفته و بر ان دندان نهند جائیکه ... دیگر نرسد و ... صبر کند تا برابر

ستون بحوط مع الاسنان صححها بیمع فی ذلک قرن الایل محرق کزمازک سعد وورد
سنبل الطیب کمی جزو ملح اندرونی ربع جزو بیس بدو جمیع مم مالکل الاسنان ان یخشی
بالمصطکی و النبات و لکک و ماید الهما الثما کل قلیلا کل یوم بالسعد و الفلفل
المسحوقین او ثو خدم و جوز السرو و کزمازک مسحوقا و بدلک به کمکش الرازی

در امسکه حیر غرغره کنند نصل باغ ان و سوس کلام مفید لها خردل زنجبیل فلفل فرح
ن دربو سوبیر سعتر نمک سوده زم ما با سکنجبین عنصلی ، انکه در دوم شوکوس
و امثال ان

و امثال ان را حوس بها به غرغره کنند

برای درد گلو

و لا سید کی ان الخیرا در اب حوس صاف که اب از اغرغره کنند به اگر کسی را گلو زلو
در زالحلق و گلو مانده باشد هر یک از ان لوویه مذکوره را کوفته با اب یا سرکه حل کرده
غرغره باب لوویه ایست نمک انقوزنا خردل بوده در قسمین سوبیر شیح
ترمس حنظل سیر عصا برگ خرنب و اگر معبا فروریته باشیح قیصوم سوبنیر
ترمس قنطوریون کا باسرکس از هر یک درم با سرکه ممزوج که تحیه کو بر
بجه ربیع در کسبنه حقنه ر سار حواله بر طرف شد برای رفع درد دستانکه کمار سر باشد

عرق مصروع دفع کند حبس الطلا شهد عجائب المخلوقات گوید که صاحب طلی گور آب دید
که هر روز سه نوبت بول حقنه شدی تا شاید مجرد این خواب خلاص شد و این آب گ
صاحب طحال شد رد تا میدن بول

حبس بول آن ن با حمول ثمر این شکل ... در آن ن ... و درسار عجوه است
بسم توسته اهکه مهلکه رفع کرد معجون کهی منع بول فراس کند و مجرب است
صمغ ال پوست بلیله کابلی پوست بلیله آمله مقشر از هر یک ده درم بلوط مدبر مقل ... درم
کند ... آس مبعه یابسه از هر یک پنج درم مرصافی سه درم عسل صافی سه وزن
لدو به ربری

[illegible] سلسل
لدو به شربتی ... صباح و شبانه اول ... وار اغذیه ... تجاوز ... معجون ...
البول و تقطیر البول نافع و سیلان مذی و افراط طمث را ... و ... ان کسمر ... حکت
بلوط مدبر مقل کلنار کندر از هر یک یکدرم تا نخود ... از هر یک سه درم پوست بلیله
پوست هلیله زرد و هلیله سیاه از هر یک ... صافی سه وزن لدو به قرص ... بول
... تالیف حضرت ... خادم مخدومی ... اصف ان بلوط مدبر
حقف بلوط کندر ... آمله پوست هلیله ... از هر یک سه درم ... خروس محرق درم
... سعد کوفته ... تخم ... از هر یک یکدرم پوست ... بیم درم
حقف بلوط قرص ... با آب سرد بنوشند و اگر ... غالب ... با شربت ...
... برهند برای ... جماع دل ... معجون ...
... معجون ... از مجربات است ... سیاه در آب ...
... تا آب او را جذب کنند و برگ ... را خشک کنند و ... ود

بکوبند بعد از جوشیدن آن در روغن تخمهای انرا با تخم زردک و حب صنوبر
هر یک سه مثقال و دارچینی و فلفل مصطکی هر یک نیم مثقال مجموع را نرم صلابه نموده
با عسل کف گرفته بقدر کفاف سرشته هر روز دو مثقال انرا بامداد با شیر گاو تا سه ماه
چون سیاه میل نمایند و امر عجیب مشاهده نمایند ایضا جهت قوت باه تخم زردک پنج مثقال
دارچینی دو مثقال اجزا را جدا جدا کوبیده و داخل هم نموده اول قدری گلاب بر روی
آتش نیم جوش کنند و زرده تخم را در میان گلاب اندازند که دماغ نشود و آن زرده
بردارند و مقدار یک مثقال اجزا را بر روی آن زرده ها پاشیده میل نمایند و هر روز سه زرده
تخم با این طریق میل نمایند و بعد از آن انچه که بینند بخواهند مجرب است معجون انقردیا
کبیر و این معجون بلادر نیز گویند باه بیفزاید و درد پشت و ریاح غلیظه را و لقوه
و صرع و فالج و رعشه و تشنج و استرخا و لقوه و نسیان را نافع بود و مشایخ و مردم
پیر و مزاج سرد را منفعت موافق بود و معده و قوه هاضمه بود و ذهن را ذکا کند و سعال سرد را
قوت دهد

قوت دهد
و معجونی تحریر را ... کنند صفت آن فلفل و دار فلفل قرنفل نوشادر و ... از هر یک ده درم
سداب حب الغار زراوند مدحرج جنطیانا حب بلسان شیطرج هندی خردل ... از هر یک
پنجدرم عسل بلادر چهار مثقال همه را کوفته بیخته بروغن گاو چرب کنند با عسل و زن
... عسل صاف بقوام آورند و معجون سازند بعد از سه ماه استعمال کنند مقدار یک مثقال معجون که
سلامتی ... و ... بول را نافع بود و ... کنند صفت آن تخم
... از هر یک ... مرضا ...
... معجون ... بقدر ...
نافع ... مجرب ...
هر ... صفت آن فلفل و دار فلفل ...
...
...

را بجوشانند و دهند که انگورها مطبوع شود سحر ناخن را بگیرند و دلها آب همی باید سکو قه بالای سر معجون کنند بگوراره

اسحه و عنب کتهی بخیلا دهند بعاقبت عاشق شود زبان زاغ سیاه را خشک کنند و بسایند

قدری در اهل مطعومات بخورانند و دهند البته بروی عاشق شود و مجرب است ایضا بم ١٠٦ اطراف عارض

و تحت نفس بود مقراض نعمه باز کردم اصحیه طعام مراه کنند همی از دلها بجور حب المحلب

باعث الفت خصمان و کلها هر نفس با بد شود حال که چهار رلا کر تراب المربعا بنمایند در ساعت مسموم

روز چهارشنبه بردارند جهت رفع عداوت و تفرق مجرب دانسته اثر دو آنکه حی و دم تعویض کنند

با ملکوکا و زبان لولو با میران و مرماحور زر بخوش سقر قارس عود خام به هر یک معالی

کوفته و شراب سبب ساری برسته بدستانکه کسی را که عاشق شود بدهند غش را زایل شود و اگر

چهار روز نان در شراب جنب واران شراب کسی دهند که بخلق دشمن شود آب شود

و اگر کسی خسته شود داند کاره بشناد و رسال شراب کهنه همی عمل کنند اگر خواهند که دوست

زود تر سیاه شود سرکه کهنه بکلاب هر هفته یاد روغن و دانه با سیر سیر ابر بسته عود

برو برد هم

ببرند سر دو کهیره بهند لدود به که تسکین بعد ده بند که بهنه اخراج بمقعد باد و خر حرکت

ور جال لنسنبار بطرف منسع از بر ده ال کمای حی شود افیون مقدار خشخاش ده درم

لحم کاهو سی درم و ده رطل آب جوشانند تا بر طیار لد بیم رطل گندم با بیل داود ریخته

بجوشانند تا آب تمام شود پس آن گندم خشک کنند بکوبند و نمایان ارزان هر که بخورد بجود مفر البیض

جو علم حبه بهر رحمی که از تارو سار خبر است کرها بنشیند زهر بیرون کشد آب دهن لدغ زهر

کژدم را ببرد در عجایب المخلوقات گوید که صیادی نزد طاوس و خوی کن که با فسون کژدم را

بگیرد و بدار خوامن افسون برکژدم نعف لود طاوس کند که این عقرب ار ما صید است

دهند تر دو بول رضیع بر رشله کره دهند و اورا در تنور گرم بنشانند با عرق کند صحت یابد

و اگر بر چوب بالند صمه یابر و با کمال عار رسم حسم بهر دکس و کسی که سگ دیوانه گزیده باشد

موی سر او را بسوزانند و خاکستر او را با سرکه بر بست موضع نهند نیکو شود عرض کلب

سگ دیوانه باشد و ار کرمن وسواس انکار را ساما واختلاط عقل و هوان و تشنگی

دخشکی‌ها حادث شود و از مردم و چیزهای روشن بگریزد و اعضا خصوصاً روی سرخ شود

و در روی بثور و قروح پیدا شود و آواز بگیرد و از آب فریاد کند و چون آب ببیند بترسد

و رعشه و گاه باشد که آواز سگ کند و خواهد که مردم بگیرد و اگر کسی بگیرد یا بگزد و فضله آب

و طعام آن بخورد او را همین حالت حادث شود و بعضی را این حال بعد از شش ماه و بعضی را

بعد از شش روز و بعضی را بعد از هفت سال نیز گفته‌اند که حادث شود و سگ در حوالی ربیع

دیوانه شود و علامت سگ دیوانه آن است که گرسنه و تشنه باشد و طعام و شراب نخورد و از

آب بگریزد و چشم او سرخ بود و گوشهای او آویخته و دم میان دو ران برده و آواز او گرفته

و هر شخص را که ببیند حمله کند و سگان از او گریزند و کسی که سگ بگزد با هرکه سگ کوتاه

کند که سگ دیوانه گزیده است یا نه و تجربه آن چنان است که [illegible] را بخوید که از آن

موضع بیرون آید و پیش سگان اندازند اگر بخورند سگ دیوانه گزیده است یا نباشد ملوط

و جوز بکوبند و در آن موضع نهند و پیش مرغ اندازند اگر بخورد و اگر نخورد و بمیرد

سگ دیوانه

سگ دیوانه گزیده است علاج او آن است که هر چه زودتر بگذارند که منتشر شود [illegible]

چراکه [illegible] که دیوانه شده باشد و باید که سر جراحت را فراخ کنند و محجمه بر

عرض کنند تا خون بسیار بیاید و بیاورد چیزی بر آن موضع نهند یا جنبش بادنجان با نمک

و زنگار [illegible] سه درم [illegible] درم و سه درم قلقدیس [illegible] درم سقمونیا [illegible] ده درم

سنگ آهک چهار درم [illegible] سوخته چهار درم بکوبند و با سرکه بسرشند و طلا کنند با [illegible]

[illegible] بکنند [illegible] مطبوخ هلیله [illegible] افسنتین [illegible] بادیان [illegible]

هلیله سیاه [illegible] درم اسقمونیا [illegible] نمک هندی [illegible] درم [illegible]

و [illegible] بکوبند و با آب [illegible] بسرشند و [illegible]

با هلیله سیاه [illegible] [illegible] اسقمونیا [illegible] نمک هندی [illegible]

با اسقمونیا نیز مفید بود و غذاهای چرب و گوشت مرغ و کبک و دراج فربه [illegible]

و شراب [illegible] [illegible] که [illegible] و آنچه [illegible] و در آن [illegible]

و باید جهد کنند که آب بخورد و الا هم هلاک باشد و گویند که اگر پوست کفتار با تو بکنند و لوا

آب بخورد نافع باشد بااینکه از زرنیخ تشبیه از پوست کفتار پوشند و از آن آب خورد

و اگر جگر سگ دیوانه بر موضع زخم نهند یا بریان کنند و بخورند مفید و تریاق کبیر و تریاق

اربعه و هر اسیر تناول کنند و صفت دوای السرطان این است سرطان نهری زنده

در دیگ مسی نهند و بهم در آتش نهند تا سوخته پس ده درم از آن با ده درم

خیطیانا با نیم درم کندر بکوبند و در روز اول یکبار و در دوم دو بار و در سوم سه بار

با روغن بخورند و دوای الذراریح نیز مفید است صفت آن ذراریح بگیرند زعفران

سنبل و قرنفل دارچینی هر یک نیم درم کوبیده با سه … قرص سازند و یک درم از آن

با آب گرم بخورند و از سرما و حمام احتراز کنند عض تمساح … و … صبح

… عسل و بوره ارمنی … و نمک … که در آن … و … از آنکه … کشند

… و … نهند اگر تمساح … بهتر بود و علاج آن همچو علاج

عض کلب

گمند و شونیز

عض کلب غیر کلب عض سنور اگر از گزیدن گربه وجع حادث شود بسیار و بوده تا

ضماد کنند عض راسو اگر … راسو بگزد و سیر و پیاز بخورد ضماد … با کرسنه و انجیر … دام

ضماد کنند و شراب صرف بیاشامد اگر پوست راسو را بکنند و در آن موضع نهند وجع

ساکن شود در دفع هوام و طرد حشرات اگر … بوده و … در خانه … بکنند

نهند و تخم … و حب الغار … و سکبینج و جلنت و حب الغار

و … و قرون و اطراف … حاصت … و … و غار

و کاو و کوی … بکوبند … مفید بود و اگر … الکبریت … کرد

… بکرد … گریزند و بدان نزدیک نیاید و اگر … حشرات

… چراغ … نیاید … و حیات … و کوهی …

… و سکبینج … ان بگریزد اگر موضع … و خردل آن

… روز … صاحبش … در …

اگر زرنیخ سرخ با گوگرد به روغن گاو و پیه بز آمیخته دود کنند مار و عقرب از خانه بگریزد
اگر اسم ... در چهار طرف خانه بنویسد مار ... طرد عقارب اگر سیخ
گاو و ... و آب ترب ... عقرب بگریزد و دود کردن عقرب و کبریت و سیخ
و زرنیخ و پیه بز و روغن گاو و آب چغندر در خانه ... همین خاصیت دارد و اگر پیه و زرنیخ
و کنگل گوسفند ... و ماهی ... بر در سوراخ عقرب بران دود کنند عقرب بیرون آید
و اگر بیخ ترب را پاک کنند و بر در سوراخ عقرب نهند بیرون نیاید اگر قطعه ترب بر در سوراخ
کژدم نهند بگریزد و اگر ... مرتبه بر دست خود آب ترب کند و خشک شود اگر کژدم
بدست گیرد نگزد طرد براغیث اگر حنظل با سداب بجوشانند و در خانه بریزند کیک بمیرد
و اگر چوب ... در خانه ... کیک بران جمع شود اگر قسطی و حنظل را کوبیده و بهم
آغشته ... روز در آفتاب ... در خانه بنهند کیک بگریزد و اگر کنند در خانه
کیکان تمام بمیرد طرد پشه اگر چوب سرو و برگ جوز و شونیز و مورد و سرگین گاو و کبریت
دفعتا دود کنند

دفعتا دود کنند پشه بگریزد و اگر قیسوم و حرمل و شونیز و گوگرد ... و در خانه بریزند همچنین
و اگر بدن را به روغن ترب بمالند پشه بران ننشیند بحکم الله تعالی و سرکه و حب ... بمالند بگذارد
پشه‌ها بگریزند یا این نامها ... اگر ... دود کنند پشه‌ها بگریزند برگ ...
و مورد ... طرد ذباب اگر حب الغار با روغن بپزد و در خانه بپاشد مگس
نزدیک نیاید اگر زرنیخ در شیر حل کنند و بنهند تا مگس بخورد بمیرد و اگر زرنیخ دود کنند همچنین
... طرد زنبور اگر سرو و کبریت دود کنند زنبور بگریزد و اگر بدن را
... زنبور ... بران ننشیند بمیرد طرد مورچه اگر مغناطیس بر سوراخ مور نهند بگریزد
اگر خاک خانه مور را گوگرد و سرکه ... در خانه ... اگر سوراخ مور را
... دود کنند موران بگریزند ... مغناطیس ... حلتیت ...
کبریت و قطران بگریزد طرد ... اگر ... و کلنگ و کشنیز خشک و پودنه ... موش
... بگریزند اگر ... دود کنند ... بگریزد و اگر قسطی و پودنه دود کنند ... زرنیخ

جایه درخت

در بیان دفع مرغ موش وران بعد بید ... که زهره ... (در موضع)

ارضه با لبند دیگر ارضه بر بنا ورد اگر صبر ... برتبه وارها بالند و در (خشت)

بان سرمه و روغن که تر باشد دیگر انگور ... ارضه نخواهد طرد و قتل موش اگر (سنگ)

وخربق و بذر البنج و ... خرنوب و بصل الفار و مرگ موش و خبث زعفران

داین هرکدام که باشد در حبیری کنند که موش بخورد بمیرد و اگر موش را خایه بکشند (بالوت)

بکشند با گوش و دم ببرند و رها کنند دیگر موشان بگریزند اگر خاکستر چوب بلوط

در سوراخ موش بریزند موشان بگریزند ... را با ... مخلوط ...

در سوراخ موش بریزند موشها بمیرند و گفته اند اگر موش زنده را بسوزند همه

موشها که در آن خانه باشند جمع شوند در آتش اندازند و از هر کس منقول است

که اگر خاکستر چوب بلوط در سوراخ موش کنند بعضی بعضی را بخورند طرد (از بوی)

... آن را بسوزند طرد بهایم و قتل او ورق ... و فرزند جمیع بهایم (سگ کشد)

واگر سگ و گرگ

واگر سگ و گرگ و خوک ... نخواهد مرد و خانق النمر ... (یک یک شود)

بکشد و گرگ در ... بکریزد طرد مورچه و ترده ... (روغن)

... در ... مخلوط ... (بینند)

دیگر بر بنا ... که در ... باشد ... تمام ... که در آن

... طرد مورچه ... مورچه ... (آب)

سبحان الله والحمد لله و لا اله الا الله والله اکبر ... لا اله الا الله

... لا اله الا الله ابداً حقاً

و در سوراخ موران ... از آنجا ... کتاب تذکره للمفید ... (ینفع)

... الحیة ... الحنطة والنخل ... الکرم ... النخل او ورق

الکمون او الکراث او القطران مخلوطاً بالملح وینفع منها شرب ... (الحنطة)

وکذا ... اذا اختلط ... ببیاضه ... وشرب ... (الفلفل)

يقع والتضميد بالفيروزج نوفع لدغ العقرب والحية وينفع من نهشة الرتيلا

التضميد بعصارة الآس الاخضر في خرقة كتان رقيقة على طاقين وكذا الحنة ورقه

وكذا البزر القيم المحرق المعجون بالخل وينفع من الزنابير والزروط والنحل خثى البقر

تضميداً او الذباب وكذا او الزفت طلاءً او حمار النخل ضماداً او كذا

التضميد بالملح والعسل والخل والكافور وبعر المعز وينفع من ذلك الكرات

اذا اوجلب لطوخاً ويبيع لسعة الزنبور بابرة ثم يمصها مصاً جيداً ثم طلاءً بالطين

بالخل او الكافور بالخل شربت — که کژدم را ابو زنبور هر کژدمی که بوی ان را بشنود

بگریزد کژدم گزیده را بر الاغ واژگونه سوار کنی در حال درد ساکن شود کژدم گزیده را در

گوش ور از گوش کوه که مرا کژدم گزیده و با هیچکس مگو اندرون به گوش الاغ بایه

[illegible] را که عقرب جانور دیگر گزیده باشد قدری با پیاز [illegible] به موضع بمالد خوب شود

و قدری هم بخورد و در سیستان [illegible] بول کنند البته به شود کسی را کژدم گزیده باشد کشتنی

فایدها برای

خشمها را سبی کد [illegible] ورد ساکن کود و دور کرم پکتک [illegible] بچه کرمه [illegible] عقرب

ورنبور وغیره و در این [illegible] بادنجان [illegible] به موضع گزیدگی [illegible] درد ساکن کنند

مرور [illegible] لکه رنگ ها وغیره که در جامه و لباس شده هر جو اشنان بگیرد

انار روان را با سرکه واب بجوشاند و اجهان گرم به موضع سپاه جابه و در آن بگذارد

و تصریح [illegible] که هر اثری که با آب و صابون زایل کردد [illegible] عمل رفع کردد و بم بزر چوبل

اشنان [illegible] با سرکه بجوشاند و هر سیاهی و الوان مختلف [illegible] باشد زایل نشود [illegible] صابون

رفع مرکب آب قلع اثر مداد و شیرهٔ نارنج با نمک هم کوفته مخلوط کرده بآن بشویند و پس از آن
بصابون و اشنان و منقی علیحده است که ترشی ترنج رنگ مداد و سایر رنگها را نشوید
قلع مرکب آب قلع رنگ مرکب از جامه سرکه انگوری بر آن موضع البته [illegible] و بصابون
بشویند رفع سیاهی [illegible] رفع سیاهی خطوط سفیداب قلعی
بسیار نرم [illegible] موضع و وزن صمغ عربی را حل کرده [illegible] خواهند
از آن [illegible] بر بالای خط نوشته بنهند و بگذارند تا خشک شود
بعد از سر قلم [illegible] خط سیاه به تمام از کاغذ محو شود قلع نوشته [illegible]
با روغن زیتون [illegible] که بورهٔ ارمنی [illegible] پس رفع
آن شود و این عمل در بردن چرک جامه نیز موثر است و در این عمل سفیداب رصاص
قوی‌تر از گچ است قلع روغن از اوراق کتاب و کاغذ [illegible] استخوان سوخته
مثل غبار [illegible] بسیار نرم [illegible] بر اوراق [illegible]
سنگ گران

سنگ گران بر بالای آن از شب تا صبح بگذارند پس اوراق [illegible] و همچنین
[illegible] بوری و آهک و نمک و شوره [illegible] عمل کنند قلع رنگ حنا در دست و این
[illegible] که ترشی ترنج با نمک زایل کنند و جمیع الوان حنا [illegible]
[illegible] و این [illegible] و دستور موضع را [illegible] اشنان بشویند
رفع اثر خون [illegible] و دستور [illegible] کبوتر را بجوشانند و با آن بشویند [illegible]
قلع رنگ زعفران چند بار [illegible] رفع [illegible] و دستور [illegible] آب
بجوشانند تا رنگ [illegible] و جامه [illegible] گرم کرده با آن بشویند پس از آن بصابون
و دستور شستن جامه [illegible] و صابون [illegible] قلع رنگ [illegible] ترشی
بجوشانند و موضع را با آن فرو برده بعد از [illegible] ساعت با آب صابون بشویند قلع رنگ
توت اثر [illegible] با آب [illegible] بشویند و دستور [illegible] با گوگرد [illegible] زایل شود
قلع رنگ [illegible] اشنان با صمغ عربی [illegible] بجوشانند و با [illegible] خشک [illegible]

والله
از موضع بهم پیوسته و باب لشوبند و بعد سوراخش ان بصمغ عربی و اسپان اهلی اثر
و کوبند که پوست کاه کاتیرا از روغن و صابون لشوبند چنین لیندرا و تمام ان
بروغن الوده کند با اب خربزه تر نمیه بدار چنگ سدل با صابون لشوبند رفع گردد.
میشود مجرب است قلع چرب از رخت از و جوراب دوغ اسفنج با ان لشوبند تا از اثر
چرک شده و هرگاه خواهند نقش را زایل کنند آهک و نمک سوده بر موضع بمالند و سنگ گلیز
بر آن گذارند و بعد از مدتی بهم شسته چنین لباس رنگی با آب ادو لیمو ترش است آن
و صابون بصمغ رنگ الو با لو برگ الو با لو را سوزانیده خاکستر آن را با آب سرشته بر موضع
طلا کنند و بعد از هر روز با آب و صابون لشوبند بدل سحر که ورکیات ...
بهتر از سحر است اسپان رنگ را اتکسیا به روز و در آب خیسانیده پس یک اصفهان نمه سرخ
بجوشانند او رد و وضع ان مدتی کند و آب اسپان سرخ در خشما بدل کند پس صاف
والطف از آن با صمغ عربی جمع نموده اصلاح کنند ایضا بدل طلا که در نقاشی و کتابت بهتر از آن است
کو کرد

کوگرد یک توله نشادر یک توله سیاه کمبوله قلع کمبوله ابتدا قلع را آب کرده گداخته
که اندک نیم سرد شود جیوه را اندک اندک داخل کند تا هر دو با هم بسته شود اوقات
ان قلع را با جزای مذکور در روی سنگ با هم سحق نموده الوده بند و در شیشه ریخته
گل حکمت کرده و دهن شیشه را باز قایم نموده و شیشه در توی کوره بر ریگ گذاشته که گلوی شیشه
از ریگ بیرون باشد و ته کوره بقدر انگشتی سوراخ نموده در بالای آنجا که
آتش بلند بر زیر آن بکنند و دم بدم دهان شیشه را برد اشته ببینند هر وقت که زرد
از او بیاید آتش بسوزانند هر وقت که درست شود آتش از آن کشیده که از سر برد شود
ان شیشه را شکسته اجزا را با صمغ حل نموده بکار برند ایضا قلع جیوه زرنیخ نشادر هم از
انکه قلع که چه شد از بالای آتش برداشته جیوه را داخل ان کند و با نوشادر و زرنیخ سحق ... نمیع
نموده مجموع را مجموع در شیشه کرده بالای آتش گذارند بقدر وقتی که در دستها و عنبره از ان بیرون
اید دو بار از سحق نامند طریق یکس قرمز تحمه کنات و بعضی تمام قرمز را در روی سنگ سماق

ریسمان سفید بهتر است

خوب صلاح نموده بود که ریسمان ابریشمی خالص از غبار و غیره در پارچه سفید پاکیزه

ولطر سرخ تر بهتر است

بسته و همچنین کمیاب لطر را نیز در پارچه سفیدی بسته مهیا هر سه را نموده بعد از آن

با تیل سفید یک را بر روی آتش که اسمه بقدر چهار فنجان قهوه خوری آب صاف در یک دیگ تنگ

آتش ملایمی در زیر آن افروخته تا بجوش آید و احتیاط نموده که از شرارهای آتش چیزی داخل آن نشود

انگاه ریسمان و لطر که بسته شده در میان آب انداخته و بعد از دو سه جوش با چوب

باریکی که رنگ پس نمیدهد مثل چوب بید و غیره هر یک از ریسمان و لطر را بملایمت اشتعال داده

تا چهار پنج مرتبه بجوشد که سوراخ [illegible] بود که رنگ آن ماده بخوبی بنشیند ریسمان را بعد

بر اوله در [illegible] که صلاح کرده بود بریزد و چنین جسته جوش کرده بود آب بر رنگ [illegible] آتش ارزنگ

شده با تیل بعد از روی آتش پایین آورده آن آب در ظرف چینی یا کمه بریزد و مقدار

یک بادام نبات را در میان آن کاسه چینی انداخته هیچ [illegible] سه تا یک [illegible] را در میان

کاسه حرکت دهد که طعم آن تماما آب بعد از آن نبات را از اوله [illegible] حکم نموده

[illegible]

سنگ گران

یک بانه روز بگذارد که آب آن رنگ بس بکو و روز دیگر [illegible] بار نموده آب زلال

از آن احتیاطا بظرف دیگر بریزد با طوری که پاره ابری [illegible] بگذارد بر روی آب که یک گوشه

آن ابر مماس سطح آن آب شود بعد از آن که آب صاف جذب کند بر اوله بظرف دیگر ریزد

و همچنین آب صاف با طریق تمام بردارد که بقدر مرتبه کاسه برسد و قدری بهم کرده و بقدر

دو نخود صمغ عربی را در میان آن آب ریخته و سر آن را اگر با چیزی محفوظ نموده در سایه

گذارد تا خشک شود و وقت حاجت سر آن را که آب حل نموده بکار ببرد لاکن دفعه

که ذکر شد عمل نمودیم بسیار خوب شد که بخود قرمز و هم خود لطر و این قرار بابا دادند

هیچ کدام را کم نموده درست در سال [illegible] بار هم جوش دادیم و با آب [illegible] کردیم

در صحن چینی بسیار خوب شد و تفاوت این بود که در قرمز درست رنگ آن در جوش

ظاهرتر بود نمیس که دیدیم که در جوش اول بالای آتش رنگ خوب ظاهر شد با هم اولیم

و قرمز درست را در آب سرد اول رنگ کم بلکه [illegible] با طریق آن بالا [illegible]

و در قرمز کوفته چندان رنگ محسوس نمی‌شد بزودی و دیگر قرمز کوفته در ظرف جمع
سیاه قدری و در قرمز درست شغلیها نبود همین که رنگ موافق خواهش بود برداشتیم
و اگر هرگاه برداشته ادیم و کم رنگ بود باز هر بارها خوش میدادیم لا امر را که دو بارها
خوش رنگ بود اب را از ظرف علیحده میکنیم اگر خوب بود باهم داخل میکردیم والله
و همین نحو اسلهم که از روی آتش برداریم برسید اسلیم مکار المجموع بالطرد آشنا
و قرمزهای دانه درست داخل صاف میکردیم و صاف می‌نمودیم چنانچه فشرده شود و روز ابتدا
قرمز برسه گویا اندک که سیاه میشد اب شستان داخل کرده خوش میدادیم چنین رنگ کوفتن
شدا برمی و اشتیم دارهر دو در ظرف نیست که چه طور شد لا اعتبار جنگ کهن بهتر است
بود و سیاهی بعضی سنگها که هر سه سال قرمز را جدا میکنند و چه ... ازهر در ... جنگ
کوفتن و ظرف اول کمر سه کیلیم و ... ساز کرده جنگ کوفتم و باز آب رنگ کلیم
اب سیاه از قرمز جدا شد و ظرف جو که کلیم ظرف مسی را ... که علیم تر ازرا
دیگرش

و نیکلتیم و در شیشه هم که کلیم شیشه سبز و شیشه سفید هر کدام که بود تا حدیکه آب درنشت
بالای آتش کرد اشتیم و آتش نرم به جوش آورد کدام اشتیم تا جوش آمد خوب لا بالای شیشه
که آب بانجا نرسید است چسبناک نماید که تر نباشد و اگر بر سینه شیشه ضرر کرد
و آتش آتش اشکر به جوش بیاید که عیب نمیکند و دیگر که آب نو شیشه و چنین در آتش
به جوش و گرم شد بجوش آمد با جوش نیامد اگر گرم شد خواهی سیل آتش اجاق باد بر آن
که جوشش خوش شود و تر نیاید لا ان حکمتها در این بود که قرمز درست در آب برده
ریخته شد را که چنین یافتم مثل زر برای بوده زر طلا که بر پوست سنگ میکنند و مردم
دست خود را با آب صمغ بابه شهد الله طوری که زرها بر کف دست تعهد زرها الله
که در آن زمان شما مثل این کهنه که بود از آن دستها در که سه شفاف باب گرم شسته
اتصاف سوار کاسه کرفته زر حل شدنا جدا کنند بعد هر لا صمغ بوده هر چه خواهی میرسد
و اگر بکف دست نکنند صمغ بود در آب حل کنند و کمی ظرف در ظرفی که در او نقرها حل خواهد کرد

به آلت و طوق بقعها بر روی زنهالکه و با انگشت بسایند و دیگر صمغ دهد تا تمام حل نشود و بار دیگر کوفته
ابریشم یا صوف در روی کهه آسمانی شامه بدارد خشک شدن و مهمانی زینت لطیف
واگر صمغ نباشد شهد در کار برند

اگر سنگ محک
اس کهه

اس کهه و انداکی صمغ انداخته در صدف دلعه و عنبر بنویسد اگر طلا باشد با لکه او
با آلت اسمان یک نوشته ظاهر گردد اگر شیره کمی سرش بکرفته آب او برجا
عقیده بنویسند نباید اگر دو حین در آب انداز نوشته ظاهر گردد اگر با آب ناسادر
بنویسد و بر آتش هر لعه نوشته سرخ ظاهر گردد و آب انگور با نیز این کار کنند با سرکه انگوری
و آب پیاز بر کاغذ بنویسید هیچ نشاید چنین با آتش گرم کنند نوشته سرخ منظر آید
و شیر انگ نیز این خواص دارد اگر خواهد تر نمشه و کارد نام بنویسید سایده تیات سبز
با آب لیمو حل کرده بالای تیغ نام نوشته و با این حروف سوم نعبه کنند که حروف
بهم متصل نشود لحظه در آفتاب بگذارد و حل کنند حروفها ظاهر گردد اگر ریگ از در فتیله
اندازد و در چراغ نیز اندازد و روشن کنند تمام خانه سیاه نماید اگر چهار فتیله
از پوست مار ساب زده و چهار چراغ از مس ساوله و در چهار گوشه خانه
روشن کنند تمام خانه پر مار نماید اگر در فتیله الحمد ... را اندازد و روشن کنند تاریکی

همه از چراغ روان شود اگر خرطهای سوخته که در جامه لعل بچینند و بیفکنند
و شب در چراغ با روغن تخم بسوزد هر کسیکه نزدیک چراغ آید جامه
بیرون کند و برهنه شود [illegible] تمام خانه پر آب
مجرب اگر پیه ماهی در چراغ کند و فتیله از [illegible] بسوزد همه
خانه همه از ناهر [illegible] کافور [illegible] اگر [illegible] ماهی را در [illegible]
در آب [illegible] ماهی [illegible] کوزها پر آب و در [illegible] ماهی کوفته در آب
و [illegible] و در میان کوزها [illegible] بسیار ریخته اندک حرکت دهد که [illegible]
مذکور به تمام کوزها برسد و [illegible] کوزها را [illegible] بنهد و [illegible]
بیاویزد و [illegible] کوزها را [illegible] کند که کوزها پر آب [illegible] اگر خواهد
که مرغ بریان [illegible] آواز کند [illegible] در گلوی مرغ فرو برد
و [illegible] بریان کند و [illegible] در خوان نهد [illegible] شود و آواز کند اگر خواهی

کاغذی

کاغذی در میان آب [illegible] کاغذ که [illegible] مجوف و بر [illegible] ماهی و زعفران
و [illegible] در [illegible] ریخته و [illegible] در [illegible] او ریخته و [illegible] در [illegible] ریخته
در آب نهند [illegible] اگر [illegible] چنین مردم
در [illegible] صورت [illegible] اگر [illegible] کافور با آب [illegible]
با آن [illegible] در آتش بسوزد هر گاه زرنیخ سرخ و [illegible] را [illegible] بسیار
[illegible] با [illegible] لحم مرغ ممزوج نموده [illegible] جسم آتش [illegible]
[illegible] و [illegible] استخوان [illegible] مرغ [illegible] با اصل [illegible]
[illegible] ۲ ۲۰۰ [illegible] ۲ ۲ ۱ [illegible]
کنند و از [illegible] او [illegible] جسم و [illegible] مجرب [illegible]
سوخته بود و نه روغن چراغ [illegible] کنند [illegible] که در [illegible]
[illegible] در [illegible] ادرار

حیض مجرب است فرفیون ... مریم ... اسقاط ... فرزجه که حیض کشاید ...
و در تعویق ... مقعد است ... صمغ عربی ... ارمنی ... و دم الاخوین ...
فرزجه نهند فرزجه جهه قطع نمودن حمل حیض مجرب است صمغ عربی کافور کندر کتیرا بالله
حمول نمایند فرزجه جهه حمل ... که از طهر ... شبانه روز متصل بهم بردارند و روز سوم
بردارند مقاربت واقع شود از مجربات است علاج ... که زهره مرغ سیاه ... بمعالجه
مشک و ... پنبه ... بردارند نسخه از ... عمل که بجهه ... بعد از
هر ... روز هر روز ... در ... اصل ... هر یک ...
با ... طریق ... صغیر ...
یا رنج ... صبح ... از عقب ...
و از سوم ... هر روز ...
هم ... صبح ...
ازرده می کند

ارد و روغن گاو سرخ و ابریشم سیاه و آب به ... گرم ... فرزجه از ...
ساوج هندی قرنفل ... زرده تخم مرغ روغن ...
و ... ابریشم سیاه نصفه خرگوش و ... نصفه خرگوش ...
هر یک را ... چهار روز ... هر ... یوم چهار دفعه در غیر روزها ...
... در حمام ... بطریق که ...
رحم ... از انکه ... ثابت ... که بعد از فصل
... فرزجه
بعد از طهر ... شبانه روز متصل بهم بردارند و روز سوم بردارند مقاربت شود
و از مجربات است علاج ... که زهره مرغ سیاه هر یک ...
... بردارند ... زن حامله ... چهار ماه حمل او ...
... زکریا ...

که او را مهر با ... نام کنند ایضا رو بعقله کنند و آیة الکرسی بخوانند و در دست پهلوی او بندند

و بگوید اللهم انی سمیته محمد ... سمیته انت السابع محمد الحرمه محمد و اولاده الطیبین

الطاهرین زنی که دیر وضع حمل او شود اندک سم الاغ زیر او دود کنند زود وضع

حمل شود زنی که بچه در شکم او مرده باشد سرگین گربه را در زیر او دود کنند در حال بچه

بیفکند زنی که تراب سجده را کوبیده با زهرها کاو و ... زن حمول باشد آبستن شود زنی که

آبستن شود شیر ... با او ... بنهند چنانکه ... که سر ... و در سال ... ساعت ... بهار

کند آبستن شود اگر عورت حامله باشد شیر از پستان بر کف دست ... بر ... شیر در آن

شیر اندازند اگر ... در شیر ... حمل پسر باشد و اگر شیر بیرون آمد دختر باشد و به تجربه رسیده

که چون حامله ... و صاف باشد حمل او پسر خواهد بود و هرگاه ... شیر ... مونث است

از امتحان ... و ابوبکر ... بن اسحق ... که چون ... سور ... با ... سوراخها

کشند و زن محمول ... که ... را که ... دهان او ظاهر گردد حامله و اگر

نگرداند ...

بخواهد ایضا چون توبه ... سرخ باشد ... سوده ... ودرهمی ... سقوط کند

... عطا ... اگر ... والافلا زنی که خواهد اولادش نشود تخم ... ابتدا

در ... از پوست ... بر او ... وقتی که زن از حیض پاک شود همان وقت بکند آنکه شود

ترو ... و هر ... که ترو ... سال اولادش نشود و در ... هم همین اثر است

در رحم که چون زن حمول کند هرگز حامله نشود و اگر حامله باشد ساقط کند و از مجربات ... است

تخم ... سرکه ... حب ... سرخ دانه ... ریشه

با الله حمول نامند ... منع آبستنی کند و اگر آبستن باشد بچه ... سقط ... آید

... سوده ... و بجهة ... ترشته و ... را

طلا ... معنی حمل ... جا ... مقل ... او ... بجهة

... طلا کنند و بکوبند ... شود و ... معکوس ... آبستن شود

... که چون زن حمول کند تا سه ماه ... مردان

مرد ان کو این نسخه نصف الدرهم نقاح اذخر سه درم قرنفل جوز بوا قسط ابریشم
مبیعه سایه جاوشیر بالغط بسفید بیرسته استعمال نمایند هر درهم قرمز سوده با دردی عسل کوکنار
تا کهنه بجهه قطع حیض مجرب است نسخه دیگر انکه بجهه روئیدن موی و دراز شدن
و مجعد شدن موی نافع است حیم قضیب خرار کوش سوده در کوزهای بنهد کداخته
در آتش کذارند بجهد بکه قریب سوختن شود پس را از لعاب چند روغن زیتون طلا
کنند جهه روئیدن موی و دراز کردن آن بغایت موثر است لادونه که موی را بروید
سوختن سوده با طلا کنند و بدستور سر روئیده با الخاصیه عجیب الفعل است و بدستور کرکس
و ستم سوخته زرشک و سم الاغ مفرداً و مجموعاً با روغن زیتون استعمال نماید
و مولف حاوی کبیر و صداق طب متقدمین را اعتقاد آن است که جون کنند سوده با روغن
تخم مرغ ضماد نمایند و در همه اعضا موی برویانند حتی در زیر دست و بدستور جیره علق
کدکا سوده با پوست او و دانه خراطین سوزنند بمرتبه که توان ساییده نمایند که
بسوزند

بسوزند با روغن زیتون با روغن کل سرخ و پانزده مثقال فلفل با الند در روغن
موی ابرو غیره عدیل نمایند و بدستور بادام تلخ و فندق سوده در آب به بسوزانند و با روغن
زیتون استعمال نمایند و بدستور پوست ارزن و پوسته او را بسوزانید با بیرکه کهنه طلا نمایند
موی سوده در سه روز باشد طلا کنند تکرار در سر سه ساعت میروید و از مجربات است
طلا سکه جبین بر سر قرع باشند موی بروید فلفل کوفته بجهه زیرها خوک و عسل سرشته
طلا کنند و در سماوات بجهه المومنین نصر الله و به مجربه مذکور است انچه موی سوده مجعد
و بجهت ضماد برگ حنید را با زیت و بدستور ارد حلبه و تخم البنج و مرداسنگ
وسدر و اکلیل حمص انزروت لا انچه جعد و بجهد که موی سوده را زایل کنند
بر و غن ... و روغن کجند جم فرج با اب و پستان او با النقا و طبیخ برگ کلیکه
ریشه توت سیاه و سفید اگر موی ریش و ابرو و کم باشد یا در براج حب الغار
و مغز بادام تلخ سوزانیده در انموضع بمالند یا غالیه با پیه گرگ و خرس

سوخته باشند اگر خواهند که موی جعد شود مرداسنگ ده درم مازو و هلیله هر یک ده درم
کوفته با مورد طلا کنند یا حلبه و املج و ورق سرو و گرمازج بکوبند و بر موی مالند
و اگر خواهند که موی باریک شود بار و جو و باقلا و تخم خربزه بشویند اگر موی حنائی
که چرب است دستار و کلاه گرگین کنند بقی علاج کنند و لبد لادن و اطریفل بنا و گل [illegible]
و سر را به آب دریا و آب نمک و بوره بشویند و سبوس و نشاسته در [illegible]
و چون اسرو در آب بجوشانند و سر را بآن بشویند ادویه که منع رویدن موی
کنند از الحمد سینه تا ناف است که تخلف نکنید و بدستور هندیان [illegible]
موی را قلع کرده باشند و قد مار تصریح کرده اند که چند مسحوق با عسل در منع رویدن
موی بعد از قلع آن مجرب است و همچنین صمغ عرعر است با روغن زیتون بعد از قلع
باشد و صلاه موی بروید و مجرب دانسته اند و اگر خواهند که موی بر عانه و بغل
بر نیاید بر جای آن سنجفات ماورنشعی یا خایه مورچه طلا کنند با افیون و بنگ و آب
کاهو باشند

کاهو باشند اگر خواهند که موی سیاه شود [illegible] چهل درم حنا سه درم [illegible] بجنبند و بر روغن
چرب کنند و با آب گرم او را برسرشند و یکبار [illegible] بر ابرو و شب در موی مالند
و بامداد با آب [illegible] بشویند دیگر شقایق و گل نیلوفر سحق کنند و در روغن شیره برگ آن
ریزند و در آفتاب بگذارند و هر روز سه نوبت بمالند تا ده روز بعد از آن در موی مالند
دیگر سه درم لادن و بیست درم روغن [illegible] و شبانروزی بگذارند [illegible]
پس با آتش نرم بجوشانند و در موی مالند دیگر جوز [illegible] و در سرکه بخیسانند [illegible]
مازو در زیت [illegible] و [illegible] و اقاقیا و هلیله هر یک [illegible] درم
[illegible] پوست جوز تر هر یک ده درم کوفته و باب سرشته باشند

[illegible]

موی سر وریش بلند اگر خواهند که موی دراز شود بورق کنجد و کدو بشویند و روغن
مورد و روغن غار بمالند و هلیله و کابلی و املج بکوبند و در موی بریزند تشقق موی
اگر موی شکافته شود سبب آن یبوست گرمی است حمام شیرین بعد و روغن بنفشه و کدو و لعاب
بهدانه و مرو رنگ طلا کنند و اگر با فراط باشد تنقیه بدن از سودا کنند
بجهة جذام که بسبب آن باشد که در موی حادث شود بسبب بخارات که از سوداء بعضی مواد اعضا
متصاعد شود علاج آن تنقیه بدن کنند از خلط و بعد از آن هر روز تا سر را با خطمی
سفید و برگ چغندر و آرد باقلا و ورق کنجد و انده که بود کوبیده بشویند و سر را بعد از آن بشند
و بروغن کدو چرب کنند و اندکی سرکه بمالند یا زهره گاو و ... همچنین با سرکه طلا کنند
داء الثعلب علتی است که موی سر بریزد و اگر پوست نیز با موی ... آنرا داء الحیه گویند
و این مرض از ماده ردیه باشد که در منابت شعر استقرار یابد و غذا از موی منع کند و آن
ماده اگر دم محترق بود علامات آن سرخی لون و عظم و سرعت مرض و فساد زودی
بود علاج

بود علاج فصد کنند و شراب عناب و انجبار ... تناول کنند و موضع را
روغن ... درشت بمالند با پیاز عنصل و سیر و خردل کوفته با سرکه طلا کنند
و اگر از بلغم محترق بود علامات آن علامات غلبه بلغم بود علاج تنقیه بدن کنند بحب قوقایا و مطبوخ
تربد و غاریقون کنند و غرغره بخردل و سکنجبین عنصل سفید کنند و موضع را بحجر الخضرا
و پوست فندق سوخته و پیاز عنصل و بادام تلخ و حب البان طلا کنند و اگر از ماده سودا
باشد طبیعت را بمطبوخ افتیمون و اسطوخودوس کشند و موضع را به سیر و پیاز بمالند و کبریت زرد
و خردل و فرفیون و خاکستر سم خر و بر حلزون سوخته با روغن زنبق و بار دیگر طلا کنند
و اگر از ماده صفرا بود علامات آن صفرت موضع و یبوست و کثرت جلدا آن بود و حال آن
تلخی دهن و تشنگی بود علاج آن هر روز موضع را با آب سلق و برگ بید و ... بشویند
و تنقیه بمطبوخ فواکه کنند یا بحمونیا یا بمطبوخ هلیله یا هتره و افسنتین و بعد از تنقیه موضع را
بیار چه درشتی بمالند تا سرخ شود و سیر کوفته و با سرکه طلا کنند یا انجیر سوخته و خصص جوز سوخته

و کف دریا بکوبند با روغن زنبق بمالند و اگر به شیره و [illegible] خرس و کاو
با سرکه [illegible] و طلا کنند با سرکه [illegible] و در ان بمالند موی [illegible] موی برویانند و داء الحیه را
نیز همین علاج بود و دران تدهین بروغن مفتح و کدو [illegible] بود لا اگر ریختن موی
سبب [illegible] سام [illegible] روغن [illegible] استعمال کرده [illegible] و زهرا کاو و علک و شیح سوخته و قیصوم
سوخته [illegible] مجموع سوخته با روغن زنبق استعمال کنند
اشتر [illegible] که موی [illegible] بغدا و [illegible] بر [illegible] در [illegible]
و [illegible] و علامت تقدم اسباب محلله و معالجات امراض بود علاج ان [illegible] و [illegible] الله
جیبا الکیموس کثیره [illegible] و استحمام [illegible] و [illegible] و تدهین بروغن
مفتح و اگر [illegible] سام بود [illegible] جلد جعد و قلت شعر
بود و موی را بقوت [illegible] علاج مداومت استحمام و تدهین بروغن بادام
و بابونه کنند و [illegible] سوخته و شیح سوخته با زیت [illegible] طلا کنند و اگر [illegible] سام سبب ریختن
بود علامت

بود علامت ان دقت و سرعت [illegible] موی [illegible] بود که [illegible]
علاج ان اکثار استحمام بود و دلک موضع [illegible] و بعد از دلک [illegible]
و شیح و [illegible] سوز [illegible] و زهره کاو و [illegible] طلا کنند و اراغذیه مرطبه [illegible]
و تواند در طعام [illegible] و اگر سبب [illegible] تحلیل بدن [illegible] موی [illegible]
که موی [illegible] بود علاج ان استعمال روغن [illegible] و مورد و هلیله و [illegible]
[illegible] که [illegible] ان است که موی سر [illegible] اگر [illegible] بود علاج [illegible]
و اگر در [illegible] بود [illegible] و علاج [illegible] که ذکر شد [illegible] اگر سبب ضعف
حرارت غریزی و [illegible] بود [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] و [illegible] کنند و از اغذیه [illegible] کنند و [illegible]
و [illegible] و [illegible] با [illegible]
[illegible] که موی [illegible] اگر خواهند که موی [illegible] کند

هر بامداد سکنجبین بزوری بسیار بگلاب تناول کنند و گوشت بره بسیار ریگ با پیاز جوز و ادویه غلیظ

و چرب غیر حار از گوسفند و لاله با کسلا و نخود و ترمس و مغز بادام تلخ هر یک ده درم و کتیرا شش درم

بکوبند و بشیر بسرشند و در روی مالند با پنج نخود و تخم خربزه و پوست عدس و آرد باقلا اندرون

خیار و کدو برو لعاب و بکوبند و با حب طلا کنند و اگر خواهند که رنگ روی سرخ

شود گوشت و شیر بز و پیاز و جوز و ماهی آن تناول کنند و استحمام کنند و روی را گرم

بمالند و سفیداج رصاص در روی مالند فصل اگر سبب مزاج ضحاک شد با گشنید علامت

ضعف این اعضا بود علاج آن تقویه این عضو بود اگر سبب غلبه صفرا بود مسهل مقیء آن

علاج آن بود و اگر سبب کبد یا سپرز بود که موجب فساد لون بود چنانچه اکثر آن

و خوردن سولاد لون حار و از تناول بود و یا صفرت لون از امراض بد بود

و مسهل لون مستعمل گردد علاج آن است که از اسبابی که موجب این تغیر است احتیاط نماید

و اصلاح غذا و استعمال حمام کنند و ادویه جمیله مثل تخم خربزه و سوس و آرد باقلا و نخود

و هم نان و اسفاناخ

و پنج لو و اسفاناخ در روی مالند و اگر سبب کثرت صوم و جماع و حزن و شدت گرما

اغذیه حسن الکیموس کثیره الغذا تناول کنند مثل گوشت بره و غاله و ماهی تازه و زرده تخم

مرغ و انگور و انجیر رسیده و نقل و بریان پرورده تناول کنند و از ریاضت و تعب محترز

باشند فصل در رایحه عرق و آن تغیر رایحه و نتن عرق سبب آن حدوث عفونت در اخلاط است

و علاج آن تخلیه اخلاط مسهل است و ترک جماع و تأخیر غسل جنابت و تناول اکثر

خاصه و در کثرت مولد هر مسهل سیر و پیاز و ترتیزه و خردل و حلبه و حبس آن

و چرب و آنچه به آن علاج آن است که از تمر هندی و آب و سماق

و غذا سرد و فواکه و عرق بود دارند

و احتراز نمایند و ورد و بکوبند و بدان بشویند و در

کوفته یا مرد و ... درم

و ... درم و سنبل ... چهار درم ... بکوبند و

و قرص سماق و ... و حب ها یا شربتها باشند کشند و تعمیق زردالو ... عرق خوش کند
اگر ... معاین ... اسهال باشد ... سعتر ... آشی که ... مطبوخ ... کشند
از اطعمه حریفه و شربتی احتراز باشند و در آب سرد نشینند و اگر ... مقعد ... حاصل از بیرون
ورم ... و گلنار و توتیا و حنای سوخته و پوست انار ... بکوبند و بر آن ... و اگر
آن موضع متقرح شود ... که ... بپوشند و ... بکوبند و بر آن
افشانند و ... یا مرهم زردچوبه ... و اگر ... خوش ... بدن
بجهت ... و قرص بنفشه و توتیا و ورق سرو و مرداسنگ و جوز السرو سوخته و کندر
بکوبند و ... کشند بجهت ... را گویند آب ... بکوبد ... کام
بهره بجور ... کام ... را ... مرقط ... سندروس ...
کهنه و ... ساخته و بر آتش نهند و سر بخور ... و اگر ... کام ... عارض ...
... نافع است بجهت رفع ... کهنه مجرب ...
تب دق

تب ... عرق ... صبح ... نمونه ... نبات ... بنوشند ...
با ... اطباء ... خشک ... که مانع از خواب ... و سر ... که ... ان
... کشند ... و خواب ... و نزله ... مانع ... و مجرب ... صندل ... کثیرا
... از ... شش درم ... الوس ... عدس ...
... درم زعفران ... چند ... افیون شش ... وقته ...
هر یک ... و در ... خشک کشند و در وقت حاجت ... مثقال
... تا شش ... آب گرم ... بنوشند و بخوابند و شش ... متواتر
تا بینه که ... مرض ... عرق بدان که ... و عرق ...
... نعناع ... هر یک ... و ... سعد ... پوست ترنج
صندل سفید ... درم ... کشند با روغن ... و با روغن گل سرخ ...
تا روغن ... جمع ... زیر ... صندل ... سنبل ... مشک

گل سرخ از هر یک سه جزو کافور نیم جزو با گلاب قرص ساخته استعمال نمایند و اگر

جهت رفع عرق [illegible] قوت [illegible] مرد اسنگ توتیای مغسول خاکستر برگ [illegible]

که مرد [illegible] و [illegible] شیرین [illegible] صبر زرد گل سرخ با سویه با گلاب

ان طلا کنند و در رفع [illegible] آزمایش [illegible] برگ [illegible] از مجربات است

مجرب که در رفع عرق مفرط از الجمله است [illegible] آن آب [illegible]

با ثلث آن روغن گنجد بجوشانند تا روغن [illegible] صندل سرخ [illegible]

گل طلا نمایند [illegible] و [illegible] از الجمله [illegible] که [illegible] ترتیب [illegible]

منافع زراوند اول تفتیح سدد دوم تقویت [illegible] سوم تسخین چهارم تلطیف [illegible]

[illegible] جذب [illegible] مواد [illegible] جذب [illegible]

[illegible] سرخ [illegible] روغن [illegible] اول

حمول [illegible] اخراج نماید جهت [illegible] بقدر نیم نخود [illegible]

لاجبان

لاجبان [illegible] که [illegible] که [illegible] العلیل [illegible]

[illegible] آب [illegible] چهار [illegible] [illegible]

[illegible] غذا اش [illegible] گرم [illegible] گرم [illegible]

[illegible] ضعف [illegible] هر روز [illegible] بعد [illegible]

که [illegible] گرفته فرو برد [illegible] روغن [illegible]

[illegible] هم وزن شکر مخلوط [illegible] ساخته هر روز [illegible] نخود [illegible]

جهت رفع [illegible] سرخ [illegible] هم [illegible]

[illegible] که [illegible] نرم [illegible] بر [illegible]

[illegible] بقدر [illegible] ساخته [illegible] صبح [illegible] عصر [illegible]

الدم و رعاف [illegible]

جمع شیخ جیم مفتوحه ... ... عملش ان است که پوست ... بخورد و بسوزانند که
خوک ... فرو ... و همین جنس ... داغهای ... باشد و اول ... خوشها خوشش
زرد گردانند و ... ان زرد ... نقطه سیاهی باشد و همچنین عمل کنند ...
نوشتهام ٥٦

خوشها که و گوکرده و ... و حب ... به هم ... کنند زمین ... سرخ و سفید ...
بقول ... از رنگ و ... و اسهال ... ... زرد ... و روغن ...
از ... ... زنبور ...
... ... و علامت دیگر ... ... درد ... و رابعه ...
... ... و قوت ... ... و اوزاط ... در صحبت ... بخورد ...
... طعام ... هم در علاج ابنه ... ... رابعه ... ...
... ... از دوام صحبت ... در هر ... ... فصد ... علت ...
... ... در دفع ... در ... و ... ...
... ... سخن ... ...
سیاه ... ...
... ... یازده ... ... در ... و از هر ... ...

کف آن کمتر شد با سیماب پخته کوئیس چهار لقمه بخش کند و هر روز دو بخش بدل حب سیماب بخش دو
آخر روز و یکی را صبح با و خورند با اعتدال بنوشند تا وقتی که صحت یابد اگر شیر برنج
بی نمک و با چه بره و بزغاله با نمک خورند نافع است صفت سفوف هلیله زنگی
هلیله سیاه پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی پوست بلیله فلفل از هر یک دو مثقال کوفته
بیخته سیماب کشته مثقال شکر شانزده مثقال همه را باهم آمیخته کف آن کمتر ساخته
کسته کوئیس چهار لقمه قسم سازند و هر روز دو بخش یکی صبح با و یکی در آخر روز که رسند
و قدری گلاب از عقب آن بنوشند تا وقتی که صحت یابد و غذا هائیکه مذکور شد
صفت دو دکان حبوب ... شش مثقال بیست بخش کند و هر روز یک بخش را در ظرف آهنی
که در زیر دامن کنند و دخنه با اعتدال بنوشند و پیش از دو دکان پارچه کرباس
بر که کرباس و کدو ... تا ... و از کرباس ... زردچوبه و ... را صبر
تا وقتی که صحت یابد غذا هائیکه ذکر شد. ایضاً در علاج فرنگیه از رنج فرنگیه ...
کوم سحر

کوم سحر در دل خود دارد کند زود بگ مجربان ... باشد قرص جوزی حبوبات بو جه ...
صفت قرص جوزی حبوب موم عسلی در شش مثقال روغن گل ... روغن ... کرده
... را بسته ... شده باشد حل کند و بیست مثقال سیماب و چهار مثقال ... صاف
نموده کف آن کمتر و هر روز یک بخش بمالند بر پس گوش و زیر بغل ...
... و دخنه با اعتدال بنوشند تا وقتی که صحت یابد غذا ... مذکور خورند اگر
جوشش دهان ... اول چند روز ... در دهان ...
او پوست ... و ... که ... در دهان ... لعاب ... از دهان ...
... جوشش ... و ... کوفته و بیخته ...
باشند و اگر ... صبح و شام ... صحت ...
موم سفید ... روغن گل ... ده مثقال ... کرده و ...
... و ... خشک ... باشد بیخته ... که ... مثقال ... سفید کرده

بکنهای اضافه نموده ضماد کنند تا ترسم بود اگر خشکیها غیبدر رنگ به شکل کبر برود یا
با عضوی دیگر برسد از نان فلفل سیاه و دراب جوشیده عضو را در آنجا بهارل با آب انرا
بر شسته کنند طلا کردن مجرب است   رمی بزر البنج فلفل سور غافر قرحا
از هر یک یکدرم و درم عبارت از سه ثلث مثقال است گوگرد سیاه
عسل هر یک مثقال مجموع را با زمی لفدر لب شده که سیاه و یسان شود
و طعام را ترطرف کره بردان حقه پایه حب سازند روزی یک حب بعد از چاشتگاه
بدندان بزنند غذا نان فطیر کنند عرلیه نمک با کره روغن مار در حق لاویم
غذا های بیست روز ره لاهم بر هیز باب کله هاکنند دیگر جوش
سوده ایز ان اجزا پنج کوش عاقرقرحا گلنار فارسی مازو سبز زنجبیل
سه جز را کوفته بر طرف و اله بپاشند و قبل از سنون با آب پوست سکه
غرغره بایند بعد سنون بپاشند و با ساله از خرما و حاشض و غذای غلیظ
کوکرده

کوکب به میرزا مد تعب لایدرک کها حوس به باب جزبو با کر که بجا آب والله اعلم ۱۲۶۹
در فصل گرما خوب است فصل سرما با بهتر است

تحفه قوه حافظه از ارسطاطالیس و جمعی دیگر از حکما منقول است که هر روز قدری اگر
ترکه با قدری شکر بخورند الله [illegible] شبانه نسیان را زایل و حافظه را زیاد کند مصطکی سه
بخاید بطریقیکه متعارف است قوت حافظه زیاد کند و دور کند رنج بیماری صفت است

اگر صمغ عربی را با آب حل کنند و بمالند دهن سوده را که نسیان آرد زایل کند و اگر صبر سقوطری

بخورند نیز نسیان را زایل و دهن سوده را که کهنه و حکما اتفاق کرده اند برآنکه هر یک از ادویه

مذکور مثل حصه مرغان و اسطوخودوس و تخم بادرنجبویه و فلفل سفید و امله خولاروز ده

و خولنجان و هلیله سیاه و بلیله و سنبل هندی و زنجبیل پرورده و غیران و نارجیل هر یک

از اینها را بخورند نسیان را زایل و بر قوه حافظه و عقل بیفزاید و اگر تر تیز کرده بریزند

خوشبو بخورند نسیان را زایل و دهن سوده قوت دهد و حافظه را زیاد کند و [illegible]

بخورند نسیانی که از خشکی حادث شده باشد زایل کند روغن گاو [illegible] بخورند هر [illegible] دهن

[illegible] معجونی که نسیان را زایل کند قوت حافظه را زیاد کند و [illegible] هفته [illegible] هر چه

فراموش کرده باشند بیاد [illegible] و [illegible] کهنه گشته و این معجون از [illegible]

حکما [illegible] لازم است که در [illegible] داده [illegible] و احتیاط

صنعت آن فلفل سفید [illegible] سعد هندی [illegible] زعفران و [illegible]

کوفته حصه

کوفته حصه با عسل معجون سازند [illegible] یک درم با آب سرد [illegible] رفع غم و هم

[illegible] که در حالت فرح [illegible] و اگر

مصروع [illegible] و [illegible] الکرم [illegible]

غالب شود [illegible] رفع صرع [illegible] کودک که در وقت ولادت [illegible]

مصروع [illegible] صرع [illegible] معمول [illegible] برای صرع [illegible]

[illegible] الخطا فی قرطاس [illegible] [illegible] الرابع [illegible]

[illegible] سنه ۱۲۱۸ [illegible] بمقام [illegible]

برای رفع سنا بر زعال کسی را که اسهال با خون شود هر روز سرکه و گلاب بخورد نافع
و از برای تشنها ... و آب غوره و آب ترنج هر یک باید نافع و ... استطلاق بسیار
... بسیار نافع است [illegible] باد نفس و اوراق [illegible] عدس با ... از سر حصبه
که ... شود ... تا ... کند ایضا ... در قطوا ... خوب ... باید
همه ... ... روز ... ... زان ... ... کند نافع است ایضا ...
... در ...

بار در حبس و سعد کوفته و مرسکا در ... غفص اقاقیا کند ... صمغ ... از ...
... که بجهت ... شسته ... و بر روی کرباس ... بیاید که ... ان
که ... اندران ... ساز ... ضماد کنند و ... خواص ... و سعی کنند ...
... بسم الله الرحمن الرحیم ... جمیع ... دوا ...
جایکا میر محمد ... با خلف ... جایکا ... محمد اسماعیل
خانو آباد ... سر ... پادشاه اسلام پناه ... شاه سلطان ...
در ... که ... حمام ... و ... حمام ... جمع ... او ...
و ... بران ... شد تا ... ... که در ... ... شد ...
... بخار ... مقصد ... حمام صد ...
تخفیف ... کیفیت ... شرط ... فضایش و سیع باشد
چه اگر فضا ... تنگ ... و هوا ... کم باشد ان هوا از ... حمام و ...

که با بخار ردیه منفصله از قلب مخلوط است متغیر می‌شود در روح از است تنفس آن هوا مکدر می‌گردد و نفس را
انبساطی حاصل نمی‌شود و فوایدی که مطلوب است از حمام نشود بنابر آن صدر و رحمت قوی [illegible] عند
و تهال انها از منافعی که مذکور شد واقع نمی‌شود سیما اگر انبار عدد و شرب باشد چه آب شیرین
رطوبت بدن را بتقریب موت جذب می‌نماید و این رطوبت اخص و در اهوال نافع است بخلاف آب شور
که با فرجه بارز رطوبت در حالت حدث و امثال آن که از رنگ مزاج باز دیا رطوبت بهم رسیدنا نافع است و از مرجح
و سبب حوال مشهور است و بر این قیاس انواع دیگر آب غیر شیرین است که بهتر از وجوه و زیادتی و غیر انها
از انواع است آن که در کتب طبی مذکور است نباید نکنم طالب گفته‌اند که آب عنقی لیرا که مجادر و اشباه آن
بعضه باشد نهایت ردی است و صحیح نیست شاید ان آب برابر ابدان صحیحه و مضر [illegible] زیرا که ان آب از مجاورات
عفن و شبان از القول عفنه کسب عفونت می‌کنند و از کلام مستنبط می‌شود آنکه استعمال این نوع از آب
در حمام نیز ردی و مسموم است بدو جهت اول آنکه استعمال آن در بدن مطلقا مذموم است دوم آنکه حدوث عید
و امراض است و لهذا در حدیث وارد شده نهی از استعمال آب [illegible] در [illegible] دانسته ان
موشر برص [illegible] اگر نباید در حمام از آنکه استعمال می‌نماید متشر می‌شود و ان آب مساطی
نفوذ می‌کند

نفوذ می‌کند و نفوذ آن اعضا بدن باشد نکون رطوبت متعفنه مضرت عظیم می‌رساند و بنابر این
و قیفه با هر که استعمال آبهای حمام که بصابون و کثافات متغیر شده باشد نیز مذموم باشد و موید
این است آنچه در حدیث وارد شده از نهی از آب اجرای متغیر در وضو و در [illegible] که مرا معتقد باشد
آنها از اعضای آب شیرین گوارا باشد چنانچه اهل لغت در تفسیر آب عذب گفته‌اند و آنکه
عوارض خارجیه متغیر و متعفن شده باشد گوارا است و بنابر این قیصار [illegible] مناهل حسن
آب شیرین و ترک قید با بنابر غلبت شان است از این معنی با بنا بر آنست که مسطور در آن
مقام بیان او صافی است که در بنای حمام و نفسه معتبر است و مقصود ان است که آب حمام
از ابهای شور رو بهامسکه استعمال انها و نفسه مضرت است نبوده باشد بلکه از شیرین باشد
هرچند از این بحث تضمیه آنچه در بحث تدبیر اکل و شرب ذکر نموده‌ام معلوم می‌گردد که آب
بعوارض خارجیه نیز ردی و متغیر نشده باشد و سزاوار آن است که آب حمام شیرین و از کثافت
پاک و از کدورت صاف و زلال باشد تا حمام از مضرت آب و موت رطوبت و تعاسن طبیعت گردد
و این است تحقیق و تنقیح این مطلب که کاملین و مستلیق و بالله التوفیق و بعضی از این شروط در رود
منافع منوط به دان است که هوای معتدل باشد اگر هوای حمام بارد یا حار باشد موجب زیادتی
تحمیل [illegible] می‌شود و اگر بسیار بارد باشد متنفس مسامات بدن را تنگ می‌کند و اینها منافی غرض است

یعنی مقصود است از حمام و از بعض از مباحث آینده استفاده می‌شود ضعیف این رساله و دیگر آنکه شرط کلی
نیست بلکه در بعضی از احوال مخل است و بر خلاف رسم متاخرین اطبا گفته‌اند که جهت حمام تمام می‌شود
مگر در صورتی که چهار شرط دیگر نیز در آن یافت شود اول که هوای آن صاف باشد دوم آنکه روشنایی آن
بسیار باشد سیم آنکه هم نشینان مرغوب در آن باشد چهارم آنکه انتشار و نشر جامه‌ها از دود
و حدت و بوی بد باشد باب پنجم در طرق استعمال حمام و ثمرات آنها بدانکه استعمال
حمام در نزد طبیب سزاوار است که بیکی از دو طریق باشد و هر یک از طریق ثمره دیگر [illegible] طریق
اول آنکه زمان توقف و مدت مکث در حمام بیشتر از آب استعمال نماید و این را حمام
معرق و محلل و مجفف گویند و ثمره این طریق از استعمال تسخین و تحلیل رطوبات و تجفیف
بدن است و این ثمره در سه صورت بیشتر حاصل می‌شود اول آنکه پیش از طعام چون
داخل حمام شود و تنهای آن سیم آنکه هوای آب گرم باشد چهارم آنکه برای دو فوقانی
مکان‌ها اختیار نماید که گرم و تر و سورت عرق بیشتر باشد پنجم آنکه مکث بسیار
و توقف زیاد نماید ششم مکرر رفتن بحمام رود و این قسم از حمام نافع است صاحبان
امزجه بارده که رطوبت و یبوست ایشان غالب باشد مثل مرطوبین خصوص هرگاه رطوبات
غریبه در ابدان ایشان بیشتر باشد و طول مکث این کرده موجب مزید تحلیل رطوبات
غریبه الصلبه

غریبه و استفراغ ابدان ایشان می‌شود هرگاه با افراط نباشد چه طول مقام در حمام مطلقا
خصوص صاحبان ابدان نحیفه موجب مزید ضعف و کرب و در بعضی جوانان مورث غشیان
و بیهوشی و خفقان می‌شود و اصحاب امزجه حاره و یابسه و مهزولین را مضر است چه ابدان
ایشان [illegible] از رطوبات فضلیه خالی است بنابر این حمام تحلیل رطوبات اصلیه ایشان می‌کند و آن
مورث احتراق حرارت غریزی و ضعف بدن می‌شود طریق دوم آنکه آب زیاده از هوا استعمال نماید
و در اکثر اوقات و توقف در حمام آنکه معتدل الحرارت باشد [illegible] و با طراف [illegible] مکرر آب
تا بخارهای رطب از آن بر موضع منصب شود [illegible] رطوبت [illegible] آنکه ماده در بدن [illegible]
حمام فاتر و معتدل و مرطب گویند و ثمره این طریق ترطیب [illegible] و این ثمره در چند صورت بیشتر
حاصل می‌شود اول آنکه بعد از خوردن طعام داخل حمام شود دوم آنکه آب حمام شیرین و مرطب باشد سیم
آنکه هوای آن معتدل الحرارت باشد چهارم آنکه برای دو فوقانی مکان‌ها اختیار نماید که اعتدال
بیشتر باشد پنجم آنکه نشستن [illegible] بیشتر باشد ششم آنکه در هر یک از احوال
جفاف [illegible] باید بلا تاخیر بحمام رود و این قسم از حمام بصرف برای امزجه بارده و رطبه و مرطوبین
و نافع است برای امزجه حاره و یابسه و مهزولین و شرط آنکه مکث زیاده که مورث ضعف و تحریک مواد [illegible] نکنند
و [illegible] مکث این کرده [illegible] اطبا گفته‌اند که مادام که بدن در برهنگی باشد جایز است توقف

وچون ربع و ثلث بلغم سائل فرا از بدن و پیدا شد کرب زیاد بسبب سخونت قلب از گرمی رطوبت

هوای حمام هنگام خروج است بنا بر تجمع در هوا کبد در آن احوال ورود حمام مذموم است و مضرات

اول آنکه خلط متعفن در بدن بهم رسیده باشد که مستعد هیجان باشد چه دخول حمام در این حالت موجب هیجان

و حرکت اخلاط و تشعریره و حدوث حمیات عفنیه می‌شود دوم آنکه کیموس غلیظ حادث عارض باشد و ماده

آن نضج نیافته باشد و تفتیح در آن احداث شده باشد چه حمام بسبب تحریک مواد نزله می‌نماید آن ماده را بهیجان می‌آورد و بجهت

کثرت آنها از راه تحلیل به سینه نزول می‌کند و سعال و ذات الریه می‌شود و باشد که بحکم تنافی کوش

منبسط شود و سبب ادراج عینه از آن شق یا بریه ریزد و سبب حدت آن حدوث قرحه ریه گردد در صورت

صورت حاصل می‌شود سیم آنکه تب از تبهای عفنی بود لازم یا بطریق نوبه یا غیر عفنی ماننده

دق یا تب یومی عارض شده باشد و اما تب عفنی نضج کامل نیافته باشد و تب یومی و دق را از آن استثنا باید

چه دخول حمام در این صورت موجب زیادتی اشتعال حرارت غریبه و عفونت آن تبهای عفنی وارد باید

علت تب غیر عفنی می‌شود و بدانکه این منع در تبهای نوبه مخصوص حالت نوبه است و در غیر حال

نوبه جایز است دخول حمام نوعی که موجب ازدیاد مرض شود چهارم آنکه در اعضا ورم بهم

رسیده باشد چه حمام بسبب سیلان مواد و انصباب آنها بعضو متورم می‌شود خصوصا هرگاه آن ورم در باطن اعضا

باشد چه حمام جذب مواد بظاهر بدن می‌نماید یا آنکه در بدن تفرق اتصالی بهم رسیده از جدید و در کسر اعضا بهم رسیده

باشد [illegible]

باشد همه زخمها و بریدگیها و شکستگیها چه حمام بسبب استرخای اطراف آنها و جلب مواد بسوی آنها

که منع اندمال است می‌شود پنجم آنکه خواهد فصد کند چه حمام جلد بدن را غلیظ و لین و مهیای نفوذ بدن

می‌کند و این موجب عسر فصد می‌شود و ایضا تقلیل دم و حمام مطلقا هر یک سبب هیجان مواد فاسده

و تحلیل رطوبات صالحه بغیر صالحه و تحلل ارواح و ضعف حرارت غریزی می‌شود و جمع شدن هردو سبب موجب

عروض احوال ردیه و حدوث امراض و علل قویه می‌گردد و از این نکته معلوم می‌شود که دخول حمام بعد از فصد

مذموم و مضر است و بدانکه اطبا از این حالت استثنا نموده‌اند صورتی را که خون فاسد غلیظ و محتاج به ترقیق

و تعدیل باشد و گفته‌اند که در این صورت واجب است که بحمام روند و بعد از خروج حمام مقداری استراحت نموده بعد از آن فصد کنند

و قدمای اطبا حکم شیخ در قانون نقل نموده است در این صورت گفته بحمام نیز می‌گردد بلکه امر می‌نمایند

نیز و حرکت بسیار تا رقیق اخلاط غلیظ بیشتر شود و بعد از حصول ترقیق کامل فصد کرده شود ششم آنکه خواهد

حقنه کنند چه حمام جذب اخلاط که مقصود از حقنه اخراج آنهاست بظاهر می‌کند و مانع عمل آن می‌شود

و اطبا از این حالت دو صورت استثنا نموده‌اند اول آنکه مراد این است که در این صورت دخول حمام

ممیز فعل حقنه است هر چند تنقیح مواد و تلطیف اخلاط نماید بعد حاصل مضرت است آنکه خلط بسیار

در بدن باشد چه در این صورت بعد از جذب حمام بقدر از خلط غیر منجذب باقی می‌ماند که باعث بهبود آن

دوم آنکه تحقیق در معی رسیده باشد چه در این صورت تعدیل قوام آن بود که سبب دفع آن منجمد شده

است بغایت ضرورست و بهر حال حمام نافع است و از بیان معلوم که رجحان تحقیق در حمام

مطلقا حاکم عامه ناس که می‌کنند بدو وجه در این صورت است اول آنکه

استعمال نموده باشد و فعلی که مطلوب است از این مسهل عمل نیامده باشد چه مسهل مواد را از باطن
جذب می‌کند تا با مسهل اخراج نماید و حمام آن مواد را بطرف ظاهر جذب می‌کند و فعل حمام بنابر این نقیض فعل
طبیعت علیل می‌کند و مانع عمل مسهل می‌شود و شیخ در قانون گفته است که هرگاه فصد در تابستان باشد باید که نخست
که در حمام اول حمام شود تا حرارت معتدله [illegible] به سبب آنکه ضعیف است بدن و جذب کند [illegible] تلیین است
تر رقیق و تلطیف مواد کند و موجب زیادتی تلیین می‌شود همچنین کسی که معده او خالی باشد از غذا
که بکیموس رسیده یا ممتلی نباشد [illegible] که با این حد رسیده باشد دخول حمام در این حالت اول موجب تخفیف بدن
و لاغری می‌شود زیرا که حرارت حمام قدری از رطوبات عزیزه را به تحلیل می‌برد و معده خالی است از غذا که
بدل ما یتحلل شود و تدارک آن نماید و این مفسده در افراط [illegible] و باید که خالی از رطوبات زیاد
که اقوی است چه صاحب احوال [illegible] حاره و رطبه به سبب رطوبات غریبه که در ابدان ایشان است حرارت حمام اولا تحلیل
این رطوبات می‌کند اکتفا به تحلیل رطوبات غریبی می‌ورزد و دخول حمام در صورت دوم اگرچه موجب فربهی
ظاهر بدن می‌گردد لیکن حرارت حمام آن کیلوس غیر منهضم ناپخته را از معده می‌کشد به اعضا و سیلان می‌دهد و مرطبه
حدوث سده‌ها در مجاری می‌شود خصوصا که آن غذا غلیظ باشد و در تابستان باشد که حدوث سده
در [illegible] است و نیز دخول حمام بعد از امتلا و قبل از هضم غذا موجب ضعف هضم و کثرت
بخار معده می‌شود و آن مانع است از خواب که یکی از منافع حمام است و بالجمله هرگاه خواهند
که ایمن باشند از هزال و لاغری و از حدوث سده و ضعف هضم و بدن با [illegible] فربه شود بعد از
خوردن غذا و تمام شدن کیلوس که در معده‌های معتدل بعد از چهار ساعت تقریبا می‌شود داخل
حمام شود

حمام شود و از این جهت است که اطبا گفته‌اند که هر که خواهد که فربه شود بعد از خوردن طعام داخل حمام شود به شرط
آنکه ایمن باشد از حدوث سده‌ها و احتیاط در این از آن است که حار المزاج استعمال سکنجبین کنند و بارد
المزاج نوشدارو و فلافلی و هر که خواهد که لاغر شود باید که در ناشتا داخل حمام شود و مکث بسیار کند
تا رطوبات فضلیه او به تحلیل رود و هر که خواهد که حفظ صحت کند و عدم فربهی و لاغری باشد بعد از هضم غذا
در معده و کبد داخل شود تا ایمن باشد از حدوث سده‌ها و هر که ترسد که صفرا در معده او بریزد چیزهای لطیف
که در دفع صفرا نافع است بخورد از انار و ریباس پیش از تناول و حار المزاج و صفراوی مزاج و جهت
تناول آن پیش از دخول حمام و بهترین چیزی که این فرقه ناشتا تناول نمایند [illegible] است که نقوع [illegible] و مراد
از آن نقوع در این مقام [illegible] است که فی الجمله جذب کرده باشد [illegible] که با کلال و سبب آن جذب بیش کم شده
و قدری از رطوبات [illegible] که [illegible] از حدوث سده‌ها حاصل شود تا که [illegible] و مضر باشد
و نانی که در آب فواکه [illegible] نقوع [illegible] منع هیجان صفرا و ریختن آن بمعده می‌کند و مولف
گوید که منع از دخول حمام در [illegible] که [illegible] نظر [illegible] است که [illegible] صفراوی و سوداوی
و منع از دخول و قرابتی که معده پر باشد به جهت احتراز از حدوث سده‌ها و تجویز آن در حالتی است که اندک تناول
نموده باشد و مظنه حدوث سده‌ها نباشد والله العلیم [illegible] که [illegible] عارض شده باشد دخول حمام در این حالت
موجب [illegible] و عروض [illegible] امراض عظیمه می‌شود [illegible] که
چیزی که خراب می‌کند بدن را [illegible] که موجب هلاک می‌شود خوردن قدید [illegible]
با امتلا و مباشرت کردن با زنان پیرزال [illegible]
باشد یا ورزش کرده باشد یا [illegible] بعید [illegible] باشد چه دخول حمام در [illegible]
از وقوع [illegible] و قبل از حصول راحت موجب التهاب مواد [illegible] بمفاصل و عضلات ضعیفه کم

بسبب ریاضت ضعیف شده است مرتخی و سورث امراض مزمنه می‌گردد اگر گویند که این منافی التجربیست
که در باب اول گذشت که یکی از منافع حمام زوال اعیاست گوئیم که مراد اطبا چنانچه ما آنجا قید نموده‌ایم
مضرت حمام بعقب از حصول راحت اما مقصود ما این است که بعد از حصول راحت کامل از آن ریاضت که
علامت خروج فضول مفاصل و عضلات است از ضعف هرگاه بقیه از آن مواد که بسبب ریاضت حرکت کرده
است در اعضا باقی باشد و بان جهت اثر از احساس اعیا و ماندگی در خود یابد اثر را به تحلیل می‌برد و آن اعیا
بالکلیه زایل می‌شود بالجمله دخول حمام برای مرتاضین بعد از فراغ از ریاضت و حدوث راحت نافع است
و در اثنای ریاضت یا بعد از فراغ از آن و عدم حصول راحت مضر است باب پنجم در اوقاتی که در آن اوقات
حمام رفتن ممدوح و نافع است اول آنکه رطوبات غریبه در بدن بهم رسیده باشد که محتاج بدفع باشد چه حمام
تحلیل از رطوبات می‌نماید و نیز با جسد مواد را و باین جهت است که استحمام نافع و مسکن وجع است که از رطوبات
حادث شده باشد دوم آنکه تب عفنی داشته باشد و هم اکنون نضج کامل یافته باشد یا تب دقی یا یبوست
از آن حاصل باشد چه حمام معرق بسبب تحلیل اول و حمام معتدل بسبب تبرید و ترطیب ثانی و ثالث نافع است
و اطبا گویند که مرطوب را دخول حمام بغایت نافع است و در دو حمام اثر تام دارد در تحلیل ریاح و مرار
مستوری است که یکروز در روز نوبه ادویه و در روز بعد ایام راحت و در روز آخر در حمام است که بقایای مواد
متحجره را به تحلیل برد و در حمام راحت روز است که مواد فجه را بجهه نوبه بعد نضج دهد سیوم
آنکه خواهد که استعمال مسهلی نماید چه سزاوار آن است که یک دو روز چند قبل از مسهل بحمام رود
تا مواد را بیک ارتحام نضج تمام یابد آنگاه استعمال مسهل نماید و هم چنین در روز مسهل قبل از استعمال
دوا باید که یکبار دیگر حمام شود تا حرارت حمام موجب لطافت مواد کثیفه و مزید نضج مواد فجه
و سیلان مواد غلیظ و ازدیاد فعل مسهل خصوصا تخمه با خلط لزج لعابی باشد یا در شراب
او متلذذ باد در حمام

و نمود الی الحق ... در نهایت ...

یا ممدی در روح ... باسرقی حاصل شده باشد زیرا که در این صورت بزعم اطبا واجب است که اصلاح
کند اولا آن احوال ردیه را با غذیه لطیفه و با استحمام آنگاه استعمال مسهل نماید چهارم آنکه خواهد
که کند دوای قوی که صورت قی باشد تا مفید باشد و به تحریکات یکبارگی واقع شود چه حمام در این حالت
سبب رقت مواد می‌شود پنجم آنکه بعد از استعمال مسهل و اندفاع اخلاط قلیلی از اخلاط فاسده باقی مانده باشد چه حمام معرق
آن اخلاط را به تحلیل می‌برد و مراد از اخلاط قلیل در این مقام آن است که بمقداری باشد که بتعریق حمام تحلیل آن شود
نه خلط کثیری که تحلیل آن موجب ضعف شود و معیار تشخیص این قلت و کثرت ملاحظه حال وارد حمام است چنانکه
شیخ در قانون بان اشاره نموده و گفته است که هرگاه استعمال مسهل نماید واجب است که روز بعد از مسهل بحمام
رود و اگر او خوش آید و لذت برد بدانکه حمام محلل بقیه خلط است و اگر دل تنگ شود و لذت نبرد بدانکه محتاج
است بمسهل دیگر و تفصیل کلام در این مقام آن است که دخول حمام بعد از فراغ مسهل و فعل آن سه صورت
دارد اول آنکه اخلاط فاسده بسبب فعل آن مسهل کم شده باشد و قلیلی از آن اخلاط باقی مانده باشد که به تحلیل
حمام و عرق دفع شود دوم آنکه اخلاط کثیره فجه هنوز باقی مانده باشد که محتاج باشد به نضج و استعمال
مسهلی دیگر سیم آنکه اخلاط عفنه چند باقی باشد که مستعد هیجان باشد و باندک تحریکی سورث
حمیات عفنه شود و از مباحث سابقه معلوم شد که در صورت سیم دخول حمام مذموم و مضر است
و در صورت اول بجهه تحلیل و در صورت دوم بجهه نضج ممدوح و نافع است و لیکن از آنچه
از آن تفصیل مستفاد می‌شود که مراد شیخ از دخول که وجه شمرده است دخول در حمام معرق است که بسبب
اعراق و علامات در نظر او صورت اول و دوم محتمل است نه صورت سیم این است کلام در حال دخول

[illegible]

[illegible]

مراد و هیچ مرض نیست که از قسمت نوع ثالث است در منفعت [illegible] صورت حمام نیست بلکه باشد
است از امور خارجیه و مضار نوع اول را حسب منافع که ایراد نمودیم قلیل و سهل است
لهذا استحمام را مطلقاً نافع شمرده اند و با این اشاره است الحمام صحیح در صحت و دیگر قانون کلیه
که از برای حمام با کثرت منافع مضرات چند نیز هست این است تحقیق اقسام و تصحیح منافع و مضار حمام
والله الموفق بمنه انه الملک العلام. و احادیث هم از ائمه کرام علیهم الصلوة والسلام در باب مدح
و ذم حمام وارد شده است و در اینجا فرصت نقل آن نیست و مجمل احادیثی که در مدح و ذم حمام
وارد شده این است که حمام دو جهه دارد اول منافع دنیوی که کثافات بدن را برطرف می کند
و لوم را پاکیزه میکند و بدن را از رطوبات غریبه پاک می سازد و [illegible] می آورد و منافع
اخروی که [illegible] و دیگر جهنم را [illegible] دوم آنکه جسد که از صفات حمیده
است کم می کند و [illegible] که وجهه است آن مکشوف می سازد و حیا نیز [illegible] و آن
بر دو قسم است حیا و جهی که آن ستر عورت است و حیا دیگر که از اسباب مرغوبه [illegible] است

[illegible]

[illegible]

سیما اینکه در حمام ... بعد ... که ... و با خوش میکنند و حکمتش آن است
که ... در اجسام مفتوح میشود و رطوبات بدن منبسط و ظاهر میکنند و عرق ... میشود و ...

[illegible]

بالدبس شود

بالدبس شود و از حضرت امیر المومنین ع است که ... خرف ... حمام و ...
میشود و از حضرت صادق ع است که بپرهیزید از خرف که ... می‌کند جسد شما را و ...
و خرف بمعنی نفال است ... گل ... گویند و احتراز از خرف داخل ... خرف
حمام از همه بدتر است زیرا که کثافت حمام در آن نفوذ کرده باشد و حکمت منع خرف ... است که رطوبات
بدن در حمام منبسط میشود و نفال جذب آنها مینماید و باین سبب طراوت بدن کم میشود
و جسد کهنه میشود و اخلاط رقیقه و غلیظه بیرون می‌آید و بر زبر پوست و جلد منبسط می‌آید و ...
نفال سوی بشره و پوست بدن ... اخلاط رقیقه را بجانب خود میکشد و اخلاط غلیظه
در زیر جلد میماند و باین سبب برص و بهق و امثال اینها حادث میشود و از خرف حمام بدتر حدوث
امراض مزمنه میشود و ... که جلدش ... تر است و ... باشد از ... حکمت
معلوم شود که ... خرف ... غیر ... اسباب ... علمی ... خرف و نفال ... و بعضی
از متأخرین گفته‌اند که این ... نفال جذب رطوبات میکنند و اولی آن است که ... خرفه
... و ... اینکه در حمام روی خود ... بازار که مراد از ... و بعض ...
در تحت این حدیث ... و بعضی از متأخرین علما گفته‌اند که حکمت در منع ...
... که از این حدیث مفهوم میشود آن است که ... جذب میکنند و طراوت ... را کم ...

[illegible]

۱۲۹۲

[illegible]

بازبین شیله
۱۳۷۱ ش

کتابخانه آستان قدس
ویژه خطی

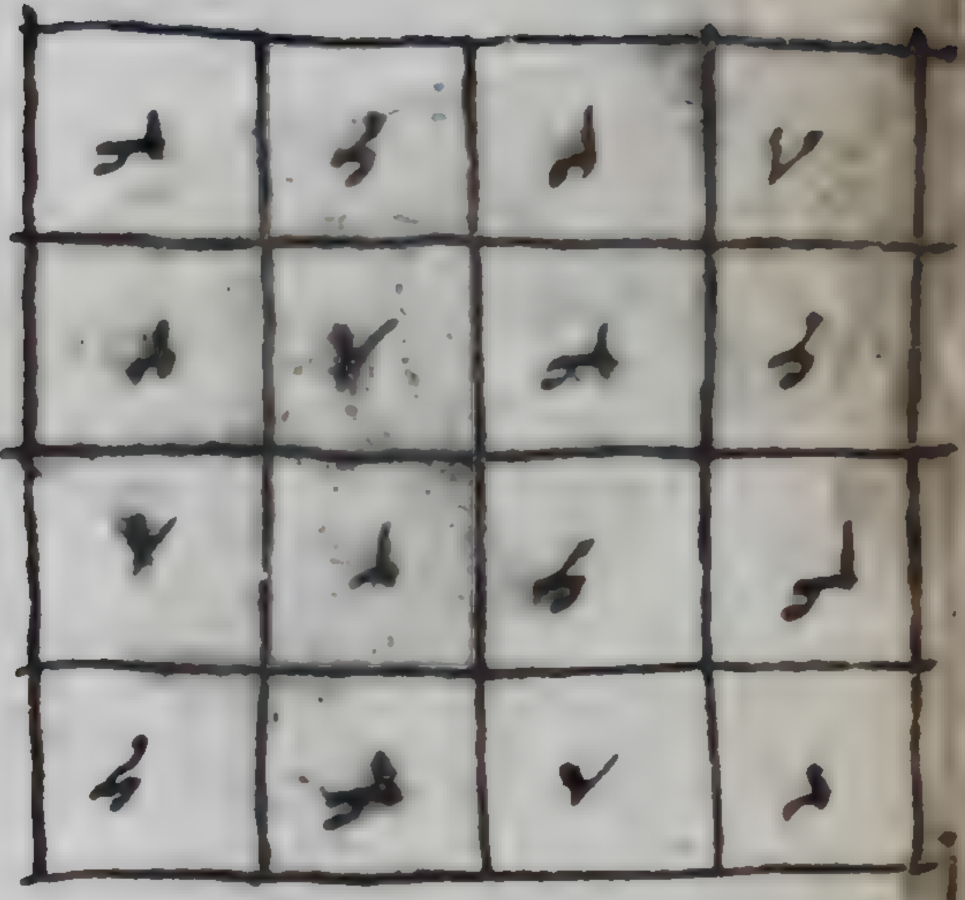

ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن س ع ف ص ق ر

ش ت ث خ ذ ض ظ غ
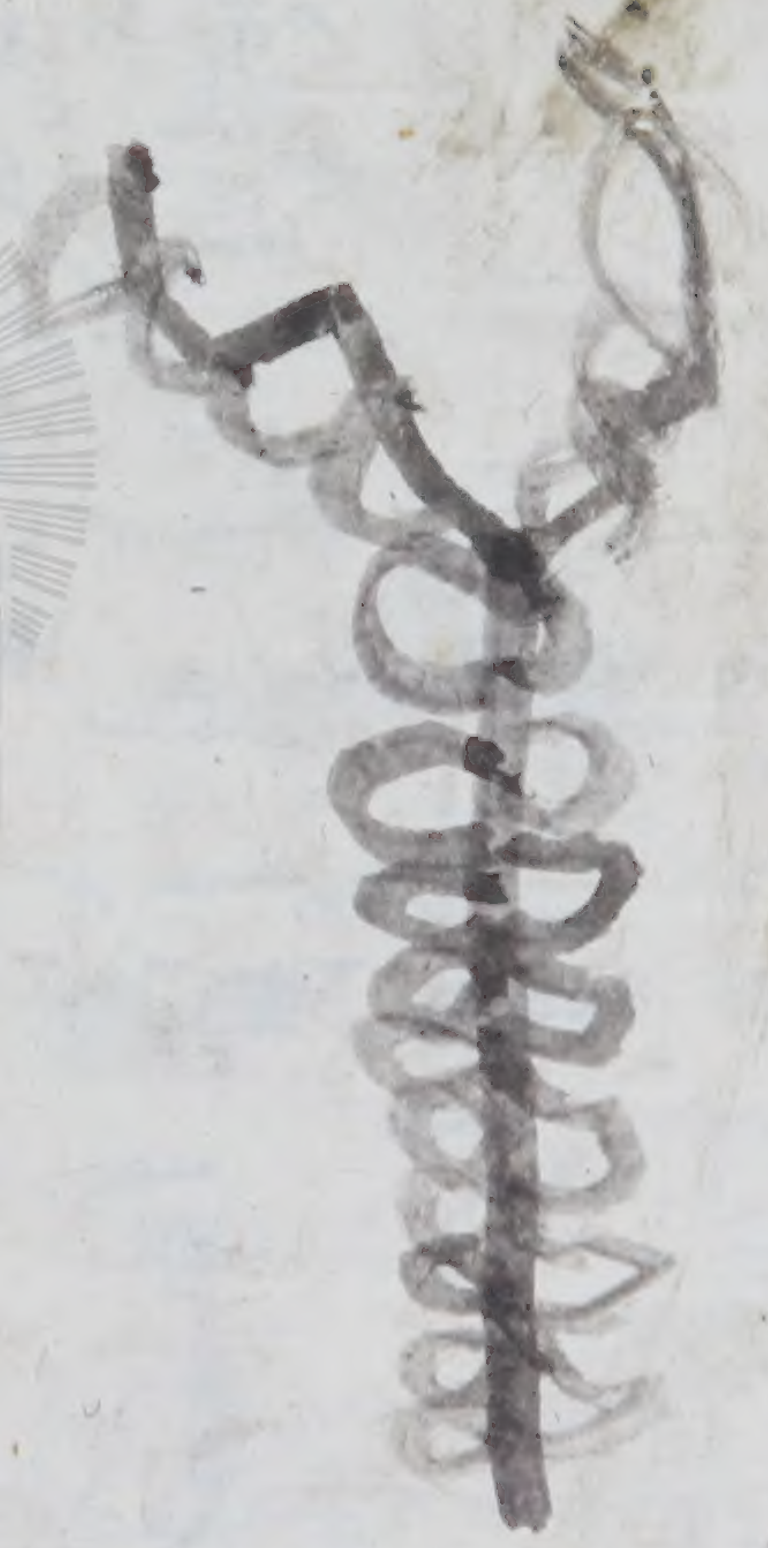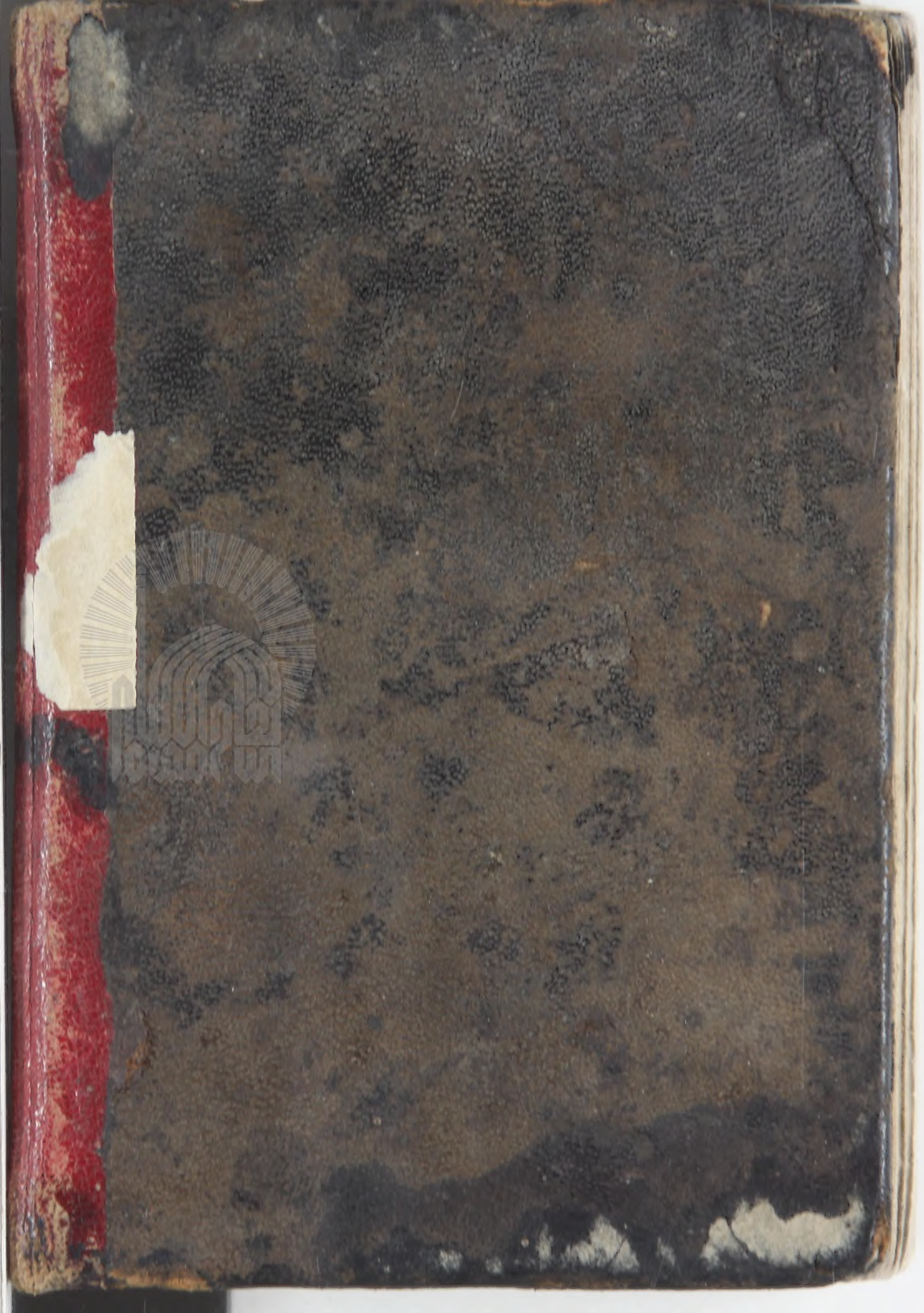
خ ۱۲۵۳